

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ عَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ وَّ عَجِّلْ فَرَجَهُم

﴿﴾

عربی، زبان قرآن (۲)

رشته‌های علوم تجربی - ریاضی و فیزیک

پایه یازدهم

دوره دوم متوسطه

کد: ۱۱۱۲۰۶

کاری از:

منصوره خوشخو

سال تحصیلی ۱۴۰۴ - ۱۴۰۳



الفهرس

۴	مِن آيَاتِ الْأَخْلَاقِ	الدرس الأول
۶	الْمُعْجَم	
۶	حَوْلَ النَّصِّ	
۷	إِعْلَمُوا - إِسْمُ التَّفْضِيلِ وَ اسْمُ الْمَكَانِ	
۱۳	جَوَادٌ - فِي سَوْقِ مَشْهَدٍ	
۱۴	الْتِمَارِينُ	
۱۹	الْبَحْثُ الْعِلْمِي	
۲۰	فِي مَحْضَرِ الْمُعَلِّمِ	الدرس الثاني
۲۲	الْمُعْجَم	
۲۲	حَوْلَ النَّصِّ	
۲۳	إِعْلَمُوا - أَسْلُوبُ الشَّرْطِ وَ أَدَوَاتُهُ	
۲۵	الْتِمَارِينُ	
۲۸	الْبَحْثُ الْعِلْمِي	
۳۱	عَجَائِبُ الْأَشْجَارِ	الدرس الثالث
۳۲	الْمُعْجَم	
۳۲	حَوْلَ النَّصِّ	
۳۳	إِعْلَمُوا - الْمَعْرِفَةُ وَ النَّكْرَةُ	
۳۴	جَوَادٌ - فِي الْمَلْعَبِ الرِّيَاضِيِّ	
۳۵	الْتِمَارِينُ	
۴۰	الْبَحْثُ الْعِلْمِي	
۴۱	آدَابُ الْكَلَامِ	الدرس الرابع
۴۲	الْمُعْجَم	
۴۴	حَوْلَ النَّصِّ	
۴۴	إِعْلَمُوا - الْجُمْلَةُ بَعْدَ النَّكْرَةِ	
۴۶	الْتِمَارِينُ	
۵۱	الْبَحْثُ الْعِلْمِي	

الفہرس

شماره صفحه	موضوع	شماره درس
۵۲	الْكَذِبُ مِفْتَاحُ لِكُلِّ شَرٍّ	الدرس الخامس
۵۶	الْمُعْجَم	
۵۶	حَوْلَ النَّصِّ	
۵۷	إِعْلَمُوا - تَرْجَمَةُ الْفِعْلِ الْمُضَارِعِ (۱)	
۵۸	جَوَارٌ - فِي الصَّيْدِيَّةِ	
۵۹	الْتِمَارِينُ	
۶۱	الْبَحْثُ الْعِلْمِي	
۶۲	أَنَّهُ مَارِي شِيمِل	الدرس السادس
۶۳	الْمُعْجَم	
۶۴	حَوْلَ النَّصِّ	
۶۴	إِعْلَمُوا - تَرْجَمَةُ الْفِعْلِ الْمُضَارِعِ (۲)	
۶۶	الْتِمَارِينُ	
۷۰	الْبَحْثُ الْعِلْمِي	
۷۱	تَأْثِيرُ اللُّغَةِ الْفَارْسِيَّةِ عَلَى اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ	الدرس السابع
۷۳	الْمُعْجَم	
۷۳	حَوْلَ النَّصِّ	
۷۴	إِعْلَمُوا - مَعَانِي الْأَفْعَالِ النَّاقِصَةِ	
۷۵	جَوَارٌ - مَعَ الطَّبِيبِ	
۷۶	الْتِمَارِينُ	
۷۹	الْبَحْثُ الْعِلْمِي	
۷۹	لِلْمُطَالَعَةِ - الْمُعْرَبَاتِ الْفَارْسِيَّةِ	
۸۱	جَمْعُ التَّكْسِيرِ	المفردات

اسم تفضیل

الَّذِينَ آمَنُوا
بِرُكُودِ

که را زشتخویی بود در سرشت
نبیند ز طاووس جز پای زشت

الحجرات:

مِنْ آيَاتِ الْأَخْلَاقِ

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید.

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ۚ لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید مردمانی دیگر را ریشخند کند، شاید آنها (منظور مسخره شدگان) از خودشان (منظور مسخره کنندگان) بهتر باشند.

و لَا نِسَاءً مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ

و نباید زنانی زنان [دیگر] را [ریشخند کنند]، شاید آنها از خودشان بهتر باشند.

و لَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ ۚ

و از یکدیگر عیبجویی نکنید، و به همدیگر لقب‌های زشت ندهید؛ نام زشت پس از ایمان، زشت است.

وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ۚ و هر کس توبه نکرد آنان خودشان ستمکارند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید، که برخی گمان‌ها گناه است،

و لَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا ۚ و جاسوسی و بدگویی یکدیگر را نکنید.

أَيُّهَا أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا ۚ فَكَرِهْتُمُوهُ

آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ این کار را ناپسند می‌دارید.

و اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۲﴾ ° الحجرات: ۱۲ و ۱۱ (→ ترجمه مؤلف کتاب درسی)

از خدا پروا کنید، که خدا توبه‌پذیر و مهربان است.

^۱ آمَنُوا: معنای ایمان آوردند، لا یغتب: نباید غیبت کند هر دو فعل، غایب هستند ولی با توجه به منادا و ضمیر «کُم» به شکل مخاطب ترجمه می‌شوند؛ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا: ای کسانی که ایمان آورده‌اید - لَا يَغْتَبَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا: نباید بدگویی یکدیگر را کنید. در اینجا صنعت بدیعی «التفات» استفاده شده است.

^۲ بد است عنوان فسق پس از ایمان آوردن. (آیتی) / چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان. (فولادوند)

^۳ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ: ترجمه «إِنَّ»: (۱) به معنای «بی‌گمان، قطعاً، به راستی، همانا» (۲) بعد از فعل امر و نهی و شبه امر (علیک: باید) به معنای «که، زیرا» (۳) در غیر حدیث و آیه می‌توان ترجمه نکرد.

اصطلاح «بعض ... بعض» معادل «یکدیگر» در فارسی است؛ مثال: دَفَعَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا لِسِدَّةِ الرُّحَامِ. به خاطر شلوغی یکدیگر را هل دادند.

همچنین امروزه در کشورهایمانند عربستان سعودی اصطلاح «مَعَ بَعْضٍ» به معنای «با یکدیگر» بسیار کاربرد دارد؛ مثال: رُحْنَا مَعَ بَعْضٍ.

^۴ مَيْتًا: در نقش حال که به شکل قید حالت یا مانند روال گذشته به شکل صفت ترجمه می‌شود: لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا: گوشت برادرش را که مرده یا گوشت برادر مرده‌اش

ترجمه پیشنهادی خودم: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کند، شاید آنها از ایشان بهتر باشند و همینطور زنانی زنان دیگر را [نبايد ریشخند کنند]، شاید آنها از خودشان بهتر باشند. و بر خودتان عیب نگذارید، و به همدیگر لقب‌های زشت ندهید؛ نام زشت پس از ایمان، بد است. و هر کس توبه نکند [پس بداند] آنان خودشان ستمکارند.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید که پاره‌ای از گمان‌ها گناه است، و جاسوسی و بدگویی یکدیگر را نکنید، (نبايد بدگویی یکدیگر را کنید). آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادرش را در حالی که مرده بخورد؟! پس از آن کراهت دارید پس از خدا پروا کنید (بترسید)، که خدا بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.»

قَدْ يَكُونُ بَيْنَ النَّاسِ مَنْ هُوَ أَحْسَنُ مِنَّا، گاهی میان مردم کسی هست که از ما بهتر است. ^{اسم تفضیل}

فَعَلَيْنَا أَنْ نَبْتَعِدَ عَنِ الْعُجْبِ وَ أَنْ لَا نَذْكَرَ عُيُوبَ الْآخِرِينَ بِكَلَامٍ خَفِيٍّ أَوْ بِإِشَارَةٍ. ^{اسم تفضیل}

پس باید از خودپسندی دوری کنیم و عیب‌های دیگران را با سخنی پوشیده یا با اشاره ذکر نکنیم.^۶

فَقَدْ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعْيِبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ»^۷ ^{اسم تفضیل}

امیر مؤمنان علی درود بر او باد فرموده است: «بزرگ‌ترین عیب آن است که عیبجویی کنی (عیب‌گیری) از آنچه مانند آن در خودت است.»^۸

تَنْصَحُنَا الْآيَةُ الْأُولَى وَ تَقُولُ: لَا تَعْيِبُوا الْآخِرِينَ. وَ لَا تُلَقَّبُوهُمْ بِاللَّاقِبِ يَكْرَهُنَّهَا. ^{اسم تفضیل} ^{اسم تفضیل}

آیه نخست ما را اندرز می‌دهد و می‌گوید: از دیگران عیبجویی نکنید. و به آنان لقب‌هایی که ناپسند می‌دارند ندهید.

بِئْسَ الْعَمَلُ الْفُسُوقُ! وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَهُوَ مِنَ الظَّالِمِينَ.

آلودگی به گناه بد است و هر کس چنین کند در این صورت از ستمگران است.

إِذَنْ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَى فِي هَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ:

بنابراین خداوند بلند مرتبه (خداوند، بلند مرتبه باد نام او) در این، دو آیه حرام ساخته است:

- الْإِسْتِهْزَاءُ بِالْآخِرِينَ، وَ تَسْمِيَتُهُمُ بِالْأَسْمَاءِ الْقَبِيحَةِ.

ریشخند کردن دیگران، و نامیدن آن‌ها با اسم‌های زشت.

- سَوْءَ الظَّنِّ، وَ هُوَ اتِّهَامُ شَخْصٍ لِشَخْصٍ آخَرَ بِدُونِ دَلِيلٍ مَنْطِقِيٍّ. ^{اسم تفضیل}

بد گمانی، و آن عبارت است از اتهام زدن شخصی به شخص دیگر بدون دلیلی منطقی.

- التَّجَسُّسَ، وَ هُوَ مُحَاوَلَةٌ قَبِيحَةٌ لِكَشْفِ أَسْرَارِ النَّاسِ لِفَضْحِهِمْ وَ هُوَ مِنْ كِبَائِرِ الدُّنُوبِ فِي مَكْتَبِنَا وَ مِنَ الْأَخْلَاقِ السَّيِّئَةِ. ^{اسم مکان}

جاسوسی، و آن عبارت است از تلاشی زشت برای آشکار ساختن رازهای مردم و برای رسوا کردن آن‌ها که از گناهان بزرگ در آیین ما و از خوی‌های بد است.

- وَ الْغَيْبَةَ، وَ هِيَ مِنْ أَهَمِّ أَسْبَابِ قَطْعِ التَّوَاصُلِ بَيْنَ النَّاسِ. ^{اسم تفضیل}

و غیبت، و آن از مهم‌ترین دلیل‌های قطع ارتباط میان مردم است.

سَمِيَ بَعْضُ الْمُفَسِّرِينَ سُورَةَ الْحُجْرَاتِ الَّتِي جَاءَتْ فِيهَا هَاتَانِ الْآيَتَانِ بِسُورَةِ الْأَخْلَاقِ.

برخی مفسران، سوره حجرات را که در آن این، دو آیه آمده است، سوره اخلاق نامیده‌اند.

برای ترجمه عبارت دارای «نعم و بئس» به مقاله زیر رجوع شود: https://journals.atu.ac.ir/article_1495.html

^۶ عَلَيْنَا أَنْ نَبْتَعِدَ : باید دوری کنیم/ عَلَيْنَا أَنْ لَا نَذْكَرَ: نباید ذکر کنیم یا باید ذکر نکنیم، لا در اینجا لای نفی است.

^۷ گر شماری آنچه داری عیب کس/خویش را کردی زبون چون خار و خس

^۸ ترجمه مؤلف کتاب: «بزرگ‌ترین عیب آن است که [از کسی] عیبی بگیری که مانند آن در خودت هست.»

برگرد المَعْجَم

<p>عَسَى: شاید = رُبَّمَا فُسُوق: آلوده شدن به گناه فَضَح: رسوا کردن قَدَّ: گاهی، شاید (بر سر مضارع) قَدْ يَكُونُ: گاهی می‌باشد / بر سر فعل ماضی برای نزدیک شدن به زمان فعل به حال و معادل ماضی نقلی است. كِبَائِر: گناهان بزرگ «مفرد: کبیره» كِرْه: ناپسند داشت (مضارع: يَكْرَهُ) لَحْم: گوشت «جمع: لُحُوم» لَقَب: لقب داد (مضارع: يُلَقَّبُ) لَمَزَ: عیب گرفت (مضارع: يَلْمِزُ) مَيِّت: مُرده «جمع: أَمْوات، مَوْتَى» ≠ حَيَّ</p>	<p>تَسْمِيَة: نام دادن، نامیدن (سَمَى / يُسَمِّي) تَنَابُرٌ بِالْأَلْقَابِ: به یکدیگر لقب‌های زشت دادن (تَنَابَرُ، يَتَنَابَرُ) تَوَاب: بسیار توبه‌پذیر، بسیار توبه‌کننده تَوَاصَل: ارتباط (تَوَاصَلُ، يَتَوَاصَلُ) حَرَم: حرام کرد (مضارع: يُحَرِّمُ) خَفِيَ: پنهان ≠ ظاهر سَخَّرَ مِنْ: مسخره کرد (مضارع: يَسَخِّرُ، مصدر: سُخْرِيَة) لا يَسَخَّرُ: نباید مسخره کند عَابَ: عیبجویی کرد، عیب‌دار کرد (مضارع: يَعِيبُ) عُجِبَ: خودپسندی</p>	<p>انْتَقَى: پروا کرد (مضارع: يَنْتَقِي) انْتَقُوا اللَّهَ: از خدا پروا کنید إِثْم: گناه = ذَنْب اسْتَهْزَأَ: ریشخند کردن (اسْتَهْزَأُ، يَسْتَهْزِئُ) اغْتَابَ: غیبت کرد (مضارع: يَعْتَابُ) لا يَغْتَابُ: نباید غیبت کند أَنْ يَكُنَّ: که باشند (كَانَ، يَكُونُ) أَنْ يَكُونُوا: که باشند (كَانَ، يَكُونُ) بَعْض ... بَعْض: یکدیگر بُنِسَ: بد است تَابَ: توبه کرد (مضارع: يَتُوبُ) لَمْ يَتُبْ: توبه نکرد تَجَسَّسَ: جاسوسی کرد (مضارع: يَتَجَسَّسُ)</p>
---	---	--

حَوَلِ النَّصِّ

عَبْنِ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. درست و غلط را طبق متن درس مشخص کن.

۱- سَمَى بَعْضُ الْمُفَسِّرِينَ سُورَةَ الْحُجُرَاتِ بِعَرُوسِ الْقُرْآنِ.

برخی مفسران سوره حجرات را عروس قرآن نامیدند. بِسُورَةِ الْأَخْلَاقِ

۲- حَرَّمَ اللَّهُ هَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ الْاسْتِهْزَاءَ وَالْغَيْبَةَ فَقَطُّ.

خداوند در این، دو آیه فقط ریشخند کردن و غیبت کردن را حرام کرد.

۳- الْغَيْبَةُ هِيَ أَنْ تَذْكَرَ أَخَاكَ وَ أُخْتَكَ مِمَّا يَكْرَهُانِ.

غیبت آن است که تو برادر و خواهرت را به آنچه ناپسند می‌شمارند، یاد کنی.

۴- إِنَّ اللَّهَ يَنْهَى النَّاسَ عَنِ السُّخْرِيَةِ مِنَ الْآخِرِينَ.

قطعاً خداوند مردم را از ریشخند گرفتن دیگران باز می‌دارد.

۵- أَلَسَّعِي لِمَعْرِفَةِ أَسْرَارِ الْآخِرِينَ أَمْرٌ جَمِيلٌ.

تلاش برای شناخت اسرار دیگران، کاری زیباست. أَمْرٌ قَبِيحٌ یا أَمْرٌ مَذْمُومٌ: کاری زشت است

﴿ اَعْلَمُوا ﴾ برگرد اسْمُ التَّفْضِيلِ وَ اسْمُ الْمَكَانِ

﴿ اسم تفضیل مفهوم برتری دارد و بر وزن « أَفْعَل » است؛
اسم تفضیل معادل صفت « برتر » و « برترین » در زبان فارسی است؛ مثال:
گبیر: بزرگ اَكْبَرُ: بزرگ‌تر، بزرگ‌ترین حَسَنُ: خوب أَحْسَنُ: خوب‌تر، خوب‌ترین

آسیا اَكْبَرُ مِنْ أوروپَا .
آسیا اَكْبَرُ قَارَاتِ الْعَالَمِ .
آسیا اَكْبَرُ قَارَةَ فِي الْعَالَمِ .
آسیا بزرگ‌تر از اروپا است .
آسیا بزرگ‌ترین قاره‌های جهان است .
آسیا بزرگ‌ترین قاره در جهان است .

جَبَلٌ دَمَاوَنْدٌ أَعْلَى مِنْ جَبَلِ دِنَا .
جَبَلٌ دَمَاوَنْدٌ أَعْلَى جِبَالِ إِيْرَانِ .
جَبَلٌ دَمَاوَنْدٌ أَعْلَى جَبَلِ فِي إِيْرَانِ .
کوه دماوند بلندتر از کوه دناست .
کوه دماوند بلندترین کوه‌های ایران است .
کوه دماوند بلندترین کوه در ایران است .

اَكْبَرُ الْعَيْبِ، أَنْ تَعَيَّبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ. اَلْإِمَامُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
بزرگ‌ترین عیب آن است که [از کسی] عیبی بگیری که مانند آن در خودت هست.

گاهی وزن اسم تفضیل به این شکل‌ها می‌آید:
أَعْلَى: بلندتر، بلندترین أَعْلَى: گران‌تر، گران‌ترین بِرِ وَزْنِ أَفْعَى
أَحَبُّ: محبوب‌تر، محبوب‌ترین أَقَلُّ: کمتر، کمترین بِرِ وَزْنِ أَقَلِّ

مؤنث اسم تفضیل بر وزن « فُعْلَى » می‌آید؛ مثال:
فَاطِمَةُ الْكُبْرَى: فاطمه بزرگ‌تر زَيْنَبُ الصُّغْرَى: زینب کوچک‌تر

اسم تفضیل در حالت مقایسه بین دو اسم مؤنث معمولاً بر همان وزن « أَفْعَل » می‌آید؛ مثال: فَاطِمَةُ أَكْبَرُ مِنْ زَيْنَبِ.

﴿ غالباً جمع اسم تفضیل بر «وزن أَفَاعِلِ» است؛ مثال:
إِذَا مَلَكَ الْأَرَادِلُ هَلَكَ الْأَفْضَلُ . (الْأَرَادِلُ، جَمْعُ أَرْدَلٍ وَ الْأَفْضَلُ، جَمْعُ أَفْضَلٍ اسْت.)

﴿ هرگاه بعد از اسم تفضیل ، حرف جرّ " مِنْ " بیاید، (أَفْعَلُ مِنْ ...) معنای "برتر" دارد؛ مثال:
هَذَا أَكْبَرُ مِنْ ذَاكَ .
این از آن بزرگ‌تر است .

﴿ و هرگاه اسم تفضیل مضاف واقع شود، معنای "برترین" دارد؛ مثال:
سُورَةُ الْبَقَرَةِ أَكْبَرُ سُورَةٍ فِي الْقُرْآنِ .
سوره بقره بزرگ‌ترین سوره در قرآن است .

اسم التفضیل ۲

دو کلمه «خیر و شر» علاوه بر اینکه به معنای «خوبی» و «بدی» هستند، می‌توانند به معنای اسم تفضیل نیز بیایند؛ در این صورت، معمولاً بعد از آن حرف جرّ «مِن» است، یا به صورت «مضاف» می‌آید؛ مثال:

﴿ خَيْرٌ مِنَ الْخَيْرِ فَاعِلُهُ، وَ أَجْمَلٌ مِنَ الْجَمِيلِ قَائِلُهُ. أَلِإِمَامِ الْهَادِي عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴾

بهرتر از خوبی، انجام دهنده‌اش است و زیباتر از زیبا گوینده‌اش می‌باشد.

﴿ شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَعْتَقِدُ الْأَمَانَةَ وَ لَا يَجْتَنِبُ الْخِيَانَةَ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴾

بدترین مردم کسی است که پایبند به امانت نباشد و از خیانت دوری نکند.

﴿ خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴾

بهرترین کارها میانه‌ترین آنهاست.

﴿ حَيٌّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ. ﴾

به سوی بهترین کار بشتاب.

اسم مکان

اسم مکان بر مکان دلالت دارد و بیشتر بر وزن مَفْعَل و گاهی بر وزن مَفْعِل و مَفْعَلَة است؛ مثال:

مَلْعَب: ورزشگاه مَطْعَم: رستوران مَصْنَع: کارخانه مَطْبَخ: آشپزخانه

مَوْقِف: جایگاه مَنَزَل: خانه مَكْتَبَة: کتابخانه مَطْبَعَة: چاپخانه

جمع اسم مکان بر وزن «مَفَاعِل» است؛ مانند: مَدَارِس، مَلَاعِب، مَطَاعِم و مَنَازِل.

نکته:

مَسَائِل (مَسْأَلَة)؛ مَطَالِب (مَطْلَب)؛ مَحَامِد (مَحْمَدَة) اسم مکان نیست.

مَشَاهِد (مَشْهَد)؛ مَحَاضِر (مَحْضَر)؛ مَحَافِل (مَحْفِل) اسم مکان هستند.

کتاب خیر نفسک (۱): تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ النَّالِيَةَ، ثُمَّ صَعِّ خَطًّا تَحْتَ أَسْمِ التَّفْضِيلِ.

۱- سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ.

از پیامبر خدا ﷺ پرسیده شد: محبوب‌ترین مردم نزد خداوند کیست؟ فرمود: سودمندترین مردم به مردم است. ﴿ أَحَبُّ، أَنْفَعُ ﴾

۲- أَحْسَنُ زِينَةِ الرَّجُلِ السَّكِينَةُ مَعَ إِيمَانٍ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

نیکوترین زیور انسان، آرامش همراه ایمان است. ﴿ أَحْسَنُ ﴾

۳- أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْكَسْبُ مِنَ الْحَلَالِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

برترین کارها، کسب حلال (روزی حلال) است. ﴿ أَفْضَلُ ﴾

۱- حَيٌّ: بشتاب ۲- سَأَلَ: از... پرسیده شد

۳- هرگاه بعد از وزن «أفعل» اسم مجرور بیاید؛ آن کلمه، اسم تفضیل است. مانند: أنفع الناس: أنفع (اسم تفضیل) الناس (مضاف الیه) هرگاه بعد از وزن «أفعل» اسم منصوب یا مرفوع بیاید؛ آن کلمه فعل است. مانند: أنفع الناس: أنفع (فعل) الناس (مفعول)

۴- الرَّجُلُ: انسان، مرد ۵- السَّكِينَةُ: آرامش

نکته:

هر کلمه‌ای که بر وزن أَفْعَل بیاید، اسم تفضیل نیست و ممکن است یکی از موارد زیر باشد:

- صفت مشبّهة به معنی:
- رنگ: أَرْزَق، زَرْقَاء: آبی - أَحْمَر، حَمْرَاء: سرخ - أَبْيَض، بَيْضَاء: سفید - أَسْوَد، سَوْدَاء: سیاه - أَصْفَر، صَفْرَاء: زرد، ...
- عیب: أَحْمَق، حَمَقَاء: ابله و نادان - أَصَم، صَمَاء: کر - أَعْمَى، عَمِيَاء: کور - أَبْكَم، بَكْمَاء: لال، أَعْوَج، عَوْجَاء: کج، أَحْرَس، حَرَسَاء: گنگ ...
- حُسن: أَرْهَر، رَهْرَاء: درخشان - أَحْوَر، حَوْرَاء: سفیدی چشم و سیاهی اش پر رنگ باشد. آهو چشم
- فعل ماضی باب افعال: أَحَبَّ: دوست داشت،
- متکلم وحده فعل مضارع: أَفْعَلُ: انجام می‌دهم
- اسم: أَرْنَب، أَرْبَع، أَحْمَد، إِصْبَع
- فعل تعجب (ما + أَفْعَل + مفعول): ما أَجْمَل مازَنْدَرَان و طَبِيعَتَهَا! چه زیباست مازندران و طبیعتش!
- اسم تفضیل: اسمی که برتری را می‌رساند. یا برای مقایسه یا برای بیان ویژگی به کار می‌رود.



نداریم .

أَفْعَلٍ مِنْ ، الْفَعْلَى ۱۰٪ اسم تفضیل است .

أَفْعَل (بدون ال ، بدون تنوین) + اسم (نقش مضاف الیه دارد)

عَلِيٌّ أَفْضَلُ التَّلَامِيذِ. (علی برترین دانش آموزان است.) // عَلِيٌّ أَفْضَلُ التَّلَامِيذِ. (علی برترین دانش آموز است.)

فَاطِمَةُ أَفْضَلُ التَّلَامِيذَاتِ یا فَاطِمَةُ فَضْلِي التَّلَامِيذَاتِ. (فاطمه برترین دانش آموزان است.)

فَاطِمَةُ أَفْضَلُ التَّلَامِيذَةِ. یا فَاطِمَةُ فَضْلِي التَّلَامِيذَةِ. (فاطمه برترین دانش آموز است.)

وزن فَعْلَى عموماً در حالت صفت استفاده می‌شود و با موصوف مونث مطابقت دارد.

جاءت زینب الكبّرى .

برای برتری دادن از عموماً وزن أَفْعَل برای مذکر و مؤنث استفاده می‌شود.

شکل های دیگر وزن أَفْعَل:

أَقْل، أَشَدُّ، أَجَلٌ، أَهْمٌ، أَصَحُّ، أَدَقُّ، أَحَبُّ، أَحْصَ، أَعَزُّ/أَوْلَى، أَعْلَى، أَغْلَى، أَتَقَى، أَتَقَى، أَقْوَى، أَدْنَى، أَغْنَى، أَزْكَى، أَفْ صَى، أَخْفَى/ آخِر (آخر بر وزن أَفْعَل)،

شکل های دیگر وزن فَعْلَى: أَوْلَى، أَخْرَى، عَظْمَى، دُنْيَا، عُلْيَا

نکته: اسم تفضیل بر وزن «أَفْعَى»، هرگاه به ضمیر مضاف شود، به شکل الف کشیده نوشته می‌شود. مثال:

أَتَقَى + كُمْ + أَنْفَاكُمُ

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْفَاكُمُ. گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست.

جمع

جمع سالم أَفْعَل، بر وزن «أَفْعَلُونَ، أَفْعَلِينَ» می‌آید؛ مانند أَقْدَمُونَ، أَجَوْدِينَ، أَعْلُونَ

جمع سالم فَعْلَى، بر وزن «فَعْلِيَّات» می‌آید؛ مانند فَضْلِيَّات، أَخْرِيَّات، كِبْرِيَّات

جمع مکسر، غالباً بر وزن أَفَاعِل می‌آید؛ مانند:

أُرْدَل: أُرَادِل - أَفْضَل: أَفَاضِل - أَكْبَر: أَكْبَار - أَعْظَم: أَعْظِم - أَصْغَر: أَصَاغِر

نکته: هر کلمه‌ای که بر وزن أَفَاعِل است، اسم تفضیل نیست؛ مانند: أَصَابِع: مفرده إِصْبَع (انگشت) اسم تفضیل نیست.

اسم های جمع مکسر را باید به شکل مفردش نگاه کرد، بعد نوع اسم آن را تشخیص داد.

خیر و شرّ و جمعشان، أخیار، خیار - أشرار

نوع اسمشان، در جمله بر اساس ترجمه تشخیص داده می‌شود:

۱) اسم؛ معنی خوب (خوش، نیک) و بد:

صَبَاحَ الْخَيْرِ: بامداد خوش.

﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ﴾ البقرة: ۱۹۷ و آنچه را از کار نیک انجام دهید، خدا آن را می‌داند.

۲) مصدر؛ معنی خوبی و بدی:

﴿وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ البقرة: ۷۳

و هر آنچه از خیر و خوبی انفاق کنید قطعاً خداوند نسبت به آن آگاه است.

۳ اسم تفضیل؛ به معنی بهتر، بهترین و بدتر، بدترین:

در صورت سوّم (خیر و شر) اسم تفضیل است و در اصل «أخیر و أشر» بوده است که به علت کثرت استعمال، همزه از اوّل آن حذف شده است.

خَیْرُ النَّاسِ: بهترین مردم

وَلِلْآخِرَةِ خَیْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ. قطعاً آخرت برای تو از دنیا بهتر است.

خَیْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا: بهترین کارها، میانه‌ترین آنهاست.

شَرُّ النَّاسِ ذُو الْوَجْهِیْنِ. بدترین مردم انسان دو رو است.

الخیر، الشر ۱۰٪ اسم تفضیل نیستند.

اسم مکان بر مکان وقوع فعل دلالت دارد.

ثلاثی مجرد: بیشتر بر وزن مَفْعَل و گاهی بر وزن مَفْعِل و مَفْعَلَة است:

در ضمن جمع اسم مکان بر وزن «مفاعِل» است؛ مثال:

مَفَاعِل (مفرده: مَفْعَل)

مَلْعَب (مَلْعَب: ورزشگاه)؛ مَطَاعِم (مَطْعَم: رستوران)؛ مَصَافِي (مَصْفِي: پالایشگاه)؛ مَصَارِف (مَصْرَف: بانک)؛

مَشَاهِد (مَشْهَد: صحنه)؛ مَحَاضِر (مَحْضَر: پیشگاه، جای حاضر شدن و شهادت دادن)؛ مَظَاهِر (مَظْهَر: چشم انداز، جای

آشکار شدن)؛ مَنَاظِر (مَنْظَر: چشم انداز)؛ مَتَاجِر (مَتَجَر: مغازه)؛ مَلْعَب (مَلْعَب: ورزشگاه)؛ مَطَاعِم (مَطْعَم: رستوران)؛

مَسَاكِن (مَسْكَن: خانه)؛ مَخَازِن (مَخْرَن: انبار)؛ مَنَابِع (مَنْبَع: چشمه آب، منبع)؛ مَصَانِع (مَصْنَع: کارخانه، انبار آب)؛

مَطَايِح (مَطْبِخ: آشپزخانه)؛ مَعَالِم (مَعْلَم: علامت، نشان)؛ مَقَاتِل (مَقْتَل: جای کشتن، گیجگاه)؛ مَصَادِر (مَصْدَر: جای

صدور)؛ مَشَارِب (مَشْرَب: آبشخور، سقاخانه)؛ مَقَاعِد (مَقْعَد: نشیمنگاه، صندلی)؛ مَنَافِذ (مَنْفَذ: جای نفوذ، روزنه)؛ مَخَارِج

(مَخْرَج: مکان خروج)؛ مَدَاخِل (مَدْخَل: مکان ورود)؛ مَلَاجِي (مَلَجَأ: پناهگاه)

مَفَاعِل (مفرده: مَفْعَل)

مَنَازِل (مَنْزِل: خانه، برج)؛ مَحَامِل (مَحْمِل: کجاوه)؛ مَحَافِل (مَحْفِل: گردهمایی)؛ مَجَالِس (مَجْلِس: مجلس)

مَوَاقِف (مَوْقِف: ایستگاه)؛ مَنَازِل (مَنْزِل)؛ مَوَاطِن (مَوْطِن: میهن، وطن)؛ مَعَادِن (مَعْدِن: جای اصلی و مرکزی هر چیزی)

مَرَاجِع (مَرْجِع: جای برگشت)؛ مَنَاصِب (مَنْصِب: مقام)

مَفَاعِل (مفرده: مَفْعَلَة)

مَدَارِس (مَدْرَسَة)؛ مَكَاتِب (مَكْتَبَة: کتابخانه، کتابفروشی/مکتب: آیین، دفترخانه)؛ مَطَابِع (مَطْبَعَة: چاپخانه)، مَقَابِر (مَقْبَرَة:

آرامگاه، گور)؛ مَزَارِع (مَزْرَعَة: کشتزار)؛ مَحَاكِم (مَحْكَمَة: دادگاه)؛ مَحَابِس (مَحْبَسَة: بازداشتگاه، زندان)

شکل‌های دیگر وزن اسم مکان:

مَفِیل (مَبِیت، مَسیر، مَضِیق)، مَفَال (مَطَار، مَنَام، مَجَال؛ مَقَام؛ مَدَار؛ مَزَار؛ مَكَان؛ مَعَاد)، مَقَل (مَمَر؛ مَقَر؛ مَقَر؛ مَحَل)،

مَفْعِي (مَرْمِي، مَجْرِي، مَأْوِي، مَنَجِي، مَثْوِي، مَرَعِي)

ثلاثی مزید بر وزن اسم مفعول مزید است در معنای مکان

(اسم مکان از ثلاثی مزید از فعل مضارع ساخته می‌شود، به این شکل که به جای حرف مضارع (آئین) میم مضموم (مُ)

و عین الفعل را فتحه می‌دهیم)؛ مانند:

مُسْتَشْفَى (بیمارستان)، مُسْتَوْصَف (درمانگاه)، مُخْتَبَر (آزمایشگاه)، مُتَحَف (موزه)، مُطْعَم (رستوران)، مَسْتَنْقَع (مرداب)؛

مُدْخَل، مُخْرَج، مُصَلَّى، مُنْتَهَى، مُجْتَمَع و مُسْتَقَرّ

نکات:

برای تشخیص نوع اسم‌های جمع به شکل مفرد آن نگاه می‌کنیم؛ اول وزن بعد بر اساس معنی نوع اسم را تشخیص

می‌دهیم:

مَسَائِل (مَسْأَلَة)؛ مَطَالِب (مَطْلَب)؛ مَحَامِد (مَحْمَدَة)؛ مَكَارِم (مَكْرَمَة)؛ مَشَاكِل (مُشْكَلَة)؛ مَوَاعِظ (مَوْعِظَة)،

مَعَارِف (مَعْرِفَة)؛ مَذَاهِب (مَذْهَب)؛ مَنَاطِق (مِنْطَقَة)؛ مَلَابِس (مَلْبَس)؛ مَعَايِب (مَعَاب)؛ مَحَارِم (مَحْرَمَة)؛

مَصَائِب (مُصِيبَة) اسم مکان نیستند.

کلماتی مانند «سوق، بیّت، دار، شارع، عالم و...» مکان را می‌رسانند ولی مشتق از نوع اسم مکان نیستند؛ چون بر وزن‌های خوانده شده نمی‌باشند.

دقت در وزن:

مَزَارِع [جمع مَزْرَعَة]: کشتزارها (اسم مکان) ولی مَزَارِع: کشاورز (اسم فاعل)
مَوَاطِن [جمع مَوْطِن]: میهن‌ها (اسم مکان) ولی مَوَاطِن: هموطن (اسم فاعل)

وزن مشابه

مِنْشَفَة: حوله؛ مِئْصَدَة: میز؛ مِلْف: پرونده؛ مِشْكَاة: چراغدان؛ مِصْبَاح: چراغ بر وزن مِفْعَلَة و مِفْعَل و مِفْعَال هستند؛ نه مَفْعَل و ...

مَرَحْمَة: مهربانی و مَقَال: گفتار مصدرند؛ و اسم مکان نیستند.

برای تشخیص نوع اسم بعد از وزن، معنا اهمیت دارد:

مَغْرِب: زمان غروب (اسم زمان)؛ مَغْرِب: مکان غروب (اسم مکان)

مَوْعِد: وقت (اسم زمان)؛ مَوْعِد: مکان وعده (اسم مکان)

مَلْعَب: ورزشگاه (اسم مکان)؛ مَلْعَب: بازی کردن (مصدر)

مَقْتَل: کشتن (مصدر)، مَقْتَل: قتلگاه (اسم مکان)

مُحَافَظَة: نگهداری (مصدر)؛ مُحَافَظَة: استان و مُحَافَظَة: نگهداری شده (اسم مفعول)

مَنَاسِك (مَنَسَك): قربانگاه (اسم مکان)؛ مَنَاسِك: روش عبادت، خود عبادت، قربانی کردن (مصدر)

که اِخْتِیرَ نَفْسَکَ (۲): تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ.

۱- ﴿... رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَأَرْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ﴾ الْمُؤْمِنُونَ: ۱۰۹

پروردگارا ایمان آوردیم پس بر ما ببخشای و به ما رحم کن که تو بهترین بخشاینده‌گان هستی.

۲- خَيْرٌ إِخْوَانِكُمْ مَنْ أَهْدَىٰ إِلَيْكُمْ عُيُوبَكُمْ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

بهترین دوستانتان (برادران شما) کسی است که عیب‌هایتان را به شما هدیه کند.

۳- ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾ الْقَدْر: ۳

شب قدر از هزار ماه بهتر است.

۴- مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ. أمير المؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ

هر کس شهوتش بر عقلش غلبه کند پس او بدتر از چارپایان است.

۵- شَرُّ النَّاسِ ذُو الْوَجْهِينِ^{۱۱}.

بدترین مردم کسی که دو رو است. (بدترین مردم دورویان هستند).

^۹ أَهْدَى: هدیه کرد، در عبارت داده شده چون بعد از موصول «من» به کار رفته است به شکل مضارع التزامی معنا شده است.

^{۱۰} غَلَبَتْ: چیره شد/ بَهَيْمَة (=د اَبَة)، ج بَهَائِم (=دواب)؛ چار پایان اعم از ستوران خشکی یا آبی بجز درندگان و پرندگان، هر چیزی که صامت بوده و نتواند سخن گوید و یا نطق کند.

^{۱۱} پیامبر اکرم (ص) می‌فرمایند: می‌خواهید بدانید در روز قیامت، یکی از بدترین مردم نزد پروردگار عالم چه کسی است؟ آن کسی که دورو است، «مِنْ شَرِّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ذُو الْوَجْهِينِ» و خود این دلالت بر این است: کسی که شرّ وجودش را می‌گیرد، منافق می‌شود.

بیشتر بدانیم:
فرق مَن با مَنِ:

انواع مَن :

- ۱- مَن موصول : به معنی ((کسی که)) که برای ربط دو عبارت استفاده می‌شود.
﴿ خَيْرٌ إِخْوَانِكُمْ مَن أَهْدَىٰ إِلَيْكُمْ عُيُوبَكُمْ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ﴾
بهترین دوستانتان (برادران شما) "کسی است که" عیب‌هایتان را به شما هدیه کند.
- ۲- مَن استفهام : به معنی ((چه کسی)) برای پرسش استفاده می‌شود و در اول جمله و بر سر یک عبارت می‌آید.
﴿ مَن هُوَ؟ او "کیست"؟ ﴾
- ۳- مَن شرطیه : به معنی ((هرکس)) در جملات شرطیه استفاده می‌شود و بر سر دو عبارت می‌آید.
﴿ مَن غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ (مَنِ) الْبَهَائِمِ. ﴾
"هر کس" شهوتش بر عقلش غلبه کند پس او بدتر ((از)) چارپایان است.
* * * * *

مَنِ حرف جرّ، به معنای ((از)) را که بر سر اسم مجرور می‌آید، با «مَن» موصول اشتباه نگیرید.
﴿ قَدْ يَكُونُ بَيْنَ النَّاسِ مَنِ هُوَ أَحْسَنُ مِّنَّا. ﴾ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْكَسْبُ مِنَ الْحَلَالِ.
موصول

که اختبر نفسک (۳): تَرْجِمِ الْآيَتَيْنِ وَالْعِبَارَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْمَكَانِ وَالْأَسْمَ التَّفْضِيلِ.

- ۱- ﴿ وَ جَادِلْ ۱۲ هُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَن ضَلَّ ۱۳ عَن سَبِيلِهِ... ﴾ النَّحْلُ: ۱۲۵
و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای (ستیزه کن). در حقیقت، پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده، داناتر است.
أَحْسَنُ : اسم تفضیل / أَعْلَمُ : اسم تفضیل
- ۲- ﴿ وَ الْآخِرَةُ ۱۴ خَيْرٌ وَ أَبْقَى ۱۵ أَلَعَلَّيْ ۱۶ ﴾
با آنکه [جهان] آخرت نیکوتر و پایدارتر است. (فولادوند)
خَيْرٌ : اسم تفضیل / أَبْقَى : اسم تفضیل
- ۳- كَانَتْ مَكْتَبَةٌ «جندی سابور»^{۱۰} في خوزستان أكبر مَكْتَبَةٍ في الْعَالَمِ الْقَدِيمِ.
﴿ کتابخانه جندی شاپور در خوزستان، بزرگ‌ترین کتابخانه در دنیای قدیم بود.
مَكْتَبَةٌ، مَكْتَبَةٌ: اسم مکان / أَكْبَرُ: اسم تفضیل

^{۱۲} جادل : ستیز کن، بحث کن


^{۱۳} ضَلَّ : گمراه شد

^{۱۴} آخِر (وزن فاعل = اسم تفضیل): دیگر و مؤنثش، أُخْرَى می‌شود.

آخِر (وزن فاعل = اسم فاعل) : انتها و مؤنثش آخِرَةٌ می‌شود.

^{۱۵} در سال ۲۵۰ پ.م کتابخانه گندی شاپور (یا جندی شاپور) در خوزستان که بزرگ‌ترین کتابخانه دنیای باستان به شمار آمده است بنیان نهاده شد. این دانشگاه بزرگ‌ترین مرکز آموزش و پژوهش پزشکی، فلسفه و ادبیات جهان کهن خوانده شده است. در این دانشگاه استادان ایرانی، هندی، یونانی و رومی تدریس می‌کردند.

جواز برگرد


 فی سوقِ مَشْهَدَ

در بازار مشهد

◆ بَائِعُ الْمَلَابِسِ (فروشنده لباسها)	◆ الزَّائِرَةُ الْعَرَبِيَّةُ (خانم زائر عرب)
◆ عَلَيْكُمْ السَّلَامُ، مَرَحَبًا بِكَ. علیکم السلام. خوش آمدید.	◆ سَلَامٌ عَلَیْكُمْ. سلام علیکم
◆ سِتُونَ أَلْفَ تَومَان. شصت هزار تومان.	◆ كَمْ سِعْرُ هَذَا الْقَمِیصِ الرَّجَالِيِّ؟ قیمت این پیراهن مردانه چند است؟
◆ عِنْدَنَا ١٦ بِسِعْرِ خَمْسِينَ أَلْفَ تَومَان. تَقْضِي أَنْظُرِي. به قیمت پنجاه هزار تومان داریم. بفرما ببین.	◆ أُرِيدُ أَرْحَصَ مِنْ هَذَا. هَذِهِ الْأَسْعَارُ غَالِيَةٌ. ارزانتر از این می‌خواهم. این قیمت‌ها گران است.
◆ أَبْيَضٌ وَ أَسْوَدٌ وَ أَرْزَقِي وَ أَحْمَرٌ وَ أَصْفَرٌ وَ بَنَفْسَجِيٌّ. سفید و سیاه و آبی و قرمز و زرد و بنفش.	◆ أَيُّ لَوْنٍ ١٧ عِنْدَكُمْ؟ چه رنگی دارید؟
◆ تَبْدَأُ الْأَسْعَارُ مِنْ خَمْسَةِ وَ سَبْعِينَ أَلْفًا إِلَى خَمْسَةِ وَ ثَمَانِينَ أَلْفَ تَومَان. قیمت‌ها از هفتاد و پنج هزار شروع می‌شود تا هشتاد و پنج هزار تومان.	◆ بِكَمْ تَومَانِ هَذِهِ الْقَسَاتِينُ؟ این لباس‌ها (لباس‌های زنانه) چند تومان است؟
◆ سَيِّدَتِي، يَخْتَلِفُ السَّعْرُ حَسَبَ التَّوَعِيَاتِ. خانم، قیمت بر حسب جنس فرق دارد.	◆ الْأَسْعَارُ غَالِيَةٌ! قیمت‌ها گران است!
◆ السَّرَوَالُ الرَّجَالِيُّ بِتِسْعِينَ أَلْفَ تَومَان، وَ السَّرَوَالُ النِّسَائِيُّ بِخَمْسَةِ وَ تِسْعِينَ أَلْفَ تَومَان. شلوار مردانه نود هزار تومان و شلوار زنانه نود و پنج هزار تومان است.	◆ بِكَمْ تَومَانِ هَذِهِ السَّرَاوِيلُ؟ این شلوارها چند تومان است؟
◆ ذَلِكَ مَتَجَرٌّ زَمِيلِي، لَهُ سَرَاوِيلٌ أَفْضَلُ. آن مغازه همکارم است، شلوارهای بهتری دارد.	◆ أُرِيدُ سَرَاوِيلَ أَفْضَلَ مِنْ هَذِهِ. شلوارهای بهتر از این را می‌خواهم.
در مغازه همکارش... فِي مَتَجَرِّ زَمِيلِهِ ...	
◆ صَارَ الْمَبْلُغُ مِئَتَيْنِ وَ ثَلَاثِينَ أَلْفَ تَومَان. مبلغ دویست و سی هزار تومان شد. نُونِ وَقَايِهِ ◆ أَعْطَيْتَنِي بَعْدَ التَّخْفِیضِ مِئَتَيْنِ وَ عِشْرِينَ أَلْفًا. بعد تخفیف، به من دویست و بیست هزار بده.	نُونِ وَقَايِهِ ◆ رَجَاءُ، أَعْطَيْتَنِي سَرَاوِيلًا مِنْ هَذَا النَّوْعِ وَ... كَمْ صَارَ الْمَبْلُغُ؟ لطفاً، شلواری از این جنس به من بده و ... مبلغ چند شد؟

سِعْرٌ^{١٦}: قیمت «جمع: أَسْعَارُ» / نَوَعِيَّةٌ: جنس / مَتَجَرٌّ (اسم مکان، جَمْعُهُ: مَتَاوَجِرٌ)^{١٧}: مغازه / زَمِيلٌ: همکار / تَخْفِیضٌ: تخفیف

- عَيْنُ نَوْعِ الْإِسْمِ: مَشْهَدٌ: اسم مکان، الزَّائِرَةُ: اسم فاعل، بَائِعٌ: اسم فاعل، أَرْحَصَ: اسم تفضیل، أَفْضَلُ: اسم تفضیل، مَتَجَرٌّ: اسم مکان
- مَبْلُغٌ، مَلَابِسٌ (مفردش: مَلْبَسٌ) بر وزن مَفْعَلٌ هستند ولی معنای مکانی نمی‌دهند؛ پس اسم مکان نیستند.
- أَبْيَضٌ وَ أَسْوَدٌ وَ أَرْزَقِي وَ أَحْمَرٌ وَ أَصْفَرٌ: وزن أَفْعَلٌ هستند ولی چون بر رنگ دلالت می‌کنند، اسم تفضیل نیستند.

^{١٦} بهتر بود می‌آمد: عِنْدَنَا قَمِیصٌ بِسِعْرِ خَمْسِينَ أَلْفَ تَومَانٍ. پیراهنی به قیمت پنجاه هزار تومان داریم.

^{١٧} لون: رنگی / ألوان: رنگ‌هایی

^{١٨} سِعْرٌ، قِیمَةٌ، مَمْنٌ: قِیمَتٌ / «جمع: أَسْعَارُ»

^{١٩} مَتَجَرٌّ وَ مَحَلٌّ به معنی مغازه است (بر وزن مَفْعَلٌ، اسم مکان هستند)؛ دُكَّانٌ (ج: دُكَّائِین) ریشه در زبان فارسی دارد ولی در زبان عربی به کار می‌رود. نکته: کلماتی مانند «دکان، بیت، عالم، قاعة» اسم مکان نیستند؛ چون بر وزن اسم مکان نیستند.

کام التمارین برگرد

التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: أَيُّ كَلِمَةٍ مِنْ كَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةَ؟

- ۱- جَعَلَهُ حَرَامًا: ﴿حَرَّمَ﴾ (آن را حرام کرد : حرام کرد)
- ۲- الَّذِي لَيْسَ حَيًّا: ﴿مَيِّتٌ﴾ (کسی که زنده نیست : مُرده)
- ۳- الذُّنُوبُ الْكُبْرَى: ﴿كَبَائِرٌ﴾ (گناهان بزرگ)
- ۴- الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ: ﴿تَوَابٌ﴾ (کسی که توبه بندگان را می‌پذیرد: بسیار توبه پذیر)
- ۵- تَسْمِيَةُ الْأَخْرَيْنِ بِالْأَسْمَاءِ الْقَبِيحَةِ: ﴿تَنَاوَزَ الْأَلْقَابُ﴾ (نامیدن دیگران به اسم‌های زشت: به یکدیگر لقب‌های زشت دادن)
- ۶- ذَكَرَ مَا لَا يَرْضَى بِهِ الْآخَرُونَ فِي غِيَابِهِمْ: ﴿اِغْتَابَ﴾ (آنچه را که دیگران در نبودشان به آن راضی نمی‌شوند، بیان کرد: غیبت کرد)

التَّمْرِينُ الثَّانِي: تَرَجِّمْ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ النَّبَوِيَّةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

- ۱- حُسْنُ الْخُلُقِ نِصْفُ الدِّينِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خِصَالُ الصِّدْقِ، ص ۳۰، ح ۱۰۶ (الْمَبْتَدَأُ وَالْخَبَرُ)
﴿خُوش خویی نیمی از دین است.﴾
الْمَبْتَدَأُ: حُسْنُ / الْخَبَرُ: نِصْفُ
- ۲- مَنْ سَاءَ ۲۰ خُلُقُهُ عَذَّبَ ۲۱ نَفْسَهُ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْمَفْعُولُ)
﴿هر کس خلق و خوی‌اش بد باشد (بد شود)، خودش را عذاب می‌دهد.﴾
الْمَفْعُولُ: نَفْسُ
- ۳- اللَّهُمَّ كَمَا حَسَّنْتَ ۲۲ خُلُقِي، فَحَسِّنْ خُلُقِي. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْفِعْلُ الْمَاضِي وَفِعْلُ الْأَمْرِ)
﴿خدوندا، همانطور که آفرینش را نیکو گردانیدی، پس اخلاقم را [نیز] نیکو گردان.﴾
الْفِعْلُ الْمَاضِي: حَسَّنْتَ وَفِعْلُ الْأَمْرِ: حَسِّنْ
- ۴- لَيْسَ شَيْءٌ أَثْقَلَ فِي الْمِيزَانِ ۲۳ مِنَ الْخُلُقِ الْحَسَنِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (اسْمُ التَّفْضِيلِ وَالْجَارُّ وَالْمَجْرُورُ)
﴿در ترازوی اعمال چیزی سنگین‌تر از خوش اخلاقی نیست.﴾
اسْمُ التَّفْضِيلِ: أَثْقَلَ / الْجَارُّ وَالْمَجْرُورُ: فِي الْمِيزَانِ ، مِنَ الْخُلُقِ

۲۰ ساء: بد شد

۲۱ عَذَّبَ: عذاب داد، شکنجه داد، آزد، اذیت کرد

۲۲ حَسَّنْتَ: نیکو گردانیدی

۲۳ میزان: ترازو(ترازوی اعمال)

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: تَرْجِمِ الْأَفْعَالَ وَالْمَصَادِرَ التَّالِيَةَ.

الْمَصْدَرُ	الْأَمْرُ وَالنَّهْيُ	الْمُضَارِعُ وَالْمُسْتَقْبَلُ	الْمَاضِي
إِحْسَانٌ: نیکی کردن	أَحْسِنْ: نیکی کن	يُحْسِنُ: نیکی می‌کند	قَدْ أَحْسَنَ: نیکی کرده است
إِقْتِرَابٌ: نزدیک شدن	لَا تَقْتَرِبُوا: نزدیک نشوید	يَقْتَرِبُونَ: نزدیک می‌شوند	إِقْتَرَبَ: نزدیک شد
إِنْكَسَارٌ: شکسته شدن	لَا تَنْكَسِرْ: شکسته نشو	سَيَنْكَسِرُ: شکسته خواهد شد	إِنْكَسَرَ: شکسته شد
إِسْتِغْفَارٌ: آمرزش خواستن	إِسْتَعْفِرْ: آمرزش بخواه	يَسْتَعْفِرُ: آمرزش می‌خواهد	إِسْتَعْفَرَ: آمرزش خواست
مُسَافَرَةٌ: سفر کردن	لَا تُسَافِرْ: سفر نکن	لَا يُسَافِرُ: سفر نمی‌کند	مَا سَافَرْتُ: سفر نکردم
تَعَلُّمٌ: یاد گرفتن	تَعَلَّمْ: یاد بگیر	يَتَعَلَّمَانِ: یاد می‌گیرند	تَعَلَّمَ: یاد گرفت
تَبَادُلٌ: عوض کردن	لَا تَتَبَادَلُوا: عوض نکنید	تَتَبَادَلُونَ: عوض می‌کنید	تَبَادَلْتُمْ: عوض کردید
تَعْلِيمٌ: آموزش دادن	عَلِّمْ: آموزش بده	سَوْفَ يُعَلِّمُ: آموزش خواهد داد	قَدْ عَلَّمَ: آموزش داده است

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: أَكْتُبِ الْعَمَلِيَّاتِ الْحِسَابِيَّةَ التَّالِيَةَ كَالْمِثَالِ:

- ۱- عَشْرَةٌ زَائِدَةٌ أَرْبَعَةٌ يُسَاوِي أَرْبَعَةَ عَشَرَ.
- ۲- مِئَةٌ تَقْسِيمٌ عَلَى اثْنَيْنِ يُسَاوِي خَمْسِينَ.
- ۳- ثَمَانِيَةٌ فِي ثَلَاثَةِ يُسَاوِي أَرْبَعَةَ وَعِشْرِينَ.
- ۴- سِتَّةٌ وَ سَبْعُونَ نَاقِصٌ أَحَدٌ عَشَرَ يُسَاوِي خَمْسَةً وَسِتِّينَ.

$$10 + 4 = 14$$

$$100 \div 2 = 50$$

$$8 \times 3 = 24$$

$$76 - 11 = 65$$

التَّمْرِينُ الْخَامِسُ: عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الْمَلَوَّنَةِ.

- ۱- ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ الْفَتْحُ: ۲۶
سکینه: مفعول / رسول: مجرور به حرف جر
خداوند آرامش خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرود آورد.

$$۲- ﴿لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۸۶$$

اللَّهُ: فاعل / نفساً: مفعول

خداوند هر کس را فقط به اندازه توانایی‌اش به سختی می‌اندازد. (تکلیف می‌کند)

$$۳- السُّكُوتُ ذَهَبٌ وَالْكَلَامُ فِضَةٌ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ$$

السُّكُوتُ: مبتدا / ذَهَبٌ: خبر / الْكَلَامُ: مبتدا / فِضَةٌ: خبر

سکوت طلاست و سخن گفتن نقره.

۴- أَحَبُّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِبَادِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
 أَحَبُّ: مبتدا / عباد: مضاف الیه / الله: مجرور به حرف جر / أَنْفَعُ: خبر
 محبوبترین بندگان خدا نزد خداوند، سودمندترین آنها نسبت به بندگانش است.

۵- عَدَاوَةُ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ صَدَاقَةِ الْجَاهِلِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 عَدَاوَةُ: مبتدا / خیر: خبر / صَدَاقَةُ: مجرور به حرف جر
 دشمنی عاقل بهتر از دوستی نادان است.

التَّمْرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمِ التَّرَاكِيِبَ وَ الْجَمَلَ التَّالِيَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْفَاعِلِ، وَاسْمَ الْمَفْعُولِ، وَاسْمَ الْمُبَالَغَةِ، وَاسْمَ الْمَكَانِ، وَاسْمَ التَّفْضِيلِ.

۱- ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾ الشعراء: ۲۸ پروردگار مشرق و مغرب
 الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ: اسم مکان

۲- ﴿... إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾ المائدة: ۱۰۹ بی‌گمان فقط تو بسیار دانای غیب‌هایی.
 عَلَّامٌ: اسم مبالغه «تویی که دانای رازهای نهانی» فولادوند

۳- ﴿... مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾ یس: ۵۳^{۲۴}
 چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟! این چیزی است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان راست گفتند.
 مَرْقَدٌ: اسم مکان / الْمُرْسَلُونَ: اسم مفعول

۴- يَا مَنْ يُجِيبُ الْمُحْسِنِينَ: ای که نیکوکاران را دوست دارد. (ای کسی که نیکوکاران را دوست داری)
 الْمُحْسِنِينَ: اسم فاعل

۵- يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ: ای بخشاینده‌ترین بخشاینندگان
 أَرْحَمٌ: اسم تفضیل / الرَّاحِمِينَ: اسم فاعل

۶- يَا سَاتِرَ كُلِّ مَعْيُوبٍ: ای پوشاننده هر عیب داری (ای عیب پوش هر معیوبی)
 سَاتِرٌ: اسم فاعل / مَعْيُوبٌ: اسم مفعول

۷- يَا عَفَّارَ الذُّنُوبِ: ای بسیار آمرزنده گناهان
 عَفَّارٌ: اسم مبالغه

^{۲۴} چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟! این همان وعده خدای رحمان، و پیامبران راست می‌گفتند. فولادوند
 چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟! این همان است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان راست گفتند. مکارم شیرازی

التَّمْرِينُ السَّابِعُ: عَيِّنِ الْكَلِمَةَ الْغَرِيبَةَ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ.

- ۱- صَبَاحٌ مَسَاءٌ لَيْلٌ مَيِّتٌ
صبح/غروب/شب/مرده
- ۲- عَجَبٌ لَحْمٌ فُسُوقٌ إِنْثَمٌ
غرور/گوشت/آلوده شدن به گناه/گناه
- ۳- كِبَائِرٌ نِسَاءٌ رِجَالٌ أَوْلَادٌ
گناهان بزرگ/ زنان/مردان/فرزندان
- ۴- سَخِرَ عَابَ سَاعَدَ لَمَزَ
مسخره کرد/ عیب جویی کرد/کمک کرد/عیب گرفت
- ۵- أَحْمَرٌ أَحْسَنَ أَجْمَلَ أَصْلَحَ
سرخ/نیکوترین/زیباترین/شایسته ترین
- ۶- أَصْفَرٌ أَزْرَقٌ أَبْيَضٌ أَكْثَرٌ
زرد/آبی/سفید/بیش تر

التَّمْرِينُ الثَّامِنُ: ضَعِ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً.

۱- اشْتَرَيْنَا وَ فَسَاتَيْنَ بِأَسْعَارٍ رَخِيصَةٍ فِي الْمُنْتَجِرِ. (سَرَاوِيلُ / أَشْهُرًا^{۳۰} / مَوَاقِفُ)
چند شلوار و پیراهن با قیمت‌هایی ارزان در مغازه خریدیم.

۲- مَنْ الْمُؤْمِنِينَ فَعَلَيْهِ أَنْ يَعْتَذِرَ إِلَيْهِمْ^{۳۱}. (إِغْتَابَ / اتَّقَى / مَدَحَ)
هر کس مومنان را غیبت کند پس باید از آنها عذرخواهی کند.

۳- خَمْسَةٌ وَسِتُّونَ نَاقِصٌ ثَلَاثَةٌ وَعِشْرِينَ يُسَاوِي (إِثْنَيْنِ وَارْبَعِينَ / إِثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ / أَرْبَعَةً وَعِشْرِينَ)
۶۵ منهای ۲۳ مساوی است با ۴۲

۴- أَرَادَ الْمُشْتَرِي السُّعْرِ. (نَوْعِيَّةً / مَتَجَرَّ / تَخْفِيضَ)
مشتري تخفیف قیمت خواست.

^{۳۰} أَشْهُرٌ (ج شهر: ماه): ماه‌ها / أَشْهُرٌ (وزن أَفْعَل، اسم تفضیل) مشهورترین
^{۳۱} إِعْتَذَرَ: اِعْتَذَارًا [عذر] عن و من فَعَلِهِ: برای کار خود عذر آورد و استدلال کرد
-ایه: از وی عذر خواهی کرد

الدرس الثاني برگرد

فِي مَحْضَرِ الْمُعَلِّمِ
در پیشگاه معلم

﴿اقْرَأْ وَ رَبِّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾ اَلْعَلَقُ : ۳ و ۴

بخوان که پروردگارت گرامی‌ترین است، همو که با قلم یاد داد.

عدد ترتیبی بر وزن الفعلی

فِي الْحِصَّةِ الْأُولَى كَانَ الطَّلَابُ يَسْتَمِعُونَ إِلَى كَلَامِ مُدْرِّسِ الْكِيمِيَاءِ،
در زنگ اول دانش‌آموزان به سخن معلم شیمی گوش فرا می‌دادند،
وَ كَانَ بَيْنَهُمْ طَالِبٌ مُشَاغِبٌ قَلِيلُ الْأَدَبِ، يَضُرُّ الطَّلَابَ بِسُلُوكِهِ،
در میان آن‌ها دانش‌آموزی اخلاص‌گر و بی‌ادب بود که با رفتارش
به دانش‌آموزان زیان می‌رساند.

از معانی کان:

کان : بود
کان + مضارع = ماضی استمراری (می + ماضی)
کان_ ل - کان + عند = داشت

يَلْتَفِتُ تَارَةً إِلَى الْوَرَاءِ وَ يَتَكَلَّمُ مَعَ الَّذِي خَلْفَهُ وَ تَارَةً يَهْمِسُ إِلَى الَّذِي يَجْلِسُ جَنْبَهُ حِينَ يَكْتُبُ الْمُعَلِّمُ عَلَى السَّبْوَرَةِ؛
یک بار رویش را به عقب برمی‌گرداند و با کسی که پشت سرش بود، صحبت می‌کرد و یک بار وقتی که معلم روی تخته
می‌نوشت، با کسی که کنارش می‌نشست، آهسته سخن می‌گفت (پیچ می‌کرد).

وَ فِي الْحِصَّةِ الثَّانِيَةِ كَانَ الطَّالِبُ يَسْأَلُ مُعَلِّمَ عِلْمِ الْأَحْيَاءِ تَعْنَتًا؛
در زنگ دوم این دانش‌آموز برای مچ‌گیری از معلم زیست شناسی سوال می‌کرد؛

وَ فِي الْحِصَّةِ الثَّلَاثَةِ كَانَ يَتَكَلَّمُ مَعَ زَمِيلٍ مِثْلِهِ وَ يَضْحَكُ؛

و در زنگ سوم با یک همکلاسی مثل خودش صحبت می‌کرد و می‌خندید؛

فَتَصَحَّحَهُ الْمُعَلِّمُ وَ قَالَ: مَنْ لَا يَسْتَمِعُ إِلَى الدَّرْسِ جَيِّدًا يَرْسُبُ فِي الْأَمْتِحَانِ.
پس معلم او را نصیحت کرد و گفت: هر کس به درس خوب گوش فراندهد، در امتحان مردود می‌شود.

وَلَكِنَّ الطَّالِبَ اسْتَمَرَ عَلَى سُلُوكِهِ. وَ لِيَّ أَنْ دَانِشْ أَمُوزْ بَه رِفْتَارِشْ اِدَامَه دَاد.

فَكَرَّرَ مِهْرَانُ حَوْلَ هَذِهِ الْمَشْكَلَةِ، فَذَهَبَ إِلَى مُعَلِّمِ الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ

مهران درباره این مشکل اندیشید، و نزد معلم ادبیات فارسی رفت

وَ شَرَحَ لَهُ الْقَضِيَّةَ وَ قَالَ: أَحِبُّ أَنْ أُكْتُبَ إِنْشَاءً تَحْتَ عُنْوَانِ «فِي مَحْضَرِ الْمُعَلِّمِ»؛

و موضوع را برایش شرح داد و گفت: دوست دارم انشایی تحت عنوان «در محضر معلم» بنویسم؛

فَوَافَقَ الْمُعَلِّمُ عَلَى طَلْبِهِ^{۲۱}، وَ قَالَ لَهُ: إِنْ تُطَالَعُ كِتَابَ «مَنْيَةِ الْمُرِيدِ» لِزَيْنِ الدِّينِ الْعَامِلِيِّ «الشَّهِيدِ الثَّانِي» يُسَاعِدُكَ
على كِتَابَةِ إِنْشَائِكَ؛
پس معلم با درخواست او موافقت کرد، و به او گفت: اگر کتاب «منیة المرید» از زین الدین عاملی «شهید ثانی» را
مطالعه کنی تو را در نوشتن انشایت کمک می‌کند؛

^{۲۰} اسْتَمَرَ فِي: ادامه داد به، را پیگیری کرد

^{۲۱} طَلَبَ: درخواست، فرمایش، تقاضا، خواسته.

ثُمَّ كَتَبَ مِهْرَانَ إِنشَاءً وَ أَعْطَاهُ لِمُعَلِّمِهِ. فَقَالَ الْمُعَلَّمُ لَهُ: **إِنْ تَقْرَأُ** **إِنْشَاءَكَ** **أَمَامَ** **الطَّلَابِ** **فَيُؤَفِّقُكَ** **زَمِيلُكَ** **الْمُشَاغِبِ**.
 سپس مهران انشایش را نوشت و آن را به معلم خود (معلمش) داد. معلم به او گفت: اگر انشایت را در برابر دانش‌آموزان بخوانی پس هم‌کلاسی اخلاک‌گرت آگاه خواهد شد.

وَ هَذَا قِسْمٌ مِنْ نَصِّ **إِنْشَائِهِ**: و این، بخشی از متن انشای اوست:

أَلْفٌ ^{۳۲} **عَدَدٌ** **مِنَ** **الْعُلَمَاءِ** **كُتِبَ** **فِي** **مَجَالَاتِ** **التَّرْبِيَةِ** **وَ** **التَّعْلِيمِ**، **يَرْتَبِطُ** **بَعْضُهَا** **بِالْمُعَلِّمِ**، **وَ** **الأُخْرَى** **بِالْمُتَعَلِّمِ**؛
 تعدادی (شماری) از دانشمندان در زمینه‌های آموزش و پرورش کتاب‌هایی نوشته‌اند، برخی از آن‌ها به یاد دهنده (معلم) و برخی دیگر به یادگیرنده (دانش‌آموز) ارتباط دارد.

وَ **لِلطَّلَابِ** **فِي** **مَحْضَرِ** **الْمُعَلِّمِ** **آدَابٌ**، **مَنْ** **يَلْتَزِمُ** **بِهَا** **يُنْجِحُ** **أَهْمَهَا**؛
 دانش‌آموز در محضر معلم آدابی دارد، هر کس به آن پایبند باشد موفق می‌شود؛ مهم‌ترین آن‌ها [عبارت است از]:
 ۱- **أَنْ** **لَا** **يَعْصِي** **أَمْرَ** **الْمُعَلِّمِ**. اینکه از دستورات معلم سرپیچی نکند.

۲- **أَلِجْتِنَابُ** **عَنْ** **كَلَامٍ** **فِيهِ** **إِسَاءَةٌ** **لِلْآدَابِ**. دوری کردن از سخنی که در آن بی‌ادبی است.

۳- **أَنْ** **لَا** **يَهْرَبُ** **مِنْ** **أَدَاءِ** **الْوَاجِبَاتِ** **الْمُدْرَسِيَّةِ**. اینکه از انجام تکالیف درسی فرار نکند (نگریزد).

۴- **عَدَمُ** **النُّومِ** **فِي** **الصَّفِّ**، **عِنْدَمَا** **يُدْرَسُ** **الْمُعَلِّمُ**. نخوابیدن در کلاس وقتی معلم درس می‌دهد،

۵- **أَنْ** **لَا** **يَتَكَلَّمُ** **مَعَ** **غَيْرِهِ** **مِنَ** **الطَّلَابِ** **عِنْدَمَا** **يُدْرَسُ** **الْمُعَلِّمُ**.

اینکه وقتی معلم درس می‌دهد، با دانش‌آموزان دیگر صحبت نکند.

۶- **أَنْ** **لَا** **يَقْطَعُ** **كَلَامَهُ**، **وَ** **لَا** **يَسْبِقُهُ** **بِالْكَلَامِ**، **وَ** **يَصْبِرُ** **حَتَّى** **يُفْرَغَ** **مِنَ** **الْكَلَامِ**.

اینکه سخن او را قطع نکند، و در سخن از او پیشی نگیرد (یعنی وسط حرفش نپرد)، و صبر کند تا از سخن فارغ شود. (یعنی سخن او تمام شود)

۷. **أَلْجُلُوسُ** **أَمَامَهُ** **بِأَدَبٍ**، **وَ** **الِاسْتِمَاعُ** **إِلَيْهِ** **بِدِقَّةٍ** **وَ** **عَدَمُ** **الْإِلْتِفَاتِ** **إِلَى** **الْوَرَاءِ** **إِلَّا** **لِالضَّرُورَةِ**.

با ادب دربرابرش نشستن و به او با دقت گوش فرا دادن و به عقب برنگشتن مگر به ضرورت.

لَمَّا **سَمِعَ** **الطَّلَابُ** **الْمُشَاغِبُ** **إِنْشَاءَ** **مِهْرَانَ**، **خَجَلٌ** **وَ** **نَدَمٌ** **عَلَى** **سُلُوكِهِ** **فِي** **الصَّفِّ**. **لَمَّا** **+ فعل ماضی : وقتی که، هنگامی که**

وقتی که آن دانش‌آموز اخلاک‌گر انشای مهران را شنید، شرم‌منده شد و از رفتارش در کلاس پشیمان شد.

قَالَ **الشَّاعِرُ** **المِصْرِيُّ** **أحمدُ** **شوقي** **عَنِ** **الْمُعَلِّمِ**: شاعر مصری، احمد شوقی درباره معلم گفته است:

قُمْ ^{۳۳} **لِلْمُعَلِّمِ** **وَقَدْ** **تَبَجَّيْلا** **كَأَدَ** **الْمُعَلِّمِ** **أَنْ** **يَكُونَ** **رَسُولًا**
أَعْلَمْتَ **أَشْرَفًا** **أَوْ** **أَجَلًّا** **مِنَ** **الَّذِي** **يَبْنِي** **وَ** **يُنْشِئُ** **أَنْفُسًا** **وَ** **عُقُولًا**

^{۳۲} معانی و کاربردهای مختلف:

أَلْفُ الشَّيْءِ : بخشهای چیزی را به هم پیوند داد.

أَلْفُ الْكِتَابِ : کتاب را گردآوری و تألیف کرد.

أَلْفٌ **بَيْنَهُمْ** : میانشان دوستی برقرار ساخت.

^{۳۳} قام، يقوم، قُمْ

أَلْفُ الأَلْفِ : شماره چیزی را به یک هزار رسانید.

أَلْفُ الْحُكُومَةِ : دولت را تشکیل داد.

برای معلم برخیز و احترامش را کامل به جا بیاور
 آیة شناخته‌ای (سراغ داری) شریف‌تر یا باشکوه‌تر (گران‌قدرتر) از کسی که
 چیزی نمانده بود که معلم پیامبر باشد^{۳۴}
 جان‌ها و خردها را می‌سازد و پدید می‌آورد؟

المعجم برگرد

سَبُورَة : تخته سیاه	أَجَلٌ : گران‌قدرتر
سُلُوكٌ : رفتار	إِرْتِبَاطٌ : ارتباط داشت (مضارع: يَرْتَبِطُ)
صَرٌّ : زیان رساند (مضارع: يَصُرُّ)	إِسْتَمَعَ : گوش فرا داد (مضارع: يَسْتَمِعُ)
عَصَى : سرپیچی کرد (مضارع: يَعْصِي)	إِلْتَزَمَ : پایبند شد (مضارع: يَلْتَزِمُ)
عِلْمُ الْأَحْيَاءِ : زیست‌شناسی	الْتِفَاتٌ : روی برگرداندن
فَكَّرَ : اندیشید (مضارع: يُفَكِّرُ)	الْتَفَتٌ : روی برگرداند (مضارع: يَلْتَفِتُ)
قَمٌّ : برخیز ← (قام، يَقُومُ)	أَلْفٌ : نگاشت (مضارع: يُؤَلِّفُ)
كَادَ : نزدیک بود که (مضارع: يَكَادُ)	أَنْشَأَ : ساخت (مضارع: يُنْشِئُ)
مَجَالٌ : زمینه	تَارَةً : یک بار = مَرَّةً ^{۳۵}
مُشَاغِبٌ : شلوغ‌کننده و اخلاک‌گر	تَبَجَّلَ : بزرگداشت
وَافَقَ : موافقت کرد (مضارع: يُوَافِقُ)	تَعَنَّتْ فِي السُّؤَالِ : پرسیدن به منظور به سختی و لغزش
وَقَى : کامل کرد (مضارع: يُوقِي)	انداختن
«وَقَّهَ التَّبَجُّلَ: احترامش را کامل به جا بیاور.»	تَنَّبَهَ : آگاه شد (مضارع: يَتَنَبَّهُ) = اِنْتَبَهَ
هَمَسَ : آهسته سخن گفت (مضارع: يَهْمِسُ)	حَصَّةٌ : زنگ درسی، قسمت
	خَجَلَ : شرمنده شد (مضارع: يَخْجَلُ)
	سَبَقَ : پیشی گرفت (مضارع: يَسْبِقُ)

حول النص برگرد

كَمْ أَكْتَبُ جَوَاباً قَصِيراً، حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- إلی مَنْ ذَهَبَ مِهْرَانُ؟ إلی مَعْلَمِ الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ.

(مهران به سوی چه کسی رفت؟)

۲- كَيْفَ يَجِبُ الْجُلُوسُ أَمَامَ الْمَعْلَمِ؟ بِأَدَبٍ.

(نشستن در برابر معلم چگونه باید باشد؟)

۳- كَيْفَ كَانَتْ أَخْلَاقُ الطَّالِبِ الَّذِي كَانَ يَلْتَفِتُ إِلَى الْوَرَاءِ؟ مُشَاغِباً قَلِيلاً الْأَدَبِ.

(اخلاق دانش‌آموزی که به عقب برمی‌گشت چگونه بود؟)

۴- مَا اسْمُ الْكِتَابِ الَّذِي قَرَأَهُ مِهْرَانُ فِي مَجَالِ التَّرْبِيَةِ وَ التَّعْلِيمِ؟ مَنِةُ الْمُرِيدِ^{۳۶}.

(اسم کتابی که مهران در زمینه تعلیم و تربیت خواندش چیست؟)

^{۳۴} . ترجمه مولف کتاب: نزدیک است که معلم پیامبر باشد.

^{۳۵} تارَةً بعد تارَةً: گهگاه، گاه و بی‌گاه

^{۳۶} کتاب منیة المرید فی آداب المفید و المستفید از آثار اخلاقی، تربیتی و آموزشی است. شهید ثانی در میانه سده دهم هجری و در سال ۹۵۴ ق. این کتاب را نوشته است. این کتاب، بیانگر روابط بین معلم و شاگرد و در بیان فضیلت دانش‌ورزی است. این کتاب به زبان عربی بوده و بارها در ایران، عراق، هند و لبنان چاپ شده است. بارگذاری کتاب: adel-ashkboos.mihanblog.com/post/1390

۵- فِي أَيِّ حِصَّةٍ كَانَ الطُّلُبُ يَسْتَمِعُونَ إِلَى أُسْتَاذِ الْكِيمِيَاءِ؟ فِي الْحِصَّةِ الْأُولَى
(در کدام زنگ دانش‌آموزان به استاد شیمی گوش فرا می‌دادند؟)

برگرد **ه** اِعْلَمُوا ه اُسْلُوبُ الشَّرْطِ وَ اَدَوَاتُهُ

★ مهم‌ترین ادوات شرط عبارت‌اند از: «مَنْ، مَا، إِنْ» معمولاً این ادوات بر سر عبارتی می‌آیند که دو فعل دارد. فعل اول، فعل شرط و فعل دوم، جواب شرط نام دارد.

این ادوات در معنای فعل و جواب شرط و گاهی در شکل ظاهر آنها تغییراتی را ایجاد می‌کند؛ مثال:
مَنْ يُفَكِّرْ قَبْلَ الْكَلَامِ يَسْلَمْ مِنَ الْخَطَايَا غَالِباً^{۳۷}. هر کس پیش از سخن گفتن بیندیشد، غالباً از اشتباه در امان می‌ماند.
ادوات شرط فعل شرط جواب شرط

إِنْ تَحْتَرِمُوا الْأَخْرِينَ، تَكْتَسِبُوا حُبَّهُمْ. اگر به دیگران احترام بگذارید، دوستی آنها را بدست می‌آورید.
ادوات شرط فعل شرط جواب شرط

☆ گاهی نیز جواب شرط به صورت جمله اسمیه است؛ مثال:

مَنْ وَ مَنِ يَتَوَكَّلْ^{۳۸} عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ^{۳۹} ﴿الطلاق: ۳﴾
ادوات شرط فعل شرط جواب شرط

هر کس به خداوند توکل کند، پس همان او را بس است.

☆ وقتی ادوات شرط بر سر جمله‌ای بیاید که فعل شرط و جواب آن فعل ماضی باشد، می‌توانیم فعل شرط را مضارع التزامی و جواب آن را مضارع اخباری ترجمه کنیم.

مَنْ فَكَّرَ قَبْلَ الْكَلَامِ، قَلَّ خَطُؤُهُ.

هرکس پیش از سخن گفتن بیندیشد، خطایش کم می‌شود.

هرکس پیش از سخن گفتن اندیشید، خطایش کم شد.

☆ و هرگاه فعل شرط مضارع باشد، به صورت مضارع التزامی ترجمه می‌شود.



☆ « مَنْ :هرکس» مثال:

مَنْ يُحَاوِلْ كَثِيرًا، يَصِلْ إِلَى هَدَفِهِ.

هرکس بسیار تلاش کند، به هدفش می‌رسد.

^{۳۷} معمولاً ادوات شرط «مَنْ»، «مَا» و «إِنْ» در شکل ظاهری فعل شرط و جواب شرط (هنگامی که مضارع هستند)، تغییراتی را انجام می‌دهند.

با این تغییرات در پایه نهم در فعل نهی آشنا شده بودید. این کلمات، نشانه‌های فعل‌های «يَفْعَلُ، تَفَعَّلَ، أَفْعَلُ و تَفَعَّلَ» را تغییر می‌دهند. ←
«...يَفْعَلُ، ... تَفَعَّلَ، ... أَفْعَلُ و ... تَفَعَّلَ» و حرف نون را در انتهای فعل‌های «يَفْعَلُونَ، يَفْعَلَانِ، تَفَعَّلَانِ، تَفَعَّلُونَ و تَفَعَّلِينَ» حذف می‌کنند. این

حروف در شکل ظاهر دو فعل جمع مؤنث «يَفْعَلْنَ» و «تَفَعَّلْنَ» هیچ تغییری ایجاد نمی‌کنند.

^{۳۸} يَتَوَكَّلْ: توکل کند (چون فعل شرط است به صورت مضارع التزامی ترجمه شده است).

^{۳۹} حَسْبُ: بس، کافی



﴿ما: هرچه﴾ مثال:

ما تَزْرَعُ فِي الدُّنْيَا، تَحْصُدُ فِي الْآخِرَةِ.

هرچه در دنیا بکاری، در آخرت درو می کنی .

ما فَعَلْتُمْ مِنَ الْخَيْرَاتِ، وَجَدْتُمْهَا دَخِيرَةً لِآخِرَتِكُمْ .

هرچه از کارهای نیک انجام بدهی، آنها را اندوخته ای برای آخرت می یابی.

﴿إِنْ: اگر﴾ مثال:

إِنْ تَزْرَعُ خَيْرًا، تَحْصُدُ سُورًا.

اگر نیکی بکاری، شادی درو می کنی.

إِنْ صَبَرْتَ، حَصَلَتْ عَلَيَّ النَّجَاحُ فِي حَيَاتِكَ.

اگر صبر کنی، در زندگی ات موفقیت به دست می آوری.

﴿إِذَا: هرگاه، اگر﴾ ؛ نیز معنای شرط دارد؛ مثال :

إِذَا اجْتَهَدْتَ، نَجَحْتَ.

هرگاه (اگر) تلاش کنی، موفق می شوی.

کلمه اختیر نفسك: تَرْجِمْ مَا يَلِي، ثُمَّ عَيِّنْ أَدَاةَ الشَّرْطِ وَفِعْلَ الشَّرْطِ وَجَوَابَهُ.

۱- ﴿وَمَا تَقْدَمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ الْبَقَرَةُ: ۱۱۰

هر آنچه از خوبی برای خودتان پیش بفرستید، آن را نزد خداوند می یابید.

أداة الشرط: ما / فعل الشرط: تَقْدَمُوا / جواب الشرط: تَجِدُوا

۲- ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ مُحَمَّد: ۷

اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می کند و گام هایتان را استوار می سازد.

أداة الشرط: إِنْ / فعل الشرط: تَنْصُرُوا / جواب الشرط: يَنْصُرْ

۳- ﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾ الْفُرْقَان: ۶۳

و هرگاه نادانان ایشان را خطاب کنند، سخن آرام می گویند.

أداة الشرط: إِذَا / فعل الشرط: خَاطَبَ / جواب الشرط: قَالُوا

۴- إِنْ تَزْرَعُوا الْعُدُونَ، تَحْصُدُوا الْخُسْرَانَ.

اگر دشمنی بکارید، زیان درو می کنید.

أداة الشرط: إِنْ / فعل الشرط: تَزْرَعُوا / جواب الشرط: تَحْصُدُوا

❖ ما يلي: آنچه می آید/ ما تَقْدَمُوا: هر چه از پیش بفرستید/ يُثَبِّتْ: استوار می سازد/ خَاطَبَ: خطاب کرد/ سلام: سخن آرام

کام التمارین برکورد

التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: عَيِّنِ الْجُمْلَةَ الصَّحِيحَةَ وَ غَيْرِ الصَّحِيحَةَ حَسَبِ الْحَقِيقَةِ.

۱- اَلتَّعَنُّتُ طَرَحُ سُوْأَلٍ صَعْبٍ يَهْدَفُ إِجَادِ مَشَقَّةٍ لِلْمَسْئُولِ.
مچ گیری، مطرح کردن سوالی سخت با هدف ایجاد سختی برای کسی که مورد سوال واقع شده است.

۲- عِلْمُ الْأَحْيَاءِ عِلْمٌ مُطَالَعَةٌ خَوَاصُّ الْعِنَاصِرِ.
زیست شناسی، علم مطالعه خصوصیات عنصراهاست.

۳- اَلْإِلْتِفَاتُ هُوَ كَلَامٌ خَفِيٌّ بَيْنَ شَخَصَيْنِ.
روی برگرداندن همان سخن پنهانی بین دو نفر هست.

۴- اَلسَّبُورَةُ لَوْحٌ أَمَامَ الطُّلَّابِ يُكْتَبُ عَلَيْهِ.
تخته سیاه، لوحی در مقابل دانش آموزان است که روی آن نوشته می شود.

التَّمْرِينُ الثَّانِي: تَرْجِمِ الْآيَةَ وَ الْأَحَادِيثَ وَ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱- ﴿وَمَا تَنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾. ^{۷۳} اَلْبَقَرَةُ: ۷۳
(المَجْرُورُ بِحَرْفِ جَزْ) ^{۷۳} و هر آنچه از خیر و خوبی انفاق کنید قطعاً خداوند نسبت به آن آگاه است. (المَجْرُورُ بِحَرْفِ جَزْ: خَيْرِهِ)

۲- مَنْ عَلَّمَ عِلْمًا، فَلَهُ أَجْرٌ^{۷۴} مَنْ عَمِلَ بِهِ، لَا يَنْقُصُ مِنْ أَجْرِ الْعَامِلِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
(اسْمُ الْفَاعِلِ) هر کس علمی به دیگری بیاموزد، پاداش کسی را دارد که به آن عمل کند، از پاداش عمل کننده کاسته نمی شود.
(بدون اینکه از پاداش عمل کننده چیزی کاسته شود) / (اسْمُ الْفَاعِلِ : الْعَامِلِ)

۳- اَلنَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا^{۷۵}. اَلْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
(اَلْجَمْعُ الْمُكْسَرُ وَ مُفْرَدُهُ) مردم دشمن آنچه نمی دانند هستند. / (اَلْجَمْعُ الْمُكْسَرُ وَ مُفْرَدُهُ: أَعْدَاءُ مُفْرَدُهُ "عَدُوٌّ")

۴- إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ. اَلْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
(اَلْفَاعِلِ) هرگاه عقل تمام شود، سخن کم می شود. (اَلْفَاعِلِ: الْعَقْلُ / الْكَلَامُ)

۵- اَلْعَالَمُ حَيٌّ وَ إِنْ كَانَ مَيِّتًا^{۷۶}. اَلْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
(اَلْمَبْتَدَأُ وَ اَلْخَبَرُ) دانشمند هرچند مرده باشد، زنده است. / (اَلْمَبْتَدَأُ : الْعَالَمُ وَ اَلْخَبَرُ : حَيٌّ)

۶- قُمْ^{۷۷} عَنْ مَجْلِسِكَ لِأَبِيكَ وَ مُعَلِّمِكَ وَ إِنْ كُنْتَ أَمِيرًا^{۷۸}. اَلْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (اسْمُ الْمَكَانِ وَ اسْمُ الْفَاعِلِ)
(اسْمُ الْمَكَانِ: مَجْلِسُ وَ اسْمُ الْفَاعِلِ: مُعَلِّمٌ) به خاطر پدر و معلمت از جایت برخیز اگرچه فرمانده باشی. / (اسْمُ الْمَكَانِ: مَجْلِسُ وَ اسْمُ الْفَاعِلِ: مُعَلِّمٌ)

^{۷۴} أَجْرٌ: پاداش، مزد

^{۷۵} جَهْلٌ: ندانست

^{۷۶} وَ إِنْ: هرچند، اگرچه / اَلْمَيِّتُ: مُرَدُهُ

^{۷۷} قُمْ: برخیز (قام: برخاست- يقوم: بر می خیزد- قیام: برخاستن) / قام ب: پرداخت، اقدام کرد به، انجام داد

^{۷۸} وَ إِنْ كُنْتَ أَمِيرًا: اگر چه فرمانده باشی

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: تَرْجِمِ الْأَفْعَالَ وَالْمَصَادِرَ الثَّلَاثِيَّةَ.

الْمَصَدَر	الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ	الْمُضَارِعُ وَ الْمُسْتَقْبَلُ	الْمَاضِي
الْإِنْقَاذُ: نجات دادن	أَنْقَذْ: نجات بده	يُنْقَذُ: نجات می دهد	قَدْ أَنْقَذَ: نجات داده است
الْإِتِّعَادُ: دور شدن	لَا تَتَّبِعْ: دور نشو	لَا يَتَّبِعُ: دور نمی شود	إِتَّبَعَهُ: دور شد
الْإِنْسِحَابُ: عقب نشینی کردن	لَا تَنْسَحِبْ: عقب نشینی نکن	سَيَنْسَحِبُ: عقب نشینی خواهد کرد	إِنْسَحَبَ: عقب نشینی کرد
الِاسْتِخْدَامُ: به کار گرفتن	اسْتَخْدِمْ: به کار بگیر	يَسْتَخْدِمُ: به کار می گیرد	اسْتَخْدَمَ: به کار گرفت
الْمُجَالَسَةُ: هم نشینی کردن	جَالِسْ: هم نشینی کن	يُجَالِسُ: هم نشینی می کند	جَالَسَ: هم نشینی کرد
الْتَذَكُّرُ: به یاد آوردن	لَا تَتَذَكَّرْ: به یاد نیاور	يَتَذَكَّرُ: به یاد می آورد	تَذَكَّرَ: به یاد آورد
الْتَعَايُشُ: همزیستی کردن	تَعَايَشْ: همزیستی کن	يَتَعَايَشُ: همزیستی می کند	تَعَايَشَ: همزیستی کرد
الْتَحْرِيمُ: حرام کردن	لَا تَحْرَمْ: حرام نکن	يُحْرَمُ: حرام می کند	قَدْ حَرَّمَ: حرام کرده است

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: صَعِّحْ هَذِهِ الْجُمَلِ وَ التَّرَاكِيِبِ فِي مَكَانِهَا الْمُنَاسِبِ.

هُؤْلَاءِ نَاجِحَاتٌ. هَذَا الْمُكَيَّفَانِ، تِلْكَ الْحِصَّةُ، أَوْلَئِكَ مُسْتَمِعُونَ، هُؤْلَاءِ جُنُودٌ، هَاتَانِ الْبِطَاقَتَانِ.

مفرد مؤنث	مثنی مذکر	مثنی مؤنث	جمع مذکر سالم	جمع مؤنث سالم	جمع مکسر
تِلْكَ الْحِصَّةُ	هَذَا الْمُكَيَّفَانِ	هَاتَانِ الْبِطَاقَتَانِ	أَوْلَئِكَ مُسْتَمِعُونَ.	هُؤْلَاءِ نَاجِحَاتٌ.	هُؤْلَاءِ جُنُودٌ.

✘ نکته: هرگاه بعد از اسم اشاره، اسم دارای "ال" بیاید؛ آن اسم اشاره «مفرد» معنا می شود و به اسم دارای ال، مشاراً الیه گویند.

هرگاه بعد از اسم اشاره، اسم نکره بیاید؛ آن اسم اشاره «مبتدا» و اسم نکره نقش «خبر» و مرفوع را دارد.

اسم اشاره + ال = ترکیب است.	اسم اشاره + نکره = جمله است.
هَذَا الْمُكَيَّفَانِ، (این دو کولر)، تِلْكَ الْحِصَّةُ، (آن زنگ)، هَاتَانِ الْبِطَاقَتَانِ، (این دو بلیط)،	هُؤْلَاءِ نَاجِحَاتٌ. (اینان موفق هستند). أَوْلَئِكَ مُسْتَمِعُونَ. (آنان گوش دهنده هستند). هُؤْلَاءِ جُنُودٌ. (اینان، سرباز هستند).

التَّمْرِينُ الْخَامِسُ: صَعِّحِ الْمُتْرَادِفَاتِ وَ الْمُتَضَادَاتِ فِي مَكَانِهَا الْمُنَاسِبِ. (= #)

وَدَّ / بَعَدَ / تَكَلَّمَ / اجْلَسَ / نِهَايَةً / عِدَاوَةٌ / احْتِرَامٌ / أَحْيَاءٌ / مَرَّةً / نَفْعٌ / ذَنْبٌ / هَرَبٌ

إِثْمٌ = ذَنْبٌ	تَبَجُّيلٌ = احْتِرَامٌ	تَارَةً = مَرَّةً	حُبٌّ = وُدٌّ
فَرٌّ = هَرَبٌ	أَمْوَاتٌ ≠ أَحْيَاءٌ	دَنَا ≠ بَعَدَ	قُمْ ≠ اجْلَسَ
صَرٌّ ≠ نَفْعٌ	بِدَايَةٌ ≠ نِهَايَةٌ	سَكَتٌ ≠ تَكَلَّمَ	صِدَاقَةٌ ≠ عِدَاوَةٌ

التَّمْرِينُ السَّادِسُ: اكْمَلْ تَرْجَمَةَ مَا يَلِي، ثُمَّ عَيِّنْ أَدَاةَ الشَّرْطِ وَ فِعْلَ الشَّرْطِ، وَجَوَابَهُ.

۱- ﴿وَ مَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ﴾ الْبَقَرَةُ: ۱۶۷

و آنچه را از کار نیک ، خدا آن را می داند (از آن آگاه است).

انجام دهید / أداة الشرط : ما / فعل الشرط : تَفَعَّلُوا / وَ جواب الشرط : يَعْلَمُ

۲- ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ﴾ الْأَسْرَاءُ: ۷

اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی

می کنید (کرده اید) / أداة الشرط : إِنْ / فعل الشرط : أَحْسَنْتُمْ / وَ جواب الشرط : أَحْسَنْتُمْ

۳- ﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ الْأَنْفَالُ: ۲۹

اگر پروای خدا کنید، برایتان نیروی تشخیص حق از باطل

قرار می دهد / أداة الشرط : إِنْ / فعل الشرط : تَتَّقُوا / وَ جواب الشرط : يَجْعَلُ

۴- إِذَا غَضِبْتَ، فَاسْكُتْ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

هرگاه ،

خشمگین شدی، سکوت کن // أداة الشرط : إِذَا / فعل الشرط : غَضِبْتَ / وَ جواب الشرط : اسْكُتْ

۵- مَنْ سَأَلَ فِي صِغَرِهِ، أَجَابَ فِي كِبَرِهِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

هرکس در خردسالی اش بپرسد، در بزرگسالی اش

پاسخ می دهد / أداة الشرط : مَنْ / فعل الشرط : سَأَلَ / وَ جواب الشرط : أَجَابَ

التَّمْرِينُ السَّابِعُ: صَحِّحْ فِي الدَّائِرَةِ الْعَدَدَ الْمُنَاسِبَ. «كَلِمَةٌ وَاحِدَةٌ زَائِدَةٌ»

- ۱- الْمَشَاغِبُ ⑤ هُوَ تَحْرِيكُ الْوَجْهِ إِلَى الْيَمِينِ وَ إِلَى الْيَسَارِ.
- ۲- الْحِصَّةُ ① هُوَ الَّذِي يُسَبِّبُ مَشَاكِلَ وَ يَضُرُّ النُّظْمَ.
- ۳- الْفُسُوقُ ④ مَا يُعْطَى مُقَابِلَ عَمَلٍ عَامِلٍ أَوْ مُوظَّفٍ.
- ۴- الْأَجْرُ ③ تَرَكُ أَمْرَ اللَّهِ، وَ اِزْتِكَابُ الْمَعَاصِي.
- ۵- الْإِلْتِفَاتُ ⑥ أَعْمَالُ الْإِنْسَانِ وَ أَخْلَاقُهُ.
- ۶- السُّلُوكُ

هُوَ الَّذِي يُسَبِّبُ مَشَاكِلَ وَ يَضُرُّ النُّظْمَ. ۱- الْمَشَاغِبُ

کسی که مشکلات را سبب می شود و به نظم زیان می رساند: اخلاق گر (شلوغ کار)

تَرَكُ أَمْرَ اللَّهِ، وَ اِزْتِكَابُ الْمَعَاصِي. ۳- الْفُسُوقُ

ترک فرمان خداوند و انجام گناهان: آلوده به گناه

مَا يُعْطَى مُقَابِلَ عَمَلٍ عَامِلٍ أَوْ مُوظَّفٍ. ۴- الْأَجْرُ

آنچه در برابر کار کارگر یا کارمند داده می شود: پاداش

هُوَ تَحْرِيكُ الْوَجْهِ إِلَى الْيَمِينِ وَ إِلَى الْيَسَارِ. ۵- الْإِلْتِفَاتُ

همان حرکت دادن صورت به راست و چپ: روی برگرداندن

أَعْمَالُ الْإِنْسَانِ وَ أَخْلَاقُهُ. ۶- السُّلُوكُ

کارهای انسان و اخلاقش: رفتار

^{۴۰} فرقان : جدا کننده حق از باطل

التَّمْرِينُ السَّابِعُ: اَكْتُبْ مُفْرَدَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ.

مَعَاصِي	أَخْيَاء	أَنْفُس	أَخْلَاق	مَعَاصِي
مَعْصِيَةٌ	حَيٍّ	نَفْس	خُلُق	مَعْصِيَةٌ
جُنُود	أَعْدَاء	نَاجِحَات	بِطَاقَاتِن	جُنُود
جُنْدِيٌّ	عَدُوٌّ - عَادِي	نَاجِحَةٌ	بِطَاقَةٌ	جُنْدِيٌّ
خَوَاصٌّ	أَسْعَار	فَسَاتِين	أَقْدَام	خَوَاصٌّ
خَاصَّةٌ	سِعْر	فُسْتَان	قَدَم	خَاصَّةٌ
عُيُوب	سَرَاوِيل	أَسْمَاء	عُيُوب	عُيُوب
عَيْبٌ	سِرْوَال	إِسْم	عَيْبٌ	عَيْبٌ
إِخْوَان	أَفْضَل	بِهَائِم	عِبَاد	إِخْوَان
أَخٌ	أَفْضَل	بَهِيمَةٌ	عَبْدٌ	أَخٌ
تَرَائِبٌ	مُسْتَمِعُونَ	أَعْمَال	جَمَلٌ	تَرَائِبٌ
تَرْكِيبٌ	مُسْتَمِعٌ	عَمَلٌ	جُمْلَةٌ	تَرْكِيبٌ

- جُنُود (لشکریان، سپاهیان، سربازان [چند دسته سرباز] مفردش: جُنْد (لشکر، سپاه، سربازان [یک دسته سرباز]))
- اما مفرد «جُنْد» می‌شود: جُنْدِيٌّ (سرباز) / در کتاب درسی آورده است: مفرد جنود می‌شود: جُنْدِيٌّ
- اسم جنس اسمی که دارای معنای جمع است و از لفظ خود شکل مفرد نیز دارد؛ این مفرد با افزودن تاء و یاء نسبت به آخر بدست می‌آید. مانند: مفرد جُنْد (جُنْدِيٌّ) / عَرَب (عَرَبِيٌّ) / تَفَاح (تُفَاحَةٌ)

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ

پرگردد

إِنْحَتْ فِي كِتَابِ «مُنِيَّةِ الْمُرِيدِ» لِزَيْنِ الدِّينِ الْعَامِلِيِّ «الشَّهِيدِ الثَّانِي» عَنِ نَصِّ قَصِيرٍ حَوْلَ آدَابِ التَّعْلِيمِ وَ التَّعَلُّمِ.



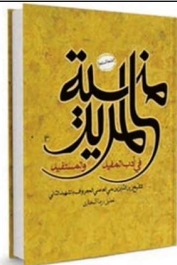
■ منیة المرید

کتاب منیة المرید فی آداب المفید و المستفید، کتابی در حوزه اخلاق اسلامی می باشد که یکی از آثار زین الدین ابن علی العاملی معروف به شهید ثانی می باشد.

أَلْعَالِمُ كَمَنْ مَعَهُ شَمْعَةٌ تُضِيءُ لِلنَّاسِ أَلْإِمَامُ مُحَمَّدُ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

♥ تقسیم ابواب و فصول کتاب منیة المرید:

- مقدمه: پیرامون فضیلت علم و روایات وارده در آن می باشد.
- باب اول: در آداب معلم و متعلم بحث شده است.
- باب دوم: آداب مفتی و مستفتی و فتوی را بیان نموده است.
- باب سوم: آداب و آفات و شروط مناظره را گوش زد می کند.
- باب چهارم: روش کتابت را بیلن نموده است.
- خاتمه: در اقسام علوم شرعی و مراتب آن سخن گفته شده.
- تتمه کتاب: شامل وصایای مولف به عموم طلاب است.



حتما بخوانید: کتاب آداب المتعلمین

♥ موضوع کتاب، آداب متقابل معلم و متعلم و نیز آداب تعلیم و تعلم در اسلام است. این کتاب منبع بسیاری از آثار پس از خود بوده و به جهت اهمیت آن دارای شروح و حواشی، ترجمه های متعدد و تلخیص هایی می باشد. این کتاب شریف از دیر باز تا کنون، کانون توجه دانشمندان و علمای شیعی بوده است.

جناب شهید ثانی از نوادگان علامه حلی و جزو فقهای نامدار شیعه بوده است. از ایشان تالیفات بسیاری بر جای مانده که مهمترین آنها کتاب (الروضه البهیه فی شرح لمعه الدمشقیه) در باب فقه جعفری با بیانی نیمه استدلالی، به رشته تحریر در آمده است.

شهید ثانی در ابتدای کتاب تاریخ اتمام تألیف آنرا روز پنجشنبه ۲۰ ربیع الاول سال ۹۵۴ یعنی یازده سال قبل از شهادتش، در سن ۴۵ سالگی به پایان رسانده است.

در بیان فضیلت این کتاب بزرگان زیادی از جمله ابن العودی، میرزای شیرازی، محدث بحرانی، مقدس اردبیلی و بسیاری دیگر از علما قلم زنی کرده اند و به تمجید و تعریف این کتاب شریف پرداخته اند. ما نیز در این مجال متذکر کلام میرزای شیرازی می شویم. ایشان می فرمایند: چقدر شایسته است که اهل علم مواظبت نمایند به مطالعه این کتاب و متادب شوند به آداب مزبوره در آن. شهید ثانی تلخیص جامعی از این کتاب ارائه نموده اند که آنرا (بغیه المرید) نامگذاری کرده اند. کتاب منیه المرید بارها توسط علما و بزرگان دین ترجمه، شرح و یا به صورت منظوم در آمده که بهترین ترجمه فارسی آن به قلم جناب حجه الاسلام سید محمد باقر حجتی به رشته تحریر در آمده است. بهترین ترجمه منظوم نیز، با نام (محاسن الاداب) توسط شیخ عبد الرحیم شوشتری به زبان عربی نوشته شده است. ونیز بهترین شرح که بر این کتاب نوشته شده است کتاب (سراج المبتدئین فی علوم آل محمد المعصومین) می باشد که با قلم و بنان سید محمود دهرخی تألیف شده است. بازنویسی و خلاصه کتاب با عنوان، المراد من منیه المرید توسط جناب حجت الاسلام سید محمد رضا طباطبایی و ترجمه آن با نام آیین دانشوری نیز چندسالی است که منتشر گردیده و جزو متون درسی طلاب شده است که می بایست در سال دوم طلبگی طلاب به مطالعه این کتاب بپردازند. امید است که انشاءالله همه دانش آموزان عزیز با مطالعه این کتاب خود را به زیور اخلاق اسلامی در ضمن تعلیم علم، مزین کنند.

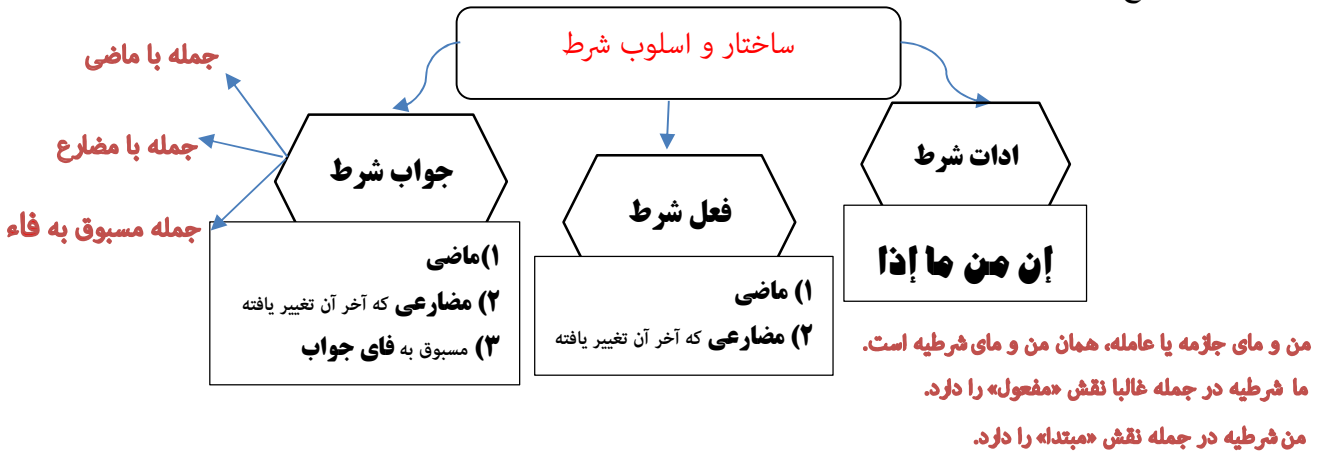
■ مشخصات کتاب

آداب تعلیم و تعلم در اسلام: ترجمه گزارش گونه کتاب منیه المرید فی آداب المفید و المستفید از شهید ثانی
مؤلف: سید محمد باقر حجتی | شهید ثانی
ناشر کتاب: دفتر نشر فرهنگ اسلامی
قطع: رقعی / سال نشر: ۱۳۹۱ / تعداد صفحات: ۷۷۱

■ معرفی کتاب

این کتاب حاوی موضوعات زیر می باشد:
زندگی نامه شهید ثانی
آغاز ترجمه کتاب منیه المرید در شرف و فضیلت علم و دانش و دانشمندان و دانشجویان از دیدگاههای مختلف
باب اول: آداب و وظائف معلم و شاگرد
نوع دوم: آداب و وظائف ویژه معلم
نوع سوم: آداب و وظائف ویژه شاگرد
باب دوم: آداب فتوی و مفتی و مستفتی
باب سوم: در مناظره و شرایط و آداب و آفات آن
باب چهارم: آداب و آئین نگارش و نگاهداری کتاب که ابزار علم و دانش است
خاتمه: درباره مطالب مهم و باارزش
مطلب دوم: درجات و مراتب اهمیت علوم دینی و مسائل مربوط به آن
مطلب سوم: ترتیب و تسلسل علوم دینی در رابطه با محصل و دانشجو
تتمه کتاب: سفارش و اندرزهای شهید ثانی به دانشجویان
پیوست ترجمه کتاب منیه المرید در: آداب سکنی و اقامت در مدارس می باشد.

جمع بندی:



مواردی که «ف» بر سر جواب شرط می آید:

اگر جواب شرط با «ف» شروع شده، هیچ تغییر برای فعل ایجاد نمی کند.

جواب شرط، جمله اسمیه باشد.

جواب شرط، فعل امر و یا نهی یا استفهام باشد.

جواب شرط با اداتی مانند: «لم، لن، ما» شروع شده باشد.

جواب شرط با «س و سوف» همراه باشد.

جواب شرط با «قد+ فعل ماضی» همراه باشد.

- بین فعل شرط و جواب شرط با حروفی مثل «و، ثمّ یا ویرگول» فاصله نمی افتد.
- «إن تنصروا الله ینصرکم و یتبّت أقدامکم.»: إن: ادات شرط- تنصروا: فعل شرط- ینصر: جواب شرط است. یتبّت بعد از «و» آمده، پس جواب شرط نیست.

الدرس الثالث برگرد

عجائب الأشجار
شگفتی‌های درختان

﴿ إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ
وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ... ﴾ الْآنَعَام: ۹۵

بی گمان خدا شکافنده دانه و هسته است. زنده را از مرده بیرون می‌آورد و بیرون آورنده مرده از زنده است.

ظواهر الطبیعة تُنبئ حقیقة واحدة وَ هِيَ قُدْرَةُ اللَّهِ، وَ الْآنَ نَصِفُ بَعْضَ هَذِهِ الظَّوَاهِرِ:

پدیده‌های طبیعت یک حقیقت را ثابت می‌کنند و آن قدرت خداست، و اکنون (اینک) برخی از این پدیده‌ها را توصیف می‌کنیم:

الجملة بعد النكرة

الْعِنَبُ الْبِرَازِيلِيُّ شَجَرَةٌ تَحْتَلِفُ عَنْ باقی اشجار العالم، تَنْبُتُ فِي الْبِرَازِيلِ، وَ تَنْمُو أَثْمَارُهَا عَلَى جِدْعِهَا، وَ مِنْ أَهَمِّ مَوَاصِفَاتِ هَذِهِ الشَّجَرَةِ أَنَّهَا تُعْطِي أَثْمَاراً طَوَّلَ السَّنَةِ.

انگور برزلی درختی است که با بقیه درختان جهان فرق دارد، در برزیل می‌روید، و میوه‌هایش روی تنه آن رشد می‌کند، و از مهم‌ترین ویژگی‌های این درخت این است که آن در طول سال میوه می‌دهد.

شَجَرَةُ السُّكُوبَا شَجَرَةٌ مِنْ أَطْوَلِ أَشْجَارِ الْعَالَمِ فِي كَالِيفُورِنِیَا، قَدْ یَبْلُغُ ارْتِفَاعُ بَعْضِهَا أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ مِترٍ وَ قَدْ یَبْلُغُ قَطْرُهَا تِسْعَةَ أمتارٍ، وَ یَزِيدُ عُمرُهَا عَلَى ثَلَاثَةِ آلَافٍ وَ حَمْسِ مِئَةِ سَنَةٍ تَقْرِیباً.

درخت سکویا از بلندترین درختان جهان در کالیفرنیاست، گاهی بلندی برخی از آن‌ها به بیش از ۱۰۰ متر می‌رسد و گاهی قطر آن به ۹ متر می‌رسد، و عمرش تقریباً افزون بر (بیشتر از) ۳۵۰۰ سال می‌شود.

الشَّجَرَةُ الْخَانِقَةُ شَجَرَةٌ تَنْمُو فِي بَعْضِ الْغَابَاتِ الْإِسْتَوَائِيَّةِ، تَبْدَأُ حَیَاتُهَا بِالِاتِّفَافِ حَوْلَ جِدْعِ شَجَرَةٍ وَ غُصُونِهَا، ثُمَّ تَخْتُنُقُهَا تَدْرِیجاً. یُوجَدُ نَوْعٌ مِنْهَا فِي جَزیره قِشْمِ الَّتِي تَقَعُ فِي مُحَافَظَةِ هَرْمُزِجان.

درخت خفه کننده درختی است که در برخی از جنگل‌های استوایی می‌روید، و زندگی‌اش را با درهم پیچیدن به دور تنه یک درخت و شاخه‌هایش آغاز می‌کند، سپس آن را کم کم خفه می‌کند. گونه‌ای از آن در جزیره قشم که در استان هرمزگان واقع است، وجود دارد.

الجملة بعد النكرة ۲

الجملة بعد النكرة ۱

شَجَرَةُ الْخُبْزِ شَجَرَةٌ اسْتَوَائِيَّةٌ تَنْمُو فِي جُزْرِ الْمُحِيطِ الْهَادِي، تَحْمِلُ أَثْمَاراً فِي نِهَايَةِ أَغْصَانِهَا كَالْخُبْزِ. یَأْكُلُ النَّاسُ لُبَّ هَذِهِ الْأَثْمَارِ. درخت نان درختی استوایی است که در جزایر اقیانوس آرام می‌روید، و میوه‌هایی مانند نان در انتهای شاخه‌هایش حمل می‌کند. مردم مغز این میوه‌ها را می‌خورند.

الجملة بعد النكرة

شَجَرَةُ النَّفِطِ شَجَرَةٌ یَسْتَحْدِمُهَا الْمَزارِعُونَ كَسِیَاحٍ حَوْلَ الْمَزارِعِ لِحِمَايَةِ مَحَاصِلِهِمْ مِنَ الْحَیْواناتِ؛ لِإِنَّ رَائِحَةَ هَذِهِ الشَّجَرَةِ كَرِیْهُةٌ تَهْرُبُ مِنْهَا الْحَیْواناتُ، وَ تَحْتَوِي بَدْوَرُهَا عَلَى مِقْدَارٍ مِنَ الرِّیْوتِ لَا یَسَبِّبُ اسْتِعَالَهَا حُرُوجَ أیِّ غَازَاتٍ مُلَوِّثَةٍ. وَ یُمْكِنُ إِنتَاجُ النَّفِطِ مِنْهَا. وَ یُوجَدُ نَوْعٌ مِنْهَا فِي مَدِیْنَةِ نِیْکِشهر مُحَافَظَةِ سیستان وَ بَلُوشستان بِاسْمِ شَجَرَةِ مِداد.

درخت نفت درختی است که کشاورزان آن را مانند پرچینی دور کشتزارها برای محافظت محصولاتشان از جانوران به کار می‌گیرند؛ زیرا بوی این درخت ناخوشایند است و جانوران از آن می‌گریزند، و دانه‌هایش حاوی مقداری روغن است که آتش گرفتن آن سبب خروج هیچ گاز آلوده کننده‌ای نمی‌شود. و تولید نفت از آن امکان دارد و گونه‌ای از آن در شهر نیکشهر در استان سیستان و بلوچستان به نام درخت ممداد وجود دارد.

شَجَرَةُ الْبَلُوطِ هِيَ مِنَ الْأَشْجَارِ الْمَعْمَرَةِ وَ قَدْ تَبَلَّغُ مِنَ الْعُمُرِ الْفَيِّ سَنَةً. تَوْجَدُ غَابَاتٌ جَمِيلَةٌ مِنْهَا فِي مُحَافِظَتَيْ^{۴۱} إِيْلَامِ وَ لُرِسْتَانِ. يَدْفِنُ السَّنْجَابُ بَعْضَ جَوْزَاتِ الْبَلُوطِ السَّلِيمَةِ تَحْتَ التُّرَابِ، وَ قَدْ يَنْسَى مَكَانَهَا. وَ فِي السَّنَةِ الْقَادِمَةِ تَنْمُو تِلْكَ الْجَوْزَةُ وَ تَصِيرُ شَجَرَةً.

درخت بلوط از درختان کهنسال است و گاهی عمرش به دو هزار سال می‌رسد. جنگل‌های زیبایی از آن در استان ایلام و استان لرستان وجود دارد. سنجاب برخی دانه‌های سالم بلوط را زیر خاک دفن می‌کند و گاهی جایش را فراموش می‌کند و در سال آینده آن دانه بلوط می‌روید و درختی می‌شود.

قَالَ الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِمَامٌ صَادِقٌ (دَرُودٌ بَرٌّ أَوْ بَادٍ) فَرَمُودَةٌ اسْت: إِزْرَعُوا وَ اغْرِسُوا، ... وَ اللَّهُ مَا عَمِلَ النَّاسُ عَمَلًا أَحَلَّ وَ لَا أُطِيبَ^{۴۷} مِنْهُ.

کشاورزی کنید و نهال بکارید، ... به خدا سوگند مردم کاری را حلال‌تر و پاک‌تر از آن انجام نداده‌اند.

بِرگرد ❁ الْمُعْجَم ❁

مَحَاصِلُ : محصولات الْمُحِيطُ الْهَادِي : اقیانوس آرام مُزَارِع : کشاورز = زَارِع، فَلَاح مُعَمَّر : کهن‌سال مُلُوثُ : آلوده کننده مُوصَفَات : ویژگی‌ها نَبَتٌ : روید (مضارع: يَنْبُتُ) نَصْفٌ : توصیف می‌کنیم نَوَى : هسته	جِدْع : تنه «جمع: جُدُوع» جُزْرٌ : جزیره‌ها «مفرد: جَزِيرَةٌ» جَوْزَةٌ : دانه گردو، بلوط و مانند آن خَنْقٌ : خفه کرد (مضارع: يَخْنُقُ) خَانِقٌ : خفه کننده سَبَبٌ : سبب شد (مضارع: يُسَبِّبُ) سِيَاجٌ : پرچین غَازٌ : گاز فَالِقٌ : شکافنده لُبٌ : مغز میوه	أَحَلَّ : حلال‌تر، حلال‌ترین اشْتَعَالٌ : برافروخته شدن، سوختن (اشْتَعَلَ، يَشْتَعِلُ) أَطِيبٌ : خوب‌تر، خوب‌ترین = أَحْسَن، أَفْضَلُ أَغْصَانٌ، غُصُونٌ : شاخه‌ها «مفرد: غُصْنٌ» إِلْتِفَافٌ : در هم پیچیدن (إِلْتَفَفَ، يَلْتَفِفُ) بُدُورٌ : دانه‌ها «مفرد: بَدْرٌ»
--	--	---

بِرگرد ۱۱ حَوْلَ النَّصِّ

صَغُ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةٌ مُنَاسِبَةٌ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- تَبَدُّ الشَّجَرَةُ الْحَانِقَةُ حَيَاتَهَا بِالْإِلْتِفَافِ حَوْلَ جِدْعِ شَجَرَةٍ وَ غُصُونِهَا. درخت خفه کننده، زندگی خود را با پیچیدن به دور تنه یک درخت و شاخه‌هایش شروع می‌کند.

۲- لَا يُسَبِّبُ اشْتِعَالَ زَيْوتِ شَجَرَةِ النَّفْطِ خُرُوجَ أَيِّ غَازَاتٍ مُلُوثَةٍ. آتش گرفتن روغن‌های درخت نفت سبب خروج هیچ گاز آلوده کننده‌ای نمی‌شود.

۳- تَوْجَدُ غَابَاتٌ جَمِيلَةٌ مِنْ أَشْجَارِ الْبَلُوطِ فِي مُحَافِظَتَيْ إِيْلَامِ وَ لُرِسْتَانِ. جنگل‌های زیبایی از درختان بلوط در دو استان ایلام و لرستان یافت می‌شود (وجود دارد).

۴- قَدْ يَبْلُغُ ارْتِفَاعُ بَعْضِ أَشْجَارِ السُّكُوبَا أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ مِترٍ. گاهی بلندی بعضی درختان سکویا به بیشتر از صد متر می‌رسد.

^{۴۳} نون مثنی و جمع مذکر در حالت مضاف حذف می‌شود. مانند: الْفَيِّ سَنَةً (الْفَيِّ + سَنَةً) - مُحَافِظَتَيْ إِيْلَامِ وَ لُرِسْتَانِ (مُحَافِظَتَيْنِ + إِيْلَامِ وَ لُرِسْتَانِ)
^{۴۷} طَيِّبٌ، مترادف آن جَيِّدٌ وَ حَسَنٌ وَ مُتَضَادُّهُ سَيِّئٌ، کریه است. نکته قاعده: أَحَلَّ وَ أُطِيبَ: اسم تفضیلند. «لا» در «لا أُطِيبَ»، لای زائد است که برای تاکید نفی آمده است.

که اِخْتَرِ نَفْسَكَ : تَرَجِمْ مَا يَلِي ٤٨ حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكِرَةِ.

١- ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ ٤٩ فِيهَا مِصْبَاحٌ ٥٠ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ ٥٠﴾
آلنور: ٣٥

خداوند نور آسمان‌ها و زمین است؛ مَثَلِ نور او مانند چراغدانی است که در آن چراغی است، آن چراغ در شیشه‌ای است، آن شیشه گویی اختری درخشان است.

٢- ﴿... أَرْسَلْنَا إِلَى فِرْعَوْنَ رَسُولًا فَعَصَى فِرْعَوْنَ الرَّسُولَ ...﴾ ١٦ و ١٥
رسولی به سوی فرعون فرستادیم پس (ولی) فرعون از آن رسول نافرمانی کرد...

٣- ﴿عَالِمٌ يَنْتَفِعُ بِعِلْمِهِ، خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ﴾
دانشمندی که از علم او بهره‌مند می‌شوند، از هزار عبادت‌کننده بهتر است.

در گروه‌های دو نفره شبیه‌گفت وگویی زیر را در کلاس اجرا کنید.

جواز برگرد

(فِي الْمَلْعَبِ الرِّيَاضِيِّ)

إبراهيم	إسماعيل
لِمُشَاهَدَةِ أَيِّ مُبَارَاةٍ؟ برای دیدن چه مسابقه‌ای؟	تَعَالَ نَذْهَبْ إِلَى الْمَلْعَبِ. بیا به ورزشگاه برویم.
بَيْنَ مَنْ هَذِهِ الْمُبَارَاةُ؟ این مسابقه بین چه کسانی هست؟	لِمُشَاهَدَةِ مُبَارَاةِ كُرَةِ الْقَدَمِ. برای دیدن مسابقه فوتبال.
الْفَرِيقَانِ تَعَادَلَا ٢ قَبْلَ أُسْبُوعَيْنِ. این دو تیم دو هفته قبل مساوی شدند.	بَيْنَ فَرِيقِ الصَّدَاقَةِ وَالسَّعَادَةِ. بین تیم صداقت و سعادت.
أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَقْوَى؟ کدام یک از دو تیم قوی‌تر هستند؟	أَتَذَكَّرُ ٣ ذَلِكَ. آن را به یاد می‌آورم.
عَلَى عَيْنِي* تَعَالَ نَذْهَبْ. به روی چشم (اطاعت می‌شود). بیا برویم. [*جواب علی عینی: سلامت عیناک]	كَلَا ٤ هُمَا قَوِيَّانِ. عَلَيْنَا بِالذَّهَابِ إِلَى الْمَلْعَبِ. قَبْلَ أَنْ يَمْتَلِئَ ٥ مِنَ الْمُتَفَرِّجِينَ ٦. هر دو قوی هستند. باید به ورزشگاه برویم، قبل از اینکه از تماشاچی پر شود.
فِي الْمَلْعَبِ در ورزشگاه	
هُوَ هَجَمَ عَلَيَّ مَرَمَى ٩ فَرِيقِ السَّعَادَةِ. هَدَفْتُ، هَدَفْتُ! او به دروازه‌بان تیم سعادت حمله کرد. گُل، گُل!	أَنْظُرْ؛ جَاءَ أَحَدُ مُهَاجِمِي فَرِيقِ الصَّدَاقَةِ. سَيُسْجَلُ ٧ هَدَفًا ٨. نگاه کن؛ یکی از مهاجمان تیم صداقت آمد. یک گل خواهد زد.

٤٨ ما يلي: آنچه می‌آید

٤٩ الْمَشْكَاةُ: چراغدان

٥٠ الدُّرِّيُّ: درخشان

رُبَّمَا بِسَبَبِ تَسَلُّلٍ ۱۱. شاید به خاطر آفساید.	لُكِنَ الْحَكَمَ ۱۰ ما قَبِلَ الْهَدَفَ؛ لِمَاذَا؟! اما داور گل را نپذیرفت؛ چرا؟!
يُعْجِبُنِي ۱۲ جِدًّا حَارِسُ مَرْمِي ۱۳ فَرِيقِ السَّعَادَةِ! از دروازه بان تیم سعادت خیلی خوشم می آید!	أَنْظُرُ، هَجَمَهُ قُوَّةٌ مِنْ جَانِبِ لَاعِبِ فَرِيقِ الصَّدَاقَةِ. نگاه کن، حمله ای قدرتمند از طرف بازیکن تیم صداقت.
مَنْ يُسَجَّلُ هَدَفًا يَذْهَبُ إِلَى النَّهَائِيِّ. هر کس گلی ثبت کند به دور نهایی می رود.	مَنْ يَذْهَبُ إِلَى النَّهَائِيِّ؟ چه کسی به [دور] نهایی می رود؟
لَقَدْ تَعَادَلَا مَرَّةً ثَانِيَةً بِلَا هَدَفٍ. بار دوم بدون گل مساوی شدند.	الْحَكَمُ يَصْفِرُ.. داور سوت می زند...

- ۱- الْمُبَارَاةُ: مسابقه
۲- تَعَادَلٌ: برابر شد
۳- أَتَذَكَّرُ: به یاد می آورم
۴- كِلَا: هر دو
۵- أَنْ يَمْتَلِي: که پر شود
۶- الْمَتَفَرِّجُ: تماشاجی
۷- سَيَسْجُلُ: ثبت خواهد کرد
۸- الْهَدَفُ: گل
۹- الْمَرْمِي: دروازه
۱۰- الْحَكَمُ: داور
۱۱- التَّسَلُّلُ: آفساید
۱۲- يُعْجِبُنِي: مرا در شگفت می آورد، خوشم می آید (أَعْجَبَ، يُعْجِبُ)
۱۳- حَارِسُ الْمَرْمِي: دروازه بان

که التمارین برگرد

التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: أَيُّ كَلِمَةٍ مِنْ كَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةَ؟

- المُحِيطُ الْهَادِي
اقیانوس آرام
- الإلتفَاتُ
در هم پیچیدن
- المُعَمَّرُ
کهنسال
- المُزَارِعُ
کشاورز
- المُؤَاصَفَاتُ
ویژگی ها
- ۱- بَحْرٌ يُعَادِلُ ثُلُثَ الْأَرْضِ تَقْرِيْبًا.
دریایی که تقریباً با یک سوم زمین برابر می شود.
- ۲- التَّجَمُّعُ وَ الدَّوْرَانُ حَوْلَ شَيْءٍ.
جمع شدن و چرخیدن دور چیزی.
- ۳- الَّذِي يُعْطِيهِ اللَّهُ عُمْرًا طَوِيلًا.
کسی که خدا به او عمر طولانی می دهد.
- ۴- الَّذِي يَعْمَلُ فِي الْمَرْعَةِ .
کسی که در مزرعه کار می کند.
- ۵- صِفَاتٌ أَحَدٌ أَوْ شَيْءٍ.
ویژگی های کسی یا چیزی.

التَّمْرِينُ الثَّانِي: تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ النَّبَوِيَّةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

- ۱- مَا مِنْ ۱۱ مُسْلِمٍ يَزْرَعُ زَرْعًا أَوْ يَغْرِسُ غَرْسًا ۱۲ فَيَأْكُلُ مِنْهُ طَيْرٌ أَوْ إِنْسَانٌ أَوْ بَهِيمَةٌ إِلَّا كَانَتْ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ. (الْجَارِ وَ الْمَجْرُورِ، وَ اسْمِ الْفَاعِلِ)

۱۱ ما مِنْ = لای نفی جنس + اسم مفتوح (هیچ ... نیست) ← هر دو نفی اشد
۱۲ غَرْسٌ : نهال

هیچ مسلمانی نیست که زراعتی کشت کند یا نهالی بکارد پس پرنده‌ای یا انسانی یا چارپایی از آن بخورد مگر آن که برای او به خاطر آن، صدقه‌ای باشد. [مفهوم: مهربانی با موجودات صدقه محسوب می‌شود]

الْجَارَ وَالْمَجْرورَ: مِنْ مُسْلِمٍ، مِنْهُ، لَهُ، بِهِ وَ اسْمَ الْفَاعِلِ: مُسْلِمٍ

۲- ما مِنْ رَجُلٍ يَعْْرِسُ عَرَساً إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ قَدْرَ مَا يَخْرُجُ مِنْ تَمَرِ ذَلِكَ الْعَرَسِ. (الْفِعْلُ الْمَاضِي وَ الْمَفْعُولُ)
هیچ انسانی نیست که نهالی بکارد مگر این که خداوند به اندازه میوه‌ای که آن نهال می‌دهد، برایش پاداش بنویسد.
الْفِعْلُ الْمَاضِي: كَتَبَ وَ الْمَفْعُولُ: عَرَساً ، قَدْرَ

۳- سَأَلَ النَّبِيُّ ﷺ: أَيُّ الْأَمَالِ خَيْرٌ؟ قَالَ: زَرَعٌ زَرَعَهُ صَاحِبُهُ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ، وَ الْفَاعِلُ)
از پیامبر (ص) پرسیده شد: کدام مال بهتر است؟ فرمود: زراعتی که صاحبش آن را بکارد. (یعنی خود شخص آن را بکارد)
الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ: سَأَلَ وَ الْفَاعِلُ: صَاحِبُ

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: أَحِبَّ عَنِ الْأَسْئَلَةِ الثَّلَاثَةِ حَسَبَ الصُّورِ.



بِمَ يَذْهَبُ الطُّلَابُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ؟ بِالْحَافِلَةِ.
فِي أَيِّ بِلَادٍ تَقَعُ هَذِهِ الْأَهْرَامُ؟ فِي مِصْرَ
دانش‌آموزان با چه چیزی به مدرسه می‌روند؟ با اتوبوس این اهرام در کدام کشور واقع است؟ در مصر



لِمَنْ هَذَا التَّمثالُ؟ لِسَيِّوِيَه.
این مجسمه از آن کیست؟ از سیبویه



كَيْفَ الْجَوُّ فِي أَرْدَبِيلَ فِي الشَّتَاءِ؟ بَارِدٌ.
هوای اردبیل در زمستان چگونه است؟ سرد



مَاذَا تُشَاهِدُ فَوْقَ النَّهْرِ؟ أَشَاهِدُ جِسْرًا.
بالای رودخانه چه می‌بینی؟ پلی می‌بینم.



هَلْ تُشَاهِدُ وَجْهًا فِي الصُّورَةِ؟ نَعَمْ. أَشَاهِدُ وَجْهًا.
آیا چهره‌ای در عکس می‌بینید؟ بله، چهره‌ای می‌بینم.

۱- وَقَعَ: واقع شد/ يَقَعُ: واقع است

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ:

أَلِف: عَيْنِ التَّرْجَمَةِ الصَّحِيحَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكْرَةِ.

- | | | | | | |
|-------------------------------------|---------------------|-------------------------------------|----------------------|-------------------------------------|--------------------------------|
| <input type="checkbox"/> | صدای عجیب را شنیدم. | <input checked="" type="checkbox"/> | صدای عجیبی را شنیدم. | <input checked="" type="checkbox"/> | ۱- سَمِعْتُ صَوْتًا عَجِيبًا. |
| <input checked="" type="checkbox"/> | به روستا رسیدم. | <input type="checkbox"/> | به روستایی رسیدم. | <input type="checkbox"/> | ۲- وَصَلْتُ إِلَى الْقَرْيَةِ. |
| <input type="checkbox"/> | نگاه به گذشته | <input checked="" type="checkbox"/> | نگاهی به گذشته | <input checked="" type="checkbox"/> | ۳- نَظَرْتُ إِلَى الْمَاضِي |
| <input checked="" type="checkbox"/> | بندگانِ درستکار | <input type="checkbox"/> | بندگانی درستکار | <input type="checkbox"/> | ۴- الْعِبَادُ الصَّالِحُونَ |
| <input type="checkbox"/> | دستبندی کهنه | <input checked="" type="checkbox"/> | دستبندی کهنه | <input checked="" type="checkbox"/> | ۵- السَّوَارُ الْعَتِيقُ |
| <input checked="" type="checkbox"/> | تاریخ زرین | <input type="checkbox"/> | تاریخی زرین | <input type="checkbox"/> | ۶- التَّارِيخُ الذَّهَبِيُّ |

ب: تَرَجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكْرَةِ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَعْرِفَةَ وَ النَّكْرَةَ فِي مَا أُشِيرَ^{۹۳} إِلَيْهِ بِحَطِّ.

معرف بالعلمية



معرف بالعلمية

سَجَلَتْ مَنَظْمَةُ الْيُونِسْكَو مَسْجِدَ الْإِمَامِ وَ قُبَّةَ قَابُوسٍ فِي قَائِمَةِ التُّرَاثِ الْعَالَمِيِّ^{۹۴}

سازمان یونسکو مسجد امام و گنبد کاووس را در لیست میراث جهانی ثبت کرد.

قابوس: معرفه / التُّرَاثِ: معرفه



معرف بالعلمية

معرف بالعلمية

معرف بالعلمية



معرف بالعلمية

معرف بالعلمية

عِمَارَةٌ خَسْرُو آبَادٍ فِي سَنَنْدَجٍ تَجْدِبُ سِيَّاحًا^{۹۵} مِنْ مُدُنِ إِيْرَانِ. حَدِيقَةُ شَاهَزَادَه قُرْبَ كِرْمَانٍ جَنَّةٌ فِي الصَّحْرَاءِ.

عمارت خسروآباد در سنندج گردشگرانی را از شهرهای ایران جذب می کند. باغ شاهزاده نزدیک کرمان، بهشتی

در بیابان است.

سنندج: معرفه / سیاحاً: نکره / جنه: نکره



معرف بالعلمية

معرف بالعلمية

مَعْبَدُ كُرْدِكَلَا^{۹۶} فِي مَحَافِظَةِ هَا زَنْدَرَانِ أَحَدُ الْآثَارِ الْقَدِيمَةِ.

تکیه کردکلا در استان مازندران یکی از آثار قدیمی است.

مازندران: معرفه

^{۹۳} أُشِيرَ: اشاره شد (فعل مجهول است)^{۹۴} قَائِمَةُ التُّرَاثِ الْعَالَمِيِّ: لیست میراث جهانی^{۹۵} سِيَّاح: گردشگران، جمع تکسیر مفرد آن: سائح ← اسم فاعل / سِيَّاح: گردشگر (شغل) اسم، مفرد مذکر، علی وزن «فَعَال» ← اسم مبالغه^{۹۶} تکیه کُرْد کَلَا از آثار ملی ایران در شمال شهرستان جویبار

التَّمْرِينُ الْخَامِسُ: عَيْنُ الْكَلِمَةِ الصَّحِيحَةَ حَسَبَ الْفِعْلِ الْمَاضِي.

الْفِعْلُ الْمَاضِي	الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ	فِعْلُ الْأَمْرِ	الْمَصْدَرُ	إِسْمُ الْفَاعِلِ
وَأَفَقَ : موافقت کرد من باب مفاعلة	يُؤَافِقُ	وَأَفِقْ	الْتَوْفِيقُ	الْمُؤَافِقُ
تَقَرَّبَ : نزدیکی جست من باب تفعّل	يُقَرِّبُ	قَرِّبْ	الْتَقَرُّبُ	الْمُقَرِّبُ
تَعَارَفَ : شناخت من باب تفاعل	يَتَعَرَّفُ	تَعَارَفْ	الْتَعَارُفُ	الْمَتَعَرِّفُ
اشْتَعَلَ : کار کرد من باب افتعال	يَسْتَعِلُّ	اشْتَعِلْ	الْإِشْتِعَالُ	الْمُسْتَعِلُّ
انْفَتَحَ : باز شد من باب انفعال	يَنْفَتِحُ	انْفَتِحْ	الْإِنْفِتَاحُ	الْمُنْفَتِحُ
اسْتَرْجَعَ : پس گرفت من باب استفعال	يَسْتَرْجِعُ	اسْتَرْجِعْ	الْإِسْتِرْجَاعُ	الْمُسْتَرْجِعُ
نَزَلَ : پایین آورد من باب تفعیل	يُنْزِلُ	انْزِلْ	الْأَنْزُولُ	الْمُنْزِلُ
أَكْرَمَ : گرامی داشت من باب إفعال	يُكْرِمُ	أَكْرِمْ	الْأَكْرَامُ	الْمُكْرِمُ

التَّمْرِينُ السَّادِسُ: صَخَّ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً.

مصدر باب مفاعلة/ اسم مكان / اسم فاعل

مُؤَاصَفَاتُ/مَتَاجِرُ/مَتَمَرِّجُونَ

ویژگی‌ها/ مغازه‌ها/تماشاجیان

يَصْفِرُ/يَتَعَادَلُ/يَمْتَلِي

سوت می‌زند/ برابر می‌شود/پر می‌شود

تَخْفِيزُ/مِفْتَاحُ/مِشْكَاهُ

تخفیف/کلید/چراغدان

يَعْرِسُ/يَتَذَكَّرُ/يَنْبُتُ

می‌کارد/به یاد می‌آورد/می‌روید

مُبَارَاةُ/الْتِفَافُ/بُدُورُ

مسابقه/در هم پیچیدن/دانه‌ها

جِدْعًا/هَدْفًا/نَوْعِيَّةٌ

تنه‌ای/گلی/نوع، جنس

۱- يُشَجِّعُ الْ..... فَرِيْقَهُمْ فِي الْمَلْعَبِ.
تماشاجیان تیمشان را در ورزشگاه تشویق می‌کنند.۲- شُرْطِي الْمُرُورِ..... حَتَّى تَتَوَقَّفَ السَّيَّارَاتُ.
پلیس راهنمایی سوت می‌زند تا خودروها متوقف شوند.۳- وَضَعْتُ الْمِصْبَاحَ فِي..... الْبَيْتِ.
چراغ را در چراغدان خانه گذاشتم.۴- جَدِّي لَا..... بَعْضَ ذِكْرِيَاتِهِ.
پدربزرگم بعضی خاطراتش را به یاد می‌آورد.۵- شَارَكَ زَمَلَاؤُنَا فِي..... عِلْمِيَّةٍ.
هم‌شاگردی‌هایمان در مسابقه علمی شرکت کردند.۶- سَجَلٌ لَاعِبُنَا..... رَائِعًا.
بازیکن ما گلی زیبا ثبت کرد.

التَّمْرِينُ السَّابِعُ: اُكْتُبْ جَمَعَ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ.

سَائِح: سِيَّاحٌ* (گردشگران)	/ أَثَرٌ: آثار (اثرها، نشان‌ها)	/ تَارِيخٌ: تواریخ (تاریخ‌ها)
قَرْيَةٌ: قُرَى (روستاها)	/ عِبَادٌ: عِبَادٌ (بندگان)	/ دَوْلَةٌ: دَوْلٌ (کشورها)
بَهِيمَةٌ: بَهَائِمٌ (چارپایان)	/ مَلْعَبٌ: مَلَاعِبٌ (ورزشگاه‌ها)	/ رَسُولٌ: رُسُلٌ (پیامبران)
سِرْوَالٌ: سِرَاوِيلٌ (شلوارها)	/ غُصْنٌ: أَغْصَانٌ، غُصُونٌ (شاخه‌ها)	/ شَجَرٌ: أَشْجَارٌ (درختان)
زَيْتٌ: زُيُوتٌ (روغن‌ها)	/ حَيٌّ: أَحْيَاءٌ (زندگان)	/ قَبْرٌ: قُبُورٌ (گورستان‌ها)

التَّمْرِينُ الثَّامِنُ:

أَلِفٌ: عَيْنٌ الْكَلِمَةِ الْغَرِيبَةِ. (حَسَبَ الْمَعْنَى)

۱- بُدُورُ النَّبَاتَاتِ □	جَوَازَاتُ الْبَلُوطِ □	جِدَارُ الْعِمَارَةِ ■	جُدُوعُ الْأَشْجَارِ □
دانه‌های گیاهان	دانه‌های گردو	دوار عمارت	تنه‌های درختان
۲- حَارِسُ الْمَرْمِي □	كُرَّةُ الْقَدَمِ □	حَكْمُ الْمُبَارَاةِ □	رُجَاجَةُ الْمِصْبَاحِ ■
دروازه‌بان	فوتبال	داور مسابقه	شیشه چراغ، لامپ
۳- مَدِينَةٌ □	بَهِيمَةٌ ■	قَرْيَةٌ □	مُحَافَظَةٌ □
شهر	چارپا	روستا	استان
۴- شُرْطِي □	خَبَّازٌ □	حَدَّادٌ □	ذِكْرِي ■
پلیس	نانوا	آهنگر	یاد و خاطره
۵- سِيَّاحٌ ■	آلِفٌ □	مِنَاتٌ □	عَشْرَاتٌ □
پرچین	هزاران	صدها	دهها

ب: عَيْنٌ الْكَلِمَةِ الْغَرِيبَةِ. (حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكِرَةِ)

۶- تَمَثَّلٌ ■	إِيلَامٌ □	سَنَدَجٌ □	كِرْمَانِشَاهٌ □
همه معرفه علم هستند به جز «تمثال»			
۷- السُّيَّاحُ □	شَارِعٌ ■	السَّاحَةُ □	الْمُنْتَظَمَةُ □
همه معرفه به ال هستند به جز «شارع»			
۸- الْفَرِيقُ □	الْهَدَفُ □	الْبَيْسَةُ ■	الْمُتَفَرِّجُ □

همه معرفه به ال هستند به جز «البیسة»؛ چون همزه می‌بینیم و لام هم در «البیسة» جزء حروف اصلی کلمه است.

نکته ۱: الف و لامی که بر سر کلمه اضافه شود، معرفه به ال گویند؛

دقت کنید ← «الف» نه همزه؛ «لام» هم باید زائد باشد (جزء حروف اصلی کلمه نباشد).

در معرفه به ال، حرف لام اهمیت خاص در شناخت آن دارد، چون الف گاهی نوشته نمی‌شود: (لناس = ل+ الناس)

«لام» در کلمات زیر جزء حروف اصلی کلمه است و نشانه معرفه بودن نیست:

أَلِفٌ - أَلْمَاسٌ - أَلْوَانٌ - أَلْحَانٌ - أَلْقَابٌ - أَلطَافٌ - أَلوِاحٌ - أَلْبَيْسَةُ - أَلْسِنَةٌ - أَلْسُنٌ

۹- سَعِيدٌ □	سِنَجَابٌ ■	مَحْمُودٌ □	صَادِقٌ □
--------------	-------------	-------------	-----------

همه معرفه علم هستند به جز «سنجاب»

۱۰- فَاطِمَةٌ □	زَهْرَاءُ □	مَعْصُومَةٌ □	إِمْرَأَةٌ ■
-----------------	-------------	---------------	--------------

همه معرفه علم هستند به جز «امرأة»

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ

برگرد

إِنْحَتْ عَنْ نَصِّ حَوْلَ أَهْمِيَّةِ زِرَاعَةِ الْأَشْجَارِ.

أهمية الأشجار ١

مقدمة

كوكب الأرض هو كوكب الحياة الذي أودع الله فيه كل ما يحتاجه الإنسان والحيوان من مُتطلبات الحياة والبقاء، على الأرض يوجد الماء الذي يُشكّل أكثر من ثلثي مساحة الكرة الأرضية، كما يوجد الغلاف الغازي والغلاف الجوّي الذي يمنح الأرض غطاءً جويّاً تتوفّر فيه العناصر الجوية الغازية المناسبة للحياة على سطح الأرض. ومن المصادر الرئيسية للحياة على سطح الأرض وجود الغطاء النباتي الذي يُعطي التنوّع الأخضر للأرض، ويكسب الحياة البشرية والحيوانية والطبيعية العديد من الفوائد والمزايا، والغطاء النباتي المتمثّل بالأشجار والنباتات سنتحدّث عنه في هذا المقال وبشكل أخصّ ما يتعلّق بالشجرة وأهمّيّتها في حياة الإنسان.

أهمية الأشجار في حياة الإنسان

تقوم الأشجار بتزويد الجوّ بعنصر الأكسجين الضروري للتنفّس والحياة و تقوم بتنقية الجوّ من غاز ثاني أكسيد الكربون. تقوم الأشجار بتلطيف الجوّ عن طريق التخفيف من درجات الحرارة، وإكساب الجوّ العام للمدينة الهدوء والاعتدال المناخيّ. الأشجار مصدر للزينة للبيوت والشوارع والحدائق العامة، وتقوم بمنح الناظرين إليها من الناس بهجة وسرور، لأنّ الجمال في اللون الأخضر. وفي الأشجار ذات الألوان الزاهية هو مصدر مُتعة للعين وللنفس. من خلال الأشجار نستطيع الحصول على العديد من المزايا والفوائد ومن أبرزها الحصول على العلاجات المستخلصة من الأشجار وأثمارها المتنوّعة حيث أنّ هناك مزايا علاجية ودوائية يتم استخلاصها من جذوع الأشجار أو من زهر الثمار أو من ثمارها الناضجة. بعض الأشجار التي نزرعها في بيوتنا وفي طرقاتنا تمنح الروائح الزكيّة والطيبة كأشجار الورد، والزهو، والياسمين، ومن خلال الأشجار نستطيع استخلاص العطور المُختلفة من الورد، والأزهار أو من الأشجار أنفسها كأشجار الصندل مثلاً. من الأشجار يستفيد الإنسان من الخشب الذي هو قيمة صناعية لا يُستهان بها، فمن الخشب تُصنع الأدوات المنزلية والأثاث، والمطابخ، والمقاعد الخشبية، ومن الأخشاب نستطيع الحصول على الدفء عن طريق حرقها في المواقد الخشبية المُخصّصة لها. نستطيع من خلال الأشجار والخشب أن نصنع الورق الذي نكتب عليه وكذلك تعتمد صناعة الفلين التي تعتمد بشكل أساسي على الأشجار. للأشجار أهمية بالغة في تقديم الفوائد الغذائية، وذلك من خلال الأشجار المثمرة المتنوّعة كأشجار التفاح، و البرتقال، و الخوخ، و ما لا يتسع المجال هنا لذكره ولكنها تُعدّ مصدراً أساسياً من مصادر التغذية والفوائد الطبيعية لحياة الإنسان. للأشجار فائدة تتمثّل في حماية القشرة الأرضية من حُدوث عوامل الانجراف في التربة الذي تُشكّل الأشجار أهمّ عوامل الحماية الطبيعية للغطاء الترابي من الزوال و بالتالي حمايتها من عوامل التصحّر. ^١ سايت موضوع (3mawdo)

التشجير ١

المساحات الخضراء صفة من صفات الجنان؛ فاللون الأخضر يرمز إلى السلام والخير والنعمة وهو يُضفي على النفس الشعور بالجمال وحبّ الطبيعة والراحة النفسية. فيلجأ من يعاني من ضغوطات الحياة ومن يريد الاستجمام إلى الطبيعة الخضراء؛ فالله سبحانه وتعالى عندما خلق الكون أوجد فيه مساحات خضراء بشكل طبيعي. وفي المقابل هناك مساحات قاحلة أو قليلة الأشجار؛ فجاء دور العقل البشري ليبتكر طرقاً لزيادة عدد الأشجار فظهر في علم الزراعة مصطلح التشجير.

أهمية التشجير

تتعدّد المناحي التي تظهر فيها أهمية عملية التشجير ونُضيء عليها فيما يلي:
من خلال عملية التمثيل الضوئي يأخذ النبات ثاني أكسيد الكربون ويطلق غاز الأكسجين فيقلل التلوّث في الهواء.
من خلال عملية النتج يطلق النبات بخار الماء الذي يعمل على تلطيف الجو وخفض درجة الحرارة صيفاً.
النبات بحاجة دوماً إلى أشعة الشمس لتكوين مادة الكلوروفيل، فيقلل من سطوع الشمس في المكان المتوافر فيه بكترة، كما أنّه يعمل على الحد من الضوضاء و الازعاج بقدرته على امتصاص الصوت.
في المناطق الرملية الصحراوية يعمل النبات على تثبيت التربة ومنع زحف الرمال إلى مناطق أخرى، فيقلل من التصحّر وتعرية التربة.
النبات يقلّل من شدة الرياح العاتية و يعمل كمصدٍ طبيعي لها؛ كما أنّه يزيد من خصوبة التربة بشكلٍ طبيعي.
النبات والأشجار تُشعر الناس بالسعادة وتُقلل من الاكتئاب والضغط النفسي.
بعض أنواع الأشجار المُعمّرة التي تزرع لها صفة علاجية فتُصنع منها الأدوية مثل شجر الصفصاف.
تستعمل الأشجار كحواجز طبيعية بين المنازل أو الشوارع داخل المدن والقرى بدلاً من استخدام الحواجز الإسمنتية.
و لما للتشجير من أهمية كبيرة فقد ورد ذكر الشجر في القرآن الكريم ست و عشرين مرة؛ وقد نهى الرسول الكريم عن قطع الأشجار لما لها من فوائد جمّة وحث على زراعة الشجر حتى ولو كان الوقت هو وقت قيام الساعة.

آدابُ الكلام آداب سخن گفتن

الأحزاب: ۷۰

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و سخنی درست و استوار بگویید.

الجملة بعد النكرة

للكلام آدابٌ **يَجِبُ** عَلَى الْمُتَكَلِّمِ أَنْ يَعْمَلَ بِهَا وَ يَدْعُو الْمُخَاطَبِينَ بِكَلَامٍ جَمِيلٍ إِلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ، وَ أَنْ لَا يُجَادِلَهُمْ بِتَعَنُّتٍ، سخن گفتن آدابی دارد که گوینده باید به آن عمل کند و مخاطبان را با سخنی زیبا به کار درست فرا بخواند و به قصد مچ‌گیری با آنان ستیز نکند،

﴿ اُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ﴾ (النحل: ۱۲۵)
با دانش و اندرز نیکو به راه پروردگارت فرا بخوان و با آنان با شیوه‌ای که نیکوتر است ستیز کن.

وَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ عَامِلًا بِمَا يَقُولُ، حَتَّى يُعَيَّرَ سُلُوكَهُمْ، ﴿ لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴾ (الصف: ۲)
و باید به آنچه می‌گوید عمل کننده باشد، تا رفتارشان را تغییر دهد، چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟!

وَ يَجِبُ أَنْ يُسَلِّمَ قَبْلَ الْكَلَامِ «السَّلَامُ قَبْلَ الْكَلَامِ». الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ،
و باید پیش از سخن گفتن سلام کند « سلام کردن پیش از سخن گفتن است.»

كَمَا يَجِبُ أَنْ يَكُونَ كَلَامُهُ لَيْتِنًا عَلَى قَدْرِ عُقُولِ الْمُسْتَمْعِينَ، لِكَيْ يُفْنِعَهُمْ وَ يَكْسِبَ مَوَدَّتَهُمْ،
همانطور که باید سخنش نرم و به اندازه خرد شنوندگان باشد، تا قانعشان کند و دوستی آنان را به دست آورد،

« كَلَّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ ». رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَ «عَوْدٌ لِسَانَكَ لَيْنَ الْكَلَامِ». الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
« با مردم به اندازه خردشان سخن بگو. » پیامبر خدا ﷺ، « و زبانت را به نرمی سخن عادت بده. » امام علی علیه السلام

لا + تقف = لا تقف (فعل نهی)

وَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَتَكَلَّمَ فِي مَا لَيْسَ لَهُ بِهِ عِلْمٌ، ﴿ وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ﴾ (الأنعام: ۳۶)
و باید (بر اوست) که در چیزی که به آن دانشی (آگاهی) ندارد سخن نگوید^{۵۷}، ﴿ و از چیزی که بدان آگاهی نداری پیروی مکن ﴾^{۵۸}

جملة وصفیه

وَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَتَدَخَّلَ فِي مَوْضِعٍ يُعَرِّضُ نَفْسَهُ لِلتُّهْمِ؛ «اتَّقُوا مَوَاضِعَ التُّهْمِ». رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
و باید (بر اوست) که دخالت نکند در موضوعی که خودش را در معرض تهمت قرار دهد؛ «از جایگاه‌های تهمت پرهیزید.»

^{۵۷} ترجمه روان: علی + ضمیر یا اسم + فعل منفی = نباید + فعل مضارع التزامی مثبت (عَلَيْهِ أَنْ لَا يَتَكَلَّمَ: او نباید سخن بگوید)

^{۵۸} ﴿ و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن ﴾ ترجمه فولادوند

الْمَتَكَلَّمُ يُعْرِفُ بِكَلَامِهِ. « تَكَلَّمُوا تُعْرِفُوا، فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ. » الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
گوینده با سخنش شناخته می‌شود. « سخن بگویند تا شناخته شوید، زیرا [شخصیت] انسان زیر زبانش نهان است.»

فِي بَعْضِ الْأَوْقَاتِ قُدْرَةُ الْكَلَامِ أَقْوَى مِنَ السَّلَاحِ. «رَبُّ كَلَامٍ كَالْحُسَامِ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
بعضی وقت‌ها قدرت سخن از سلاح، قوی‌تر است. «چه بسا سخنی مانند شمشیر باشد.»

حرف جر معادل مضارع التزامی
وَرَبُّ كَلَامٍ يَجْلِبُ لَكَ الْمَشَاكِلَ. «فَكَرُّ نَمَّ تَكَلَّمَ تَسَلَّمَ مِنَ الزَّلَلِ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
و چه بسا سخنی که برای تو مشکلات بیاورد. «بیندیش سپس سخن بگو تا از لغزش در امان بمانی.»

يَجِبُ عَلَى الْإِنْسَانِ الْاجْتِنَابُ عَنِ ذِكْرِ الْأَقْوَالِ الَّتِي فِيهَا احْتِمَالُ الْكِذْبِ. «لَا تُحَدِّثْ بِمَا تَخَافُ تَكْذِيبَهُ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
انسان باید از بیان سخنانی که در آن احتمال دروغ است دوری کند. «چیزی را نگو که از تکذیب کردنش می‌ترسی.»

کسی که هر کس - اداة شرط فعل شرط جواب شرط
طوبى لِمَنْ لَا يَخَافُ النَّاسَ مِنْ لِسَانِهِ. «مَنْ خَافَ النَّاسَ مِنْ لِسَانِهِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ.» رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
خوشا به حال کسی که مردم از زبانش نمی‌ترسند. «هر کس مردم از زبانش بترسند، از اهل آتش (دوزخیان) است.»

وَمِنْ آدَابِ الْكَلَامِ قِلَّتُهُ، «خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ ٥٩.» الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
و از آداب سخن گفتن، کمی آن است، «بهترین سخن آن است که کم و راهنما باشد.»

وَقَفَّ رَجُلٌ جَمِيلُ الْمَظْهَرِ ٦٠، أَمَامَ سُقْرَاطِ مُرَدِي دَارِي ظَاهِرِي زِيَا رُوْبِهِ رُوِي سُقْرَاطِ اِيْسْتَادِ
يَفْتَحِرُ بِمَلَابِسِهِ وَ مَظْهَرِهِ،
سُقْرَاطِ بَهْ اُو كَفْت: سَخْن بَكُو تَا تُو رَا بِيْنِم.



برگرد الْمُعْجَم

لَكِي يُفْنِعَ : تا قانع کند (أَفْنَعُ، يُفْنِعُ) لَيْنٌ : نرم ≠ خَشِنٌ لَيْنٌ : نرمی ≠ حُسُونَةٌ مَخْبُوءٌ : پنهان = حَفِيٌّ يُعْرَضُ : در معرض می‌گذارد (عَرَضٌ : ماضی)	عَوَّدَ : عادت داد (مضارع: يُعَوِّدُ) قَلَّةٌ : کمی ≠ كَثْرَةٌ كَلَّمَ : سخن گفت = حَدَّثَ، تَكَلَّمَ (مضارع: يُكَلِّمُ) لَا تُحَدِّثُ : سخن نگو (حَدَّثَ، يُحَدِّثُ) لَا تَقْفُ : پیروی نکن (قَفَا، يَقْفُو)	أُدْعُ : فرا بخوان (دَعَا، يَدْعُو) أَنْ لَا يَتَدَخَّلَ : که دخالت نکند (تَدَخَّلَ، يَتَدَخَّلُ) تُهَمُّ : تهمت‌ها «مفرد: تُهْمَةٌ» زَلَّ : لغزش سَدِيدٌ : درست و استوار طوبى لـ : خوشا به حال
---	--	--

نکته:

وقف: ایستاد - مضارع: يَقِفُ - نهی للمخاطب: لَا تَقِفْ
قفا: پیروی کرد - مضارع: يَقْفُو - نهی للمخاطب: لَا تَقْفُ

^{٥٩} ما قَلَّ وَ دَلَّ: آنچه کم باشد و راهنمایی کند (سخنی کوتاه که منظور را کامل به شنونده برساند).

^{٦٠} وَقَفَّ رَجُلٌ جَمِيلُ الْمَظْهَرِ: رجلٌ: فاعل - جميل: صفت برای رجل جميل المظهر: إضافة لفظی است؛ در این نوع اضافه] در اصل مضاف عامل و مضاف الیه معمول است وهدف کسب تعریف نیست.

بیشتر بدانیم

حکمت و موعظه و مجادله

«الْحِكْمَةُ»: سخنان استوار و بجا. «الْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ»: اندرز نیکو و زیبایی که دلچسب و گیرا و قانع‌کننده بوده و در آن ترهیب و تشویق و بیم و امید باشد. «جَادِلْهُمْ»: با مردمان مناظره و مباحثه و گفت و شنود کن. «بِالَّتِي»: به طریقه و شیوه‌ای که. واژه (الَّتِي) صفت موصوف محذوفی چون (الطَّرِيقَةُ، الْمَجَادِلَةُ) است. أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ... شکی نیست در اینکه از آیه استفاده می‌شود که این سه قید، یعنی «حکمت» و «موعظه» و «مجادله»، همه مربوط به طرز سخن گفتن است، رسول گرامی مامور شده که به یکی از این سه طریق دعوت کند که هر یک برای دعوت، طریقی مخصوص است، هر چند که جدال به معنای اخشش دعوت به شمار نمی‌رود⁶¹.

* معنای «حکمت»، «موعظه» و «مجادله»

و اما معنی «حکمت» بطوری که در مفردات آمده به معنای اصابه حق و رسیدن به آن به وسیله علم و عقل است، و اما «موعظه» بطوری که از خلیل حکایت شده به این معنا تفسیر شده که کارهای نیک طوری یادآوری شود که قلب شنونده از شنیدن آن بیان، رقت پیدا کند، و در نتیجه تسلیم گردد،

و اما جدال بطوری که در مفردات آمده عبارت از سخن گفتن از طریق نزاع و غلبه جوئی است. دقت در این معانی به دست می‌دهد که مراد از حکمت (و خدا داناتر است) حجتی است که حق را نتیجه دهد آنهم طوری نتیجه دهد که هیچ شک و وهن و ابهامی در آن نماند،

و موعظه عبارت از بیانی است که نفس شنونده را نرم، و قلبش را به دقت در آورد، و آن بیانی خواهد بود که آنچه مایه صلاح حال شنونده است از مطالب عبرت آور که آثار پسندیده و ثنای جمیل دیگر آن را در پی دارد دارا باشد.

و جدال عبارت است از: دلیلی که صرفاً برای منصرف نمودن خصم از آنچه که بر سر آن نزاع می‌کند بکار برود، بدون اینکه خاصیت روشنگری حق را داشته باشد، بلکه عبارت است اینکه آنچه را که خصم خودش به تنهایی و یا او و همه مردم قبول دارند بگیریم و با همان ادعایش را رد کنیم. بنا براین، این سه طریقی که خدای تعالی برای دعوت بیان کرده با همان سه طریق منطقی، یعنی برهان و خطابه و جدل منطبق می‌شود.

مراد از موعظه حسنه و جدال احسن در آیه: «أَدْعُ السَّبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» چیزی که هست خدای تعالی موعظه را به قید حسنه مقید ساخته و جدال را هم به قید التي هی احسن مقید نموده است، و این خود دلالت دارد بر اینکه بعضی از موعظه‌ها حسنه نیستند، و بعضی از جدالها حسن (نیکو) و بعضی دیگر احسن (نیکوتر) و بعضی دیگر اصلاً حسن ندارند و گر نه خداوند موعظه را مقید به حسن و جدال را مقید به احسن نمی‌کرد.⁶²

امام صادق علیه السلام:

«مَنْ خَافَ النَّاسَ لِسَانَهُ فَهُوَ فِي النَّارِ» (جامع السعادت، ج ۱، ص ۲۷۸)

کسی که مردم از زبانش بترسند، در آتش جهنم خواهد بود.

⁶¹ ترجمه تفسیر المیزان جلد ۱۲ صفحه ۵۳۴

⁶² ترجمه تفسیر المیزان جلد ۱۲ صفحه ۵۳۵

* از نکات ترجمه متن درس:

**علیه: او باید، بر اوست/ علیه آن لا: او نباید، بر اوست که ن
 وَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَتَدَخَّلَ فِي مَوْضِعٍ يُعْرَضُ نَفْسَهُ لِلتُّهْمِ؛
 و بر اوست که دخالت نکند در موضعی که خودش را در معرض تهمت قرار می‌دهد؛
 او باید دخالت نکند یا او نباید دخالت کند
 **يَجِبُ عَلَى الْإِنْسَانِ: انسان باید
 وَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ عَامِلًا مِمَّا يَقُولُ، حَتَّى يُعَيَّرَ سُلُوكَهُمْ،
 و باید به آنچه می‌گوید عمل کند (عمل کننده باشد)، تا رفتارشان را تغییر دهد،

📖 حَوْلَ النَّصِّ بَرَكِيد

عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. ✓ ✕

۱- الَّذِي يَتَكَلَّمُ فِي مَا لَا يَعْلَمُ، يَقَعُ فِي خَطَأٍ. ✓
 کسی که درباره آنچه نمی‌داند سخن می‌گوید، به خطا می‌افتد.

۲- مَنْ خَافَ النَّاسَ مِنْ لِسَانِهِ فَهُوَ قَوِيٌّ. ✕
 هرکس که مردم از زبانش بترسند پس او نیرومند است.

۳- عَلَيْنَا أَنْ لَا نَجْرَحَ الْآخَرِينَ بِلِسَانِنَا. ✓
 ما نباید دیگران را با زبانهمان برجانیم. (نباید زخم زبان بزیم)

۴- الَّذِي لَا يَتَكَلَّمُ لَا يُعْرِفُ شَأْنَهُ. ✓
 کسی که سخن نمی‌گوید، ارزشش شناخته نمی‌شود.

۵- لَا نُحَدِّثُ مِمَّا نَخَافُ تَكْذِيبَهُ. ✓
 چیزی را نمی‌گوییم که از تکذیبش می‌ترسیم.

📖 إِعْلَمُوا بَرَكِيد

الْجُمْلَةُ بَعْدَ النَّكْرَةِ

معمولاً هنگامی که بعد از اسمی نکره فعلی بیاید که درباره اسم نکره توضیح دهد،
 در ترجمه به فارسی بعد از آن اسم حرف ربط «که» می‌آید و فعل مطابق شرایط جمله ترجمه می‌شود؛ مثال:

شَاهِدْنَا سِنَجَابًا يَقْفِرُ مِنْ شَجَرَةٍ إِلَى شَجَرَةٍ. الجملة بعد النكرة
 سنجابی را دیدیم که از درختی به درختی می‌پرد.

إِرْضَاءُ النَّاسِ غَايَةٌ لَا تُدْرِكُ. الجملة بعد النكرة
 راضی ساختن مردم، هدفی است که به دست آورده نمی‌شود.

رَأَيْتُ وَكِدًا يَمْشِي بِسُرْعَةٍ. الجملة بعد النكرة
 پسری را دیدم که به سرعت راه می‌رفت.

عبارت (رَأَيْتُ وَكَدًّا يَمْشِي بِسُرْعَةٍ). از دو جمله تشکیل شده، و بعد از اسم نكرة «وَكَدًّا»، فعل مضارعی آمده است که درباره «وَكَدًّا» توضیح می‌دهد؛ در ترجمه فارسی بین دو جمله، حرف ربط «که» می‌آید و فعل مضارع نیز معمولاً ماضی استمراری^{۶۳} ترجمه می‌شود.

ماضی + اسم نكرة + مضارع = ماضی استمراری

ترجمه

اما اگر فعل اول مضارع باشد، ترجمه فعل دوم چگونه خواهد بود؟ به مثال دقت کنید.

أَفْتَشُّ عَنْ مُعْجَمِ بَيْسَاعِدِيٍّ فِي فَهْمِ النَّصُوصِ.

دنبال فرهنگ لغتی می‌گردم که مرا در فهم متون کمک کند. (کمک می‌کند)

أُشَاهِدُ طَالِبًا يَكْتُبُ تَمَارِينَ الدَّرْسِ فِي الصَّفِّ.

دانش‌آموزی را می‌بینم که تمرین‌های درس را در کلاس می‌نویسد.

مضارع + اسم نكرة + مضارع = مضارع التزامی یا مضارع اخباری

ترجمه

اکنون به ترجمه جمله زیر دقت کنید. *الجملة بعد النكرة*

اشْتَرَيْتُ الْيَوْمَ كِتَابًا قَدْ رَأَيْتُهُ مِنْ قَبْلِ.

امروز کتابی را خریدم که قبلاً آن را دیده بودم. (دیدم)

ماضی + اسم نكرة + ماضی = ماضی بعید یا ماضی ساده

ترجمه

تذکر: ترجمه هنر است و باید در ترجمه مطالب به مطالب بسیاری مانند موضوع متن، قرائن و قواعد زبان مقصد توجه کرد.

که اِخْتَبَرْتُ نَفْسَكَ : تَرَجِمْ هَذِهِ الْعِبَارَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ؛ ثُمَّ عَيِّنْ نَوَعَ الْأَفْعَالِ.

فعل مضارع فعل مضارع منفي فعل مضارع منفي فعل مضارع منفي فعل مضارع منفي مجهول
اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْخَعُ^{۶۴} وَ مِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ^{۶۵} وَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَ مِنْ صَلَاةٍ لَا تَرْفَعُ^{۶۶} وَ مِنْ دُعَاءٍ

فعل مضارع منفي، مجهول
لَا يُسْمَعُ (مِنْ تَعْقِيَابَاتِ صَلَاةِ الْعَصْرِ)

خداوند! همانا من به تو پناه می‌برم از نفسی که سیر نمی‌شود (نشود) و از قلبی که فروتنی نمی‌کند (نکند) و علمی که سود نمی‌رساند (نرساند) و نمازی که بالا برده نمی‌شود (نشود) و دعایی که شنیده نمی‌شود (نشود).

^{۶۳} دقت کنید گفته شده «معمولاً»، چون سیاق جمله و قرائن جمله در ترجمه تاثیر دارد:

ما سألنا الأستاذ سوالات صعباً لم نقرأه حتى الآن . از استاد سوال سختی که تا حالا نخوانده باشیم نپرسیدیم.
قرأتُ كتاباً يضمُّ معاجم الكتب الدراسية الجديدة أيضاً. کتابی که واژگان کتب درسی جدید را هم دربردارد (دربرداشت)، خواندم.

^{۶۴} لَا تَشْخَعُ: سیر نمی‌شود

^{۶۵} لَا يَخْشَعُ: فروتنی نمی‌کند

^{۶۶} لَا تَرْفَعُ: بالا برده نمی‌شود

که التمارین برگرد

التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: إملاً الفراع في آيات نصّ الدرس و أحاديثه بكلمات صحيحة.

عِلْمٌ ، النَّارِ ، عُقُولِهِمْ ، الْحَسَنَةِ ، أَحْسَنُ ، لِسَانِهِ ، تَفْعَلُونَ

۱- ﴿أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ ... وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ ...﴾ النَّحْل: ۱۲۵
با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت فرا بخوان ... و با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله نمای.

که الحسنة - أحسن

۲- ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ ...﴾ الْإِسْرَاء: ۳۶

و از چیزی که بدان علمی نداری پیروی مکن.

که علم

۳- ﴿لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا ...﴾ الْصَّف: ۲

چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟!

که تفعلون

که عقولهم

۴- « كَلَّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ ... » رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
« با مردم به اندازه خردهایشان (خردشان) سخن بگو. »

۵- « تَكَلَّمُوا تُعَرَفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ ... » الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
« سخن بگویند تا شناخته شوید زیرا [شخصیت] انشان زیر زبانش نهان است. »

۶- « مَنْ خَافَ النَّاسَ مِنْ لِسَانِهِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ ... » رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
« هر کس مردم از زبانش بترسند، از اهل آتش (دوزخیان) است. »

که النار

التَّمْرِينُ الثَّانِي: تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱- إِنَّ مِنْ شَرِّ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ تَكَرَّرَ مُجَالَسَتُهُ لِفُحْشِهِ^{۷۷}. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ وَ الْجَارُ وَ الْمَجْرورُ)
قطعاً از بدترین بندگان خدا کسی است که به خاطر گفتار و کردار زشتش همنشینی با او ناپسند شمرده می‌شود.
که الفعل المجهول: تَكَرَّرَ / الْجَارُ وَ الْمَجْرور: مِنْ شَرِّ ، لِفُحْشِ

۲- أَتَقَى النَّاسَ مَنْ قَالَ الْحَقَّ فِي مَالِهِ وَ عَلَيْهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (اسْمُ التَّفْضِيلِ وَ الْمُضَافِ إِلَيْهِ)
پرهیزکارترین مردم کسی است که حق را بگوید در آنچه که به سود او یا به زیان اوست.
که اسم التفضیل: اتقى / المضاف إليه: الناس

۳- الْعِلْمُ نُورٌ وَ ضِيَاءٌ يَفْذِقُهُ اللَّهُ فِي قُلُوبِ أَوْلِيَائِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْمُبْتَدَأُ وَ الْفَاعِلُ)
علم روشنایی و نوری است که خدا آن را در دل‌های دوستانش می‌اندازد.
که المبتدأ: العلم - ضياء / الفاعل: الله

^{۷۷} فُحْش: گفتار و کردار زشت

(فِعْلُ الْأَمْرِ وَ الْمَفْعُولِ)

۴- قُلِ الْحَقُّ وَ إِنْ كَانَ مُرًّا^{۳۸}.

حق را بگو اگرچه تلخ باشد.

فِعْلُ الْأَمْرِ: قُلْ / الْمَفْعُولُ: الْحَقُّ

۵- لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ، بَلْ لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الْمُضَارِعُ الْمَنْفِي وَ فِعْلُ النَّهْيِ)

آنچه نمی‌دانی نگو، البته هر آنچه [هم] می‌دانی نگو.

الْمُضَارِعُ الْمَنْفِي: لَا تَعْلَمُ / فِعْلُ النَّهْيِ: لَا تَقُلْ

الْتَّمَرِينَ الثَّلَاثُ: تَرَجِمَ كَلِمَاتِ الْجَدُولِ، ثُمَّ اَكْتُبَ رَمَزَهُ.

يُجَادِلُ / مِثْنَانِ / تَعْلِيمِ / حَفَلَاتِ / أَقْلَامِ / اِمْرَاةٍ / مُعَمَّرَةٍ / مَزَارِعِ / تَلْمِيذِ / رَائِحَةِ
حَاسِبِ / اَبْنَاءِ / اَلْفَانِ / اَزْهَارِ / اَسَاوِرِ / اِعْصَارِ / تَبَجِيلِ / سَاحَاتِ / كِبَائِرِ

↓ رمز

ل	ی	ج	ب	ت	(۱) گرامی داشتن : تَبَجِيلِ
ة	ر	م	ع	م	(۲) کهنسال : مُعَمَّرَةٍ
ل	د	ا	ج	ی	(۳) ستیز می کند : يُجَادِلُ
م	ی	ل	ع	ت	(۴) یاد دادن : تَعْلِيمِ
ع	ر	ا	ز	م	(۵) کشاورز : مَزَارِعِ
ت	ا	ل	ف	ح	(۶) جشن ها : حَفَلَاتِ
ذ	ی	م	ل	ت	(۷) دانش آموز : تَلْمِيذِ
ة	أ	ر	م	إ	(۸) زن : اِمْرَاةٍ
ة	ح	ء	ا	ر	(۹) بو : رَائِحَةِ
ن	ا	ف	ل	أ	(۱۰) دو هزار : اَلْفَانِ
ر	ا	ص	ع	إ	(۱۱) گردباد : اِعْصَارِ
ر	ئ	ا	ب	ك	(۱۲) گناهان بزرگ : كِبَائِرِ
ت	ا	ح	ا	س	(۱۳) میدان ها : سَاحَاتِ
ن	ا	ة	ئ	م	(۱۴) دویست : مِثْنَانِ
م	ا	ل	ف	أ	(۱۵) فیلم ها : أَقْلَامِ
ب	و	س	ا	ح	(۱۶) رایانه : حَاسِبِ
ر	و	ا	س	أ	(۱۷) دستبندها : اَسَاوِرِ
ء	ا	ن	ب	أ	(۱۸) فرزندان : اَبْنَاءِ
ر	ا	ه	ز	أ	(۱۹) شکوفه ها : اَزْهَارِ

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «جَمَالُ الْمَرْءِ فَصَاحَةُ لِسَانِهِ.» زیبایی انسان، شیوایی زبانش است.

^{۳۸} و إن: اگرچه، هر چند / مُرٌّ: تلخ

التَّمْرَيْنِ الرَّابِعُ: عَيْنٌ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ الْكَلِمَةِ الْغَرِيبَةِ.

أَلْفِشْر (پوست)	أَلْبَب (مغز)	أَلْتَوَى (هسته)	أَلْغَاز (گاز) ✓
أَلْيَد (دست)	أَلرَّأْس (سر)	أَلْقَدَم (پا)	أَلْسِيَّاح (پرچین) ✓
أَلْإِثْم (گناه)	أَلذَّنْب (گناه)	أَلْحِصَّة (زنگ، جلسه) ✓	أَلْخَطِيئَة (گناه)
أَلثَّعَلَب (روباه)	أَلكَلْب (سگ)	أَللَّيْن (نرم) ✓	أَلذُّب (گرگ)
أَلزُّيُوت (روغن‌ها) ✓	أَلْمُزَارِع (کشاورز)	أَلْعَامِل (کارگر)	أَلْمُوظَّف (کارمند)
أَلسَّرُوال (شلوار)	أَلْقَمِيمص (پیراهن مردانه)	أَلْفُسْتَان (پیراهن زنانه)	أَلسَّمَك (ماهی) ✓

التَّمْرَيْنِ الْخَامِسُ: تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

موصوف الجملة بعد النكرة

۱- سَافَرْتُ إِلَى قَرْيَةٍ شَاهَدْتُ صُورَتَهَا أَيَّامَ صَغَرِي.
به روستایی سفر کردم که عکسش را در ایام کودکی ام دیده بودم.
أَلْمَجْرُورَ بِحَرْفِ جَرٍّ / قَرْيَةٍ / الْمَفْعُولُ : صُورَةٌ

صفت از نوع اسم

موصوف

۲- عَصَفْتُ رِيَّاحٌ شَدِيدَةً حَرَبْتُ بَيْتًا جَنَبَ شَاطِئِ الْبَحْرِ.
بادهای شدیدی وزید که خانه‌ای را کنار ساحل دریا ویران کرد.
أَلْمَفْعُولُ : بَيْتًا / الْمُضَافَ إِلَيْهِ: شَاطِئِ، الْبَحْرِ

موصوف

الجملة بعد النكرة

نون وقایه

مفعول

۳- وَجَدْتُ بَرْنَامَجًا ٦٩ يُسَاعِدُنِي عَلَى تَعَلُّمِ الْعَرَبِيَّةِ.
برنامه ای پیدا کردم که مرا در یادگیری عربی کمک می‌کند.
أَلْمَفْعُولُ*: بَرْنَامَجًا، «ي» بعد از نون وقایه ١٠٠٪ مفعول است. / الْمُضَافَ إِلَيْهِ: الْعَرَبِيَّةِ

موصوف

الجملة بعد النكرة

۴- أَلْكِتَابُ صَدِيقٌ يُنْقِذُكَ مِنْ مُصِيبَةِ الْجَهْلِ.
کتاب دوستی است که تو را از گرفتاری جهل و نادانی نجات می‌دهد.
أَلْمُبْتَدَأُ: أَلْكِتَابُ / الْخَبَرُ: صَدِيقٌ

مفعول

نون وقایه

موصوف

الجملة بعد النكرة

۵- يُعْجِبُنِي عَيْدًا يُفْرَحُ فِيهِ الْفُقَرَاءُ.
از عیدی خوشم می‌آید که در آن بینوایان خوشحال شوند.
أَلْجَمْعُ الْمَكْسَرُ: الْفُقَرَاءُ / نُونُ الْوَقَايَةِ: يُعْجِبُ "نـ" ي [يُعْجِبُ (فعل) + ن (نون وقایه) + ي (ضمیر در نقش مفعول)]
** يُعْجِبُنِي: خوشم می‌آید، يُعْجِبُكَ: خوشت می‌آید

التَّمْرَيْنِ السَّادِسُ: عَيْنِ الْبَيْتِ الْفَارِسِيِّ الَّذِي يَرْتَبِطُ بِالْأَيَّةِ أَوْ الْحَدِيثِ فِي الْمَعْنَى.

- ۱- هُوَ لَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ ﴿١١﴾ الْحُجُرَات:
- ۲- عَوَّدُ لِسَانِكَ لِيْنَ الْكَلَامِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ۳- فَكَّرَ ثُمَّ تَكَلَّمَ تَسَلَّمَ مِنَ الرَّزْلِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ۴- أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعْيَبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ۵- تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا؛ فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

- الف) تا مرد سخن نگفته باشد
عیب و هنرش نهفته باشد (مولوی)
- ب) سخن کان از سر اندیشه ناید
نوشتن را و گفتن را نشاید (نظامی گنجه ای)
- ج) به شیرین زبانی و لطف و خوشی
توانی که پیلی به مویی کشی (سعدی شیرازی)
- د) خلایق را به القابی که زشت است
نخواند هرکه او نیکوسرشت است (مهدی الهی قمشه ای)
- ه) آن کس که به عیب خلق پرداخته است
زان است که عیب خویش نشناخته است (مثال و حکم دهخدا)

جواب:

- ۱- هُوَ لَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ ﴿١١﴾ الْحُجُرَات:
- د) خلایق را به القابی که زشت است
نخواند هرکه او نیکوسرشت است (مهدی الهی قمشه ای)

- ۲- عَوَّدُ لِسَانِكَ لِيْنَ الْكَلَامِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ج) به شیرین زبانی و لطف و خوشی
توانی که پیلی به مویی کشی (سعدی شیرازی)

- ۳- فَكَّرَ ثُمَّ تَكَلَّمَ تَسَلَّمَ مِنَ الرَّزْلِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
- ب) سخن کان از سر اندیشه ناید
نوشتن را و گفتن را نشاید (نظامی گنجه ای)

- منتدا- اسم تفضیل خبر مقدم جمله صلّه مبتدای مؤخر
- ۴- أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعْيَبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 - ه) آن کس که به عیب خلق پرداخته است
زان است که عیب خویش نشناخته است (امثال و حکم دهخدا)

- فعل طلب (فعل امر) جواب طلب (برای همین اعراب فعل مضارع تغییر کرده است)
- ۵- تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا؛ فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 - الف) تا مرد سخن نگفته باشد
عیب و هنرش نهفته باشد (مولوی)

التَّمْرَيْنِ السَّابِعُ: اُكْتُبَ مُفْرَدَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ.

مَوَاضِع	أَوْلِيَاء	سَاحَات	أَسَاوِر	زُبُوت	رِيَّاح
مَوْضِع: جَا	وَلِيّ: دُوسْت	سَاحَة: مِيْدَان	سِوَار: دِسْتَبِنْد	زَيْت: رُوغِن	رِيح: بَاد
أَقْوَال	عُقُول	مُخَاطَبِيْنَ	أَدَاب	تُهْم	نُصُوص
قَوْل: سَخِن	عَقْل: خَرْد	مُخَاطَب: هِم سَخِن	أَدَب: اَدَب	تُهْمَة: اِتِهَام	نَص: مَتِن

الْتَّمِرِينَ الثَّمِينُ: صَعِ الْمُرَادِفَاتِ وَ الْمُضَادَّاتِ فِي الْفَرَاغِ الْمُنَاسِبِ. (= ≠)

إِمْتِلَاءً / شَاطِئُ / مُزَارِعُ / إِثْمُ / صِغَرُ / تَبْجِيلُ / ضِيَاءُ / مَخْبُوءُ / كَلَمٌ / تُرْفَعُ / سَدِيدُ / مَوَدَّةُ

فَلَّاحُ = مُزَارِعُ	فَرَعٌ ≠ إِمْتِلَاءً	ذَنْبٌ = إِثْمٌ	سَاحِلٌ = شَاطِئُ
کشاورز	خالی شد ≠ پر شد	گناه	ساحل
تَكْرِيمٌ = تَبْجِيلٌ	كِبَرٌ ≠ صِغَرٌ	مَسْتَوٍ = مَخْبُوءٌ	سَكَّتَ ≠ كَلَّمَ
بزرگداشت	کهن سالی ≠ کودکی	پنهان	ساکت شد ≠ سخن گفت
حُبٌّ = مَوَدَّةٌ	نور = ضياء	صَحِيحٌ = سَدِيدٌ	تُنزَلُ ≠ تُرْفَعُ
دوستی	روشنایی	درست و راست = درست و استوار	پایین آورده می شود ≠ بالا آورده می شود

نکات جمله وصفیه

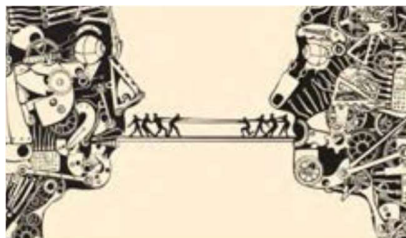
الجمله بعد النكرة = الجمله التي تصف اسم النكرة (جمله وصفیه)

- در جمله وصفیه، صفت یک فعل است که اسم نکره قبل خود را توصیف می کند (یا توضیح می دهد)
 - در ترجمه جمله وصفیه از حرف «که» استفاده می کنیم. حرف «که» رابط بین جمله پایه و جمله وصفیه است.
 - اصولاً هر چیزی که ارتباط بین اسم نکره و جمله وصفیه را قطع کند نباید داشته باشیم. (قطع کننده ممنوع) اگر جمله با یکی از حروف ربط [مانند: ف، وَ، ثُمَّ، حَتَّى، أَنْ، إِنَّ، أَنْ، لَكِنْ، حَتَّى] یا کلمات [حینما، عندما، متى] شروع شود، نمی تواند جمله وصفیه باشد.
 - ممکن است بین موصوف و جمله وصفیه فاصله بیفتد.
- و لِلْفِرَوَازِ بَادِيٍّ مُعْجَمٌ مَشْهُورٌ بِاسْمِ الْقَامُوسِ **يَضُمُّ** مُفْرَدَاتٍ كَثِيرَةً بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ. ^{موصوف} ^{جمله وصفیه}
- و فیروزآبادی لغت نامه مشهوری به نام "القاموس" دارد که واژگان بسیاری از زبان عربی را در بردارد. (شامل می شود)

- جمله وصفیه می تواند یک جمله اسمیه باشد.
- شاهدتُ رجلاً قلبه طاهرٌ. مردی را که دلش پاک بود، دیدم.
- هر جمله ای که بلافاصله بعد از اسم نکره آمد، جمله وصفیه نیست:
- مثال: مَنْ يَرْحَمُ مَوْناً يَرْحَمُهُ اللهُ: هر کس به مومنی رحم کند، خدا به او رحم می کند.
- یرحم جمله وصفیه نیست؛ بلکه جواب شرط است.
- جمله وصفیه هم صفت محسوب می شود بنابراین اگر در سوالی خواسته شد تعداد صفت ها را پیدا کنیم، باید جمله های وصفیه را نیز بشماریم.

﴿ اَلْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ ﴾ برگرد

﴿ اِبْحَثْ عَنْ حَمْسِ آيَاتٍ أَوْ أَحَادِيثٍ حَوْلَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ. ﴾



﴿ ... وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ ... ﴾ الأَنْعَام: ١٢٢
نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود. (مکارم شیرازی)

﴿ ... إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ ... ﴾ الأَحْقَاف: ٣٠
به راستی ما کتابی را شنیدیم که پس از موسی نازل شده است.

﴿ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا ... ﴾ الأَنْبِيَاء: ٧٣
و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند... (فولادوند)

﴿ ﴾ -١

﴿ ﴾ -٢

﴿ ﴾ -٣

﴿ ﴾ -٤

﴿ ﴾ -٥

الْكَذِبُ الْخَامِسُ برگرد



الْكَذِبُ

دروغگویی

فعل مضارع منفی اسم فاعل اسم مبالغه

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾^{۷۰} آذقر: ۳

بی‌گمان خدا کسی را که که دروغگو و بسیار کافر است راهنمایی نمی‌کند.

الْكَذِبُ مِفْتَاحُ لِكُلِّ شَرٍّ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

دروغ کلید هر بدی ای (پلیدی) است.

فعل نهی

الجملة بعد النكرة

جاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: عَلَّمَنِي خُلُقًا يَجْمَعُ لِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَقَالَ ﷺ: لَا تَكْذِبْ.^{۷۱}

مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: به من خوبی (اخلاقی) بیاموز که خیر دنیا و آخرت را برایم جمع کند، پس [حضرت] فرمود: دروغ نگو.

ابتدا- اسم تفضیل خبر- موصول فعل ماضی که به صورت مضارع التزامی ترجمه می‌شود.

وَ قَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ دَعَاكَ إِلَى صِدْقِ الْمَقَالِ يَصْدَقُ مَقَالِهِ، تَدْبِكُ إِلَى أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ بِحُسْنِ أَعْمَالِهِ. (غرر الحكم، ج ۳، ص ۴۳۴، ح ۵۰۲۲)

و امام علی (ع) فرموده است: بهترین برادرانت (دوستانت)، کسی است که با راستگویی‌اش تو را به راستگویی دعوت کند و با نیکوکاری‌هایش (خوش رفتاری‌هایش، کارهای خوبش)، تو را به بهترین کارها فرا بخواند.

فعل نهی

أبدا : همیشه

در جملات منفی ← ابتدا: هرگز، هیچ وقت

إِذَنْ فَكُنْ صَادِقًا مَعَ نَفْسِكَ وَ مَعَ الْآخَرِينَ فِي الْحَيَاةِ، وَ لَا تَهْرَبْ مِنَ الْوَاقِعِ أَبَدًا.

در این صورت در زندگی با خودت و دیگران صادق باش، و هرگز از واقعیت فرار نکن،

فعل شرط

جواب شرط

فَإِنْ هَرَبْتَ مِنَ الْوَاقِعِ فَسَوْفَ تَوَاجِهُهُ مَشَاكِلٌ وَ صُعُوبَاتٌ كَثِيرَةٌ، وَ تُضْطَرُّ إِلَى الْكِذْبِ عِدَّةَ مَرَّاتٍ، وَ بَعْدَ ذَلِكَ يَتَبَيَّنُ كِذْبُكَ لِلْآخَرِينَ، فَتَفْشَلُ فِي حَيَاتِكَ.

زیرا اگر از واقعیت فرار کنی، با مشکلات و سختی‌های زیادی روبرو خواهی شد، و چندین بار ناگزیر (مجبور) به دروغ گفتن می‌شوی، و بعد از آن دروغت برای دیگران آشکار می‌شود، و در زندگی‌ات شکست می‌خوری.

من باب تفعیل

وَ هَذِهِ قِصَّةٌ قَصِيرَةٌ تُبَيِّنُ لَكَ نَتِيجَةَ الْكِذْبِ:

و این داستانی کوتاه است که نتیجه دروغ‌گویی را برایت آشکار می‌کند:

فعل مضارع منصوب معادل مضارع التزامی

فَرَّرَ أَرْبَعَةَ طُلَّابٍ أَنْ يَغِيبُوا عَنِ الْإِمْتِحَانِ فَاتَّصَلُوا بِالْأُسْتَاذِ هَاتِفِيًّا وَ قَالُوا لَهُ: أَحَدُ إِطَارَاتِ سَيَّارَتِنَا انْفَجَرَ،

چهار دانشجو قرار گذاشتند که از [جلسه] امتحان غیبت کنند، پس با استاد تماس تلفنی گرفتند و به او گفتند: و یکی از تایرهای (چرخ‌های) خودرویمان ترکیده است،

نداریم مضارع مجهول جمله وصفیه نائب فاعل

وَ لَيْسَ لَنَا إِطَارٌ اِخْتِيَاطِيٌّ، وَ لَا تَوْجَدُ سَيَّارَةً تَنْقُلُنَا إِلَى الْجَامِعَةِ،

و چرخ یدکی (زاپاس) نداریم، و خودرویی وجود ندارد (نیست) که ما را به دانشگاه ببرد،

فعل مضارع منصوب معادل مستقبل منفی مفعول

وَ نَحْنُ الْآنَ فِي الطَّرِيقِ بَعِيدُونَ عَنِ الْجَامِعَةِ، وَ لَنْ نَسْتَطِيعَ الْحُضُورَ فِي الْإِمْتِحَانِ فِي الْوَقْتِ الْمَحْدَدِ.

و ما اکنون در مسیر، دور از دانشگاه هستیم، نخواهیم توانست که در وقت مشخص شده در امتحان حاضر شویم.

^{۷۰} کفار: اسم، مفرد، مذکر، اسم مبالغه (وزن فَعَال) // کفار: اسم جمع تکسیر، مذکر، مفرد کافر بر وزن فاعل، اسم فاعل^{۷۱} بحار الأنوار، ط-بیروت ج ۶۹، ص ۲۶۲، ح ۴۳

فعل مضارع منصوب معادل مضارع التزامی

وَأَقَّ الْأُسْتَاذُ أَنْ يُوجَّلَ لَهُمُ الْإِمْتِحَانُ لِمُدَّةِ أُسْبُوعٍ وَاحِدٍ، فَفَرَحَ الطُّلَابُ بِذَلِكَ؛ لِأَنَّ حُطَّتَهُمْ لِتَأْجِيلِ الْإِمْتِحَانِ نَجَحَتْ. استاد موافقت کرد که امتحان را به مدت یک هفته برای آن‌ها به تاخیر(عقب) اندازد، و دانش‌جویان به همین خاطر خوشحال شدند؛ زیرا نقشه آن‌ها برای به تاخیر(عقب) انداختن امتحان موفق شد. (یعنی نقشه آن‌ها گرفت)

فعل مضارع منصوب معادل مضارع التزامی

فِي الْأُسْبُوعِ التَّالِيِ فِي هَفْتَهُ بَعْدَ حَضَرُوا لِلْإِمْتِحَانِ فِي الْوَقْتِ الْمُحَدَّدِ، وَ طَلَبَ الْأُسْتَاذُ مِنْهُمْ أَنْ يَجْلِسُوا فِي قَاعَةِ الْإِمْتِحَانِ، ثُمَّ وَرَعَ عَلَيْهِمْ أَوْرَاقَ الْإِمْتِحَانِ. در زمان مشخص شده برای امتحان حاضر شدند، و استاد از آن‌ها خواست که در سالن امتحان بنشینند، سپس برگه‌های امتحان را بر آن‌ها(میان آنها) پخش کرد.

لَمَّا نَظَرُوا إِلَى الْأَسْئَلَةِ، تَعَجَّبُوا لِأَنَّهَا كَانَتْ هَكَذَا:

هنگامی که به سوال‌ها نگاه کردند، تعجب کردند زیرا آن (سوالات) این چنین (این گونه) بود:

- ۱- لِمَاذَا انْفَجَرَ الْإِطَارُ؟ چرا تایر ترکید؟
- ۲- أَيُّ إِطَارٍ مِنْ سَيَّارَتِكُمْ انْفَجَرَ؟ کدام تایر از خودرویتان ترکید؟
- ۳- فِي أَيِّ طَرِيقٍ وَقَعَ هَذَا الْحَادِثُ؟ در چه مسیری این حادثه اتفاق افتاد؟
- ۴- مَا هُوَ تَرْتِيبُ جُلُوسِكُمْ فِي السَّيَّارَةِ؟ ترتیب نشستن شما در خودرو چطور بود؟
- ۵- كَيْفَ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَحْلُوا مُشْكَلَتِكُمْ؟ چطور توانستید مشکلاتان را حل کنید؟ فعل مضارع منصوب معادل مضارع التزامی
- ۶- كَمْ كَانَتْ السَّاعَةُ عِنْدَ انْفِجَارِ الْإِطَارِ؟ هنگام ترکیدن تایر ساعت چند بود؟
- ۷- مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَسُوقُ السَّيَّارَةَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ؟ **کان + مضارع = معادل ماضی استمراری** چه کسی از شما در آن وقت خودرو را می‌رانند؟
- ۸- هَلْ تَضْمَنَ أَنْ يُجِيبَ أَصْدِقَاؤُكَ مِثْلَ إِجَابَتِكَ؟ فعل مضارع منصوب معادل مضارع التزامی آیا ضمانت می‌کنی که دوستانت مثل تو (مانند جواب تو)، پاسخ دهند؟

فعل شرط جواب شرط

حَجَلَ الطُّلَابُ وَ نَدَمُوا وَ اعْتَدَرُوا مِنْ فِعْلِهِمْ، نَصَحَهُمُ الْأُسْتَاذُ وَ قَالَ: مَنْ يَكْذِبُ لَا يَنْجُ. دانش‌جویان شرم‌منده و پشیمان شدند و از کارشان پوزش خواستند، استاد آن‌ها را نصیحت کرد و گفت: هرکس دروغ بگوید موفق نمی‌شود.

الجملة بعد النكرة

قيد حالت

که + مضارع التزامی منفی

عَاهَدَ الطُّلَابُ أُسْتَاذَهُمْ عَلَى أَنْ لَا يَكْذِبُوا، وَ قَالُوا لَهُ نَادِمِينَ: تَعَلَّمْنَا دَرَسًا لَنْ نَنْسَاهُ أَبَدًا. دانش‌جویان به استادشان قول دادند که دروغ نگویند، و با پشیمانی به او گفتند: درسی آموختیم که هرگز آن را فراموش نخواهیم کرد.

* نکات ترجمه‌ای متن درس:

▼ انواع فعل :

- فعل ماضی، فعل مضارع، فعل امر، فعل نهی، فعل منی مضارع، فعل منفی آینده، فعل مضارع التزامی، فعل ماضی: عَاهَدَ(پیمان بستند) / قَالُوا (گفتند) / تَعَلَّمْنَا (آموختیم)
فعل مضارع: تَضْمَنَ (ضمانت می‌کنی) / يَتَبَيَّنُ: مشخص می‌شود / يَبِينُ: مشخص می‌کند.
فعل امر: عَلَّمْنِي خُلُقًا (خُلق و خوبی به من یاد بده) / كُنْ صَادِقًا. (صادق باش)
فعل نهی: لَا تَهْرُبْ مِنَ الْوَاقِعِ (از واقعیت فرار نکن)
فعل منفی مضارع: لَا تَوْجَدُ سَيَّارَةً (خودرویی وجود ندارد، یافت نمی‌شود) / أَنْ لَا يَكْذِبُوا (که دروغ نگویند)
فعل منفی آینده: لَنْ نَنْسَاهُ (آن را فراموش نخواهیم کرد) / لَنْ نَسْتَطِيعَ (نخواهیم توانست)

فعل م مضارع التزامی: فعل‌های شرط و م مضارع منصوب (با آن کی اَدْن حَتَّى لـ) به صورت م مضارع التزامی ترجمه می‌شود.

أَنْ يُوجَلَ الْإِمْتِحَانَ (امتحان را به تاخیر اندازد.) / أَنْ يَجْلِسَ (که بنشیند) / أَنْ يُجِيبَ (که پاسخ دهد) / لِيُفَرِّقَهُمْ (برای آن که جدایشان کند)

▼ ادات شرط:

إِنْ وَ مَنْ وَ مَا شرطیه + فعل شرط (به صورت م مضارع التزامی ترجمه می‌شود.) + جواب شرط (به صورت م مضارع اخباری ترجمه می‌شود.)

إِنْ هَرَبْتَ مِنَ الْأَوَاقِعِ فَسَوْفَ تَوَاجَهُ مَشَاكِلَ وَ صُعُوبَاتٍ كَثِيرَةً.

اگر از واقعیت فرار کنی، با مشکلات و سختی‌های زیادی روبرو خواهی شد.
مَنْ يُسَجِّلْ هَدَفًا يَذْهَبْ إِلَى النَّهَائِيِّ.

هرکسی گلی را ثبت کند به مرحله نهایی می‌رسد.
مَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ تَجِدُوهُ.

هر آنچه برای خودتان پیش بفرستید، آن را می‌یابید.

▼ فعل مضارع بعد از نکره:

تَعَلَّمْنَا دَرَسًا لَنْ نَنْسَاهُ أَبَدًا. (درسی آموختیم که هرگز آن را فراموش نخواهیم کرد.)
وَ لَا تَوْجَدُ سَيَّارَةً تَنْقُلُنَا إِلَى الْجَامِعَةِ. (خودرویی که ما را به دانشگاه برساند، وجود ندارد.)

▼ انواع مَنْ:

۱- استفهامی

مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَسُوقُ السَّيَّارَةَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ؟

در آن وقت از میان شما چه کسی خودرو را می‌راند؟

۲- شرطیه

مَنْ يَكْذِبْ لَا يَنْجَحْ.

هرکسی دروغ بگوید موفق نمی‌شود.

۳- موصول

خَيْرٌ إِخْوَانِكَ مَنْ دَعَاكَ إِلَى صِدْقِ الْمَقَالِ بِصِدْقِ مَقَالِهِ،

بهترین برادرانت (دوستانت)، کسی است که با راستگویی‌اش تو را به راستگویی دعوت کند.

(دعا: فعل ماضی است ولی بعد از «مَنْ موصول» عموماً به صورت مضارع التزامی ترجمه می‌شود.)

▼ هر گاه "لَمَّا" بر سر فعل ماضی واقع شود، به معنی «وقتی، هنگامی که» است.

لَمَّا نَظَرُوا إِلَى الْأَسْئَلَةِ، تَعَجَّبُوا:

هنگامی که به سوال‌ها نگاه کردند، تعجب کردند. (متعجب شدند)

▼ "لَمَّا" بر سر مضارع دو صورت دارد:

۱) لَمَّا + مضارع مجزوم به کل سکون یا حذف نون یا حذف حرف (وای) از آخر فعل: معادل «ماضی نقلی منفی»
لَمَّا يَذْهَبْ: هنوز نرفته است = ما قد ذهب

۲) به ندرت معنای «وقتی» می‌دهد: كَرَّ در این صورت آخر فعل تغییر نمی‌کند.

«هذه سنة جميلة لأننا ننهض من مكاننا لَمَّا يدخل علينا ضيف جديد!»

این، یک سنت زیبا است که وقتی میهمانی جدید بر ما وارد می‌شود از جایمان برمی‌خیزیم!

▼ **أَحَدٌ** معنایی مختلفی دارد بسته به نیاز جمله معنی می‌کنیم.
أَحَدٌ = یکی ، یکتا ، کسی یا (هیچ کس در جملات منفی)
أَحَدٌ إطاراتِ سَيَّارَتِنَا أَنْفَجَرَ . یکی از تایرهای خودرویمان ترکید.
 اللهُ أَحَدٌ . خداوند یکتا ست.

ما كَانَ أَحَدٌ حَاضِرًا . کسی حاضر نبود یا هیچ کس حاضر نبود.

▼ « **كُلٌّ** » معنایی مختلفی دارد بسته به نیاز جمله معنی می‌کنیم.

● همه (**كُلٌّ** + اسم جمع) / **كُلٌّ** (نکره): همه

كُلُّ الطُّلَّابِ = همه دانشجویان ، **كُلُّهُمْ** = همه آنها
 ﴿ **كُلٌّ** مِنَ عِنْدِ اللَّهِ ﴾ نساء: ۷۸ : همه از جانب خداست. (فولوند، آیتی)

● همگی (اسم معرفه + **كُلٌّ** + ضمیر)

جاء التلاميذ **كُلُّهُمْ**: همه دانش‌آموزان آمدند.

● هر (**كُلٌّ** + اسم مفرد نکره)

كُلٌّ طالبٍ = هر دانشجویی ، **كُلٌّ** واحدٍ = هر یک

● هر یک از (**كُلٌّ** + مِنْ)

طَلَبَ الْأُسْتَاذُ مِنْهُمْ أَنْ يَجْلِسَ **كُلٌّ** وَاحِدٍ مِنْهُمْ فِي زَاوِيَةٍ مِنْ قَاعَةِ الْإِمْتِحَانِ.

استاد از آنها خواست که هر یک از آنها در گوشه‌ای از سالن امتحان بنشینند.

● از هر گونه (مِنْ + **كُلٌّ**)

﴿ ... مِنْ **كُلِّ** الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ... ﴾ (عد: ۳) از هر گونه ثمرات و بهره‌ها دو جفت قرار داد.

● هیچ (در جملات منفی)

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ **كُلَّ** مُخْتَالٍ فَخُورٍ . بی‌گمان خداوند هیچ متکبر و فخرفروشی را دوست ندارد.

● بستگی به جمله دارد: همه یا هر

** **كُلٌّ** مَنْ (= هر کسی) + **فِعْلٌ** مَفْرُودٍ / **كُلٌّ** مَنْ (= همه کسانی که) + **فِعْلٌ** جَمْعٍ

كُلٌّ مَنْ عَلَيْهَا فَا ن: هرکه روی زمین است دستخوش مرگ و فناست.

علینا أن نتواضع أمام أساتذتنا... وَ **كُلٌّ** مَنْ حَوْلَنَا. ما باید فروتنی کنیم در برابر استادانمان و هر که پیرامون ماست.

** **كُلٌّ** مَا: هر آنچه ، همه آنچه

لَا تَقُلْ **كُلٌّ** مَا تَعْلَمُ : هر آنچه می‌دانی نگو یا همه آنچه را می‌دانی نگو.

** **كُلُّمَا**: هر بار، هرچه، هرگاه (نمونه آن در کتاب درسی نیست).

** **كُلٌّ** + قید زمان یا قید مکان به معنای «همه ، هر»

كُلٌّ لَيْلٍ: هر شب / **كُلٌّ** اللَّيْلِ: سراسر شب، همه شب - **كُلٌّ** مَكَانٍ: هر جایی ، همه جا

كَانَ تِيَّارَ الْكَهْرِبَاءِ انْقَطَعَ فِي **كُلِّ** اللَّيْلِ. جریان برق در سراسر شب قطع شده بود.

يَجِبُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ أَنْ يَأْخُذُوا الْعِلْمَ مِنْ **كُلِّ** مَكَانٍ: مسلمانان باید علم را از هر مکانی بگیرند.

** **كُلٌّ** شَيْءٍ (هر چیزی، همه چیز)

كُلٌّ شَيْءٍ جَيِّدٌ. همه چیز خوب است. / « وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ **كُلَّ** شَيْءٍ حَيٍّ : و هر موجود زنده ای را از آب آفریدیم..

▼ **لَنَا** : داریم / **لَيْسَ** لَنَا: نداریم

لَيْسَ لَنَا إِطَارٌ أَحْتِيَاطِيٌّ : چرخ یدکی (زاپاس) نداریم.

▼ فعل غایب (در صورتی که فاعل را بعد از فعل، به شکل اسم ببینیم) اول جمله به شکل مفرد می‌آید و با توجه

به فاعل (مذکر یا مؤنث) استفاده می‌شود. (یادتون باشه یک فعل تمیثونه دو تا فاعل داشته باشه)

حَجَّلَ الطُّلَّابُ وَ نَدِمُوا وَ اعْتَدَرُوا مِنْ فِعْلِهِمْ. / قَرَّرَ أَرْبَعَةٌ طُلَّابٌ أَنْ يَغِيبُوا عَنِ الْإِمْتِحَانِ.

تجتهد الطالبات في أداء واجباتهن و تساعدن أمهن. / قالت الأعراب أمانا قل لا تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا.

المعجم برگرد

قَرَّرَ : قرار گذاشت (مضارع: يُقَرِّرُ) كُنْ : باش لَنْ : حرف نشانه آینده منفی مُحَدَّدٌ : مشخص شده مَقَالٌ : گفتار = قَوْلٌ، گلام نَدَبٌ : فرا خواند (مضارع: يَنْدُبُ) وَاجَهٌ : روبه رو شد (مضارع: يُوَجِّهُ) وَزَعٌ : پخش کرد (مضارع: يُوزَعُ)	سَاقٌ : رانندگی کرد (مضارع: يَسوقُ) صُعُوبَةٌ : سختی ≠ سُهولة صَمِنَ : ضمانت کرد (مضارع: يَصْمِنُ) عَاهَدَ : پیمان بست (مضارع: يُعَاهِدُ) عِدَّةٌ : چند فَشِلَّ : شکست خورد (مضارع: يَفْشِلُ)	أَجَّلَ : به تأخیر انداخت (مضارع: يُؤَجِّلُ / مصدر: تَأْجِيلٌ) = أَخَّرَ إِضْطَرَّ : ناگزیر کرد (مضارع: يِضْطَرُّ) تَضَطَّرَّ : ناگزیر می شوی إِطَارٌ : تایر، چارچوب إِطَارٌ اِحتِطَائِيٌّ : چرخ یدکی تَبَيَّنَ : آشکار شد (مضارع: يَتَبَيَّنُ) حُطَّةٌ : نقشه، برنامه «جمع: حُطَطٌ» زَاوِيَةٌ : گوشه «جمع: زَوَايَا»
---	---	---

حَوَلِ النَّصِّ برگرد

أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- هَلْ وَافَقَ الْأُسْتَاذُ أَنْ يُوجَّلَ الْإِمْتِحَانُ لِلطُّلَابِ لِمُدَّةِ أُسْبُوعَيْنِ؟
آیا استاد موافقت کرد که امتحان را برای مدت دو هفته به تأخیر اندازد؟
كَلَّا، وَافَقَ الْأُسْتَاذُ أَنْ يُوجَّلَ لَهُمُ الْإِمْتِحَانُ لِمُدَّةِ أُسْبُوعٍ وَاحِدٍ.
استاد موافقت کرد که امتحان را به مدت یک هفته برای آن‌ها به تأخیر (عقب) اندازد.

۲- مَاذَا قَالَ الرَّجُلُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِينَ جَاءَ إِلَيْهِ؟
مرد به پیامبر خدای ﷺ چه گفت وقتی که نزد او آمد؟
كَلَّمَ قَالَ: عَلَّمَنِي خُلُقًا يَجْمَعُ لِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ .
گفت: به من خویی (اخلاقی) بیاموز که خیر دنیا و آخرت را برایم جمع کند.

۳- مَا قَالَ الطُّلَابُ لِأُسْتَاذِهِمْ نَادِمِينَ؟
دانشجویان با پشیمانی به استادشان چه گفتند؟
كَلَّمَ قَالُوا لَهُ نَادِمِينَ: تَعَلَّمْنَا دَرَسًا لَنْ نَنْسَاهُ أَبَدًا.
با پشیمانی به او گفتند: درسی آموختیم که هرگز آن را فراموش نخواهیم کرد.

۴- مَنْ قَالَ «مَنْ يَكْذِبُ لَا يَنْجَحُ»؟
چه کسی گفت «هرکس دروغ بگوید موفق نمی شود»؟
كَلَّمَ قَالَ الْأُسْتَاذُ ذَلِكَ الْمَقَالَ. اسْتَاذُ أَنْ سَخَنَ رَا كَفْتُ.

۵- كَيْفَ اتَّصَلَ الطُّلَابُ بِالْأُسْتَاذِ؟
چگونه دانشجویان با استاد تماس گرفتند؟
كَلَّمَ اتَّصَلُوا بِالْأُسْتَاذِ هَاتِفِيًّا.
با استاد تماس تلفنی گرفتند.

۶- لِماذا فَرِحَ الطُّلَابُ؟

چرا دانشجویان خوشحال شدند؟

كَمْ فَرِحَ الطُّلَابُ بِذَلِكَ؛ لِأَنَّ خُطَّتَهُمْ لِتَأْجِيلِ الإِمْتِحَانِ نَجَحَتْ.

دانشجویان از آن [موضوع] خوشحال شدند؛ برای اینکه نقشه آنها برای به تاخیر (عقب) انداختن امتحان موفق شد. (نقشه آنها گرفت)

هـ اِعْلَمُوا هـ بَرگرد

تَرْجِمَةُ الْفِعْلِ الْمُضَارِعِ (۱)

ادوات ناصبه + مضارع منصوب

حروف «أَنَّ» که «و»، «لِ»، «لِکِ»، «حَتَّى» تا، برای اینکه» بر سر فعل مضارع می‌آیند و در معنای آن تغییر ایجاد می‌کنند؛ فعل‌هایی که دارای این حروف‌اند، در فارسی «مضارع التزامی» ترجمه می‌شوند؛ مثال:

يَحْكُمُ: داوری می‌کند	حَتَّى يَحْكُمَ: تا داوری کند
يُحَاوِلُونَ: تلاش می‌کنند	أَنْ يُحَاوِلُوا: که تلاش کنند
تَفْرَحُونَ: شاد می‌شوید	لِکِ تَفْرَحُوا: تا شاد شوید
يَجْعَلُ: قرار می‌دهد	لِيَجْعَلَ: تا قرار بدهد
يَذْهَبُ: می‌روند	کِ يَذْهَبُ: تا بروند

فعل مضارع دارای «لَنْ» معادل «آینده منفی» در زبان فارسی است؛ مثال:
تَنَالُونَ: دست می‌یابید لَنْ تَنَالُوا: دست نخواهید یافت

این حروف در انتهای فعل مضارع تغییراتی را ایجاد می‌کنند. (به جز در ساخت‌هایی مانند يَفْعَلْنَ و تَفْعَلْنَ)^{۷۲}

کـ اِخْتِيارِ نَفْسِكَ : تَرْجِمِ الْآيَاتَيْنِ وَ الْحَدِيثِ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ؛ ثُمَّ عَيِّنِ الْأَفْعَالَ الْمُضَارِعَةَ.

۱- ﴿ وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ ﴾ الْبَقَرَةَ: ۲۱۶
و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است، و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است، (فولادوند)

۲- ﴿ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَ لَا حُلَّةَ ۗ ﴾ ... الْبَقَرَةَ: ۲۵۴
از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی... .

^{۷۲} آشنایی با این تغییرات، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست؛ اما خوب است بدانید این حروف (که حروف ناصبه نام دارند)، نشانه انتهای فعل

های «يَفْعَلُ، تَفَعَّلَ، أَفْعَلَ و تَفَعَّلَ» را تغییر می‌دهند. «... يَفْعَلُ، ... تَفَعَّلَ، ... أَفْعَلَ و... تَفَعَّلَ»

و حرف نون در انتهای فعل‌های «يَفْعَلُونَ، يَفْعَلَانِ، تَفَعَّلَانِ، تَفَعَّلُونَ و تَفَعَّلَيْنِ» حذف می‌کنند.

این حروف در شکل ظاهر دو فعل جمع مؤنث «يَفْعَلْنَ» و «تَفَعَّلْنَ» هیچ تغییری ایجاد نمی‌کنند.

^{۷۳} رَزَقَ: روزی داد

^{۷۴} حُلَّة: دوستی / بَيْعُ: فروش، خرید و فروش، داد و ستد

۳- مِنْ أَخْلَاقِ الْجَاهِلِ الْإِجَابَةُ قَبْلَ أَنْ يَسْمَعَ ۖ وَالْمُعَارَضَةُ ۗ^{۷۵} قَبْلَ أَنْ يَفْهَمَ ۚ وَالْحُكْمُ مِمَّا لَا يَعْلَمُ ۚ الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
(أعلام الدين : ۳۰۳)

یکی از خوی‌های نادان اینکه پاسخ می‌دهد قبل از اینکه بشنود و به مخالفت بر می‌خیزد پیش از آن که بفهمد و ندانسته حکم می‌کند.

{یکی از خوی‌های نادان این است که قبل از شنیدن {مطلب} پاسخ می‌دهد و پیش از آن که {مقصود} گوینده را {بفهمد} به مخالفت بر می‌خیزد و ندانسته حکم می‌کند.}

در گروه‌های دو نفره شبیه گفت و گوی زیر را در کلاس اجرا کنید.

جواز برگرد

(فِي الصَّيْدِيَّةِ^۱)

أَلْحَاجُّ حَاجِي	فعل امر + نون و قايه + مفعول	الصَّيْدِيُّ دَارُفَرُوش
عَفْوًا، مَا عِنْدِي وَصَفَةٌ ببخشید نسخه‌ای ندارم وَأُرِيدُ هَذِهِ الْأَدْوِيَّةَ ^۲ الْمَكْتُوبَةَ عَلَى الْوَرَقَةِ. وداروهای نوشته شده روی این برگه را می‌خواهم.	أَعْطِنِي الْوَرَقَةَ: برگه را به من بده:	مِحْرَارٌ ^۳ ، حُبُوبٌ مُسَكَّنَةٌ لِلصُّدَاعِ، حُبُوبٌ مُهْدَتَةٌ، دماسنج، قرص‌های تسکین سردرد، قرص‌های آرام‌بخش گَبْسُولِ أَمْبِيسِيلِينِ، قُطْنٌ ^۴ طَبِّيٌّ، مَرَهْمٌ ^۵ لِحَسَّاسِيَّةِ الْجِلْدِ ۱... کپسول آمپیسیلین، پنبه طبّی، پماد ضد حساسیت پوست لَا بَأْسَ، وَلَكِنْ لَا أُعْطِيكَ أَمْبِيسِيلِينِ. اشکالی ندارد، ولی آمپیسیلین بهت نمی‌دهم.
لِمَاذَا لَا تُعْطِينِي؟ چرا به من نمی‌دهی؟	فعل مضارع منفی + نون و قايه + مفعول	لِأَنَّ بَيْعَهَا بِدُونِ وَصْفَةٍ غَيْرِ مَسْمُوحٍ. زیرا فروش آن بدون نسخه ممنوع است. (مجاز نیست) لِمَنْ تَشْتَرِي هَذِهِ الْأَدْوِيَّةَ؟ برای چه کسی این داروها را می‌خری؟
أَشْتَرِيهَا لِرُؤْمَلَائِي فِي الْقَافِلَةِ آن را برای همراهانم در کاروان می‌خرم يَا حَضْرَةَ الصَّيْدِيِّ ^۷ . ای جناب داروخانه‌دار.		رَجَاءً، رَاجِعٌ ^۸ الطَّبِيبِ؛ لطفاً به پزشک مراجعه کن؛ الْشِّفَاءُ مِنَ اللَّهِ. بهبودی از خداست. (خدا شفا بده)

۱- الصَّيْدِيَّةُ: داروخانه ۲- الْأَدْوِيَّةُ: داروها، مفرد: الدَّوَاءُ ۳- الْمِحْرَارُ: دماسنج ۴- الْقُطْنُ: پنبه ۵- مَرَهْمٌ: پماد ۶- الْجِلْدُ: پوست ۷- حَضْرَةَ الصَّيْدِيِّ: جناب داروخانه‌دار ۸- رَاجِعٌ: مراجعه کن (فعل أمر من باب مفاعلة)

^{۷۵} مُعَارَضَةٌ: مخالفت

کلمات تمارین برگرد

التَّمَرِينُ الْأَوَّلُ: أَيُّ فِعْلٍ مِنْ أَفْعَالٍ مُعْجَمِ الدَّرْسِ يُنَاسِبُ التَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةَ؟ ^{مفعول}

- ۱- شاهدَ وَجْهًا لَوْجِهِ. رو در رو دید. **كَلِمَةٌ** وَاجَهَةٌ: رو به رو شد
- ۲- ظَهَرَ وَ صَارَ وَاضِحًا. آشکار و روشن شد. **كَلِمَةٌ** تَبَيَّنَ: آشکار شد
- ۳- لَمْ يَنْجَحْ بَلْ حَسَرَ. موفق نشد بلکه زیان دید (ضرر کرد). **كَلِمَةٌ** فَشَلَّ: شکست خورد
- ۴- أَعْطَاهُ عَهْدًا وَ قَوْلًا بِأَنْ يَفْعَلَ شَيْئًا. به او قول داد که چیزی انجام بدهد. **كَلِمَةٌ** عَاهَدَ: پیمان بست
- ۵- قَرَّرَ أَنْ يَفْعَلَ مَا فَصَدَهُ مَعَ التَّأْخِيرِ. قرار گذاشت که آنچه را قصد کرده، با تاخیر انجام دهد. **كَلِمَةٌ** أَجَلَ = أَخَّرَ: به تاخیر انداخت

التَّمَرِينُ الثَّانِي: تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

- ۱- لَا تَعْتَرُوا^{۷۶} بِصَلَاتِهِمْ وَلَا بِصِيَامِهِمْ^{۷۷} ... وَلَكِنْ اخْتَبِرُوا^{۷۸} هُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَا الْإِيمَانَةِ^{۷۹}. الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ (فِعْلُ الْأَمْرِ وَ فِعْلُ النَّهْيِ)
فعل نهی حرف زائد برای تاکید نفی **فعل امر**
كَلِمَةٌ فَرِيبَ نَمَاز وَ رُزَه أَنهَا (مردم) را نخورید... بلکه آنها را هنگام راستگویی و امانتداری بیازمایید.
كَلِمَةٌ فِعْلُ الْأَمْرِ: اخْتَبِرُوا / فِعْلُ النَّهْيِ: لَا تَعْتَرُوا

- ۲- لَا تَسْتَشِرْ^{۸۰} الْكَذَّابَ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقْرَبُ^{۸۱} عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَ يَبْعُدُ^{۸۲} عَلَيْكَ الْقَرِيبَ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ^{۸۳} (اسم الْمُبَالِغَةِ)
فعل نهی
كَلِمَةٌ بِأَخْصِ دَرُوعِ مَشُورَتِ نَكْن، زِيْرَا كَهْ أَوْ مَانَدِ سَرَابِ اسْت، دُورَ رَا بَرِ تُو نَزْدِيكِ وَ نَزْدِيكِ رَا بَرِ تُو دُورِ مِي سَازَد.

(یعنی همواره در جهت مخالفت تو سیر می کند)

﴿اسْمُ الْمُبَالِغَةِ: الْكَذَّابُ (بر وزن الْمَعَالِ)

يُقْرَبُ ≠ يَبْعُدُ
الْبَعِيدُ ≠ الْقَرِيبُ
الصَّادِقُ ≠ الْكَاذِبُ

اسم موصول: آنچه

در نقش مفعول مضارع منفی

- ۳- يَبْلُغُ الصَّادِقُ بِصِدْقِهِ مَا لَا يَبْلُغُهُ الْكَاذِبُ بِاخْتِيَالِهِ^{۸۴}. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الْفَاعِلُ)
كَلِمَةٌ رَاسْتِگُو بَا رَاسْتِگُوبِي خُودِ مِي رَسَدِ بَهْ أَنچَهْ كَهْ دَرُوعِگُو بَا فَرِيكَارِي اَشْ بَهْ آنْ نَمِي رَسَدِ.
كَلِمَةٌ الْفَاعِلُ: الصَّادِقُ / الْكَاذِبُ نَكْتَه: فَاعِلُ: اسْمُ مَرْفُوعِ بَعْدِ از فِعْلِ اسْت وَ كُنْدَهْ كَارِ.

^{۷۶} لَا تَعْتَرُوا: فَرِيبَ نَخُورِيْدِ

^{۷۷} الصِّيَامُ: رُوزَه

^{۷۸} اخْتَبِرُوا: اَمْرٌ ، اخْتَبِرُوا: مَاضِي

^{۷۹} حَدِيثٌ كَامِلٌ: فَرِيبَ نَمَاز وَ رُوزَه أَنهَا (مردم) را نخورید، زيرا آدمي گاه چنان به نماز و روزه خو می کند که اگر آنها را ترک گوید، احساس ترس می کند، بلکه آنها را به راستگویی و امانتداری بیازمایید.

^{۸۰} لَا تَسْتَشِرْ: بَا ... مَشُورَتِ نَكْن - لَا تَسْتَشِرِ الْكَذَّابَ: كَسْرَهْ دَرِ آخِرِ فِعْلِ بَرَايِ رَفْعِ التَّقَايِ سَاكِنِيْنِ وَ سَهُولَتِ تَلْفِظِ اسْت.

^{۸۱} يُقْرَبُ: نَزْدِيكِ مِي سَازَد

^{۸۲} يَبْعُدُ: دُورِ مِي سَازَد

^{۸۳} قَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ (ع): «لَا تَسْتَشِرِ الْكَذَّابَ، فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يَقْرَبُ إِلَيْكَ الْبَعِيدَ، وَ يَبْعُدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ»

^{۸۴} الْإِخْتِيَالُ: فَرِيكَارِي

يَبْلُغُ الصَّادِقُ بِصِدْقِهِ مَا يَبْلُغُهُ الْكَاذِبُ بِاخْتِيَالِهِ. رَاسْتِگُو، بَا رَاسْتِگُوبِي خُودِ بَهْ هِمَانِ مِي رَسَدِ كَهْ دَرُوعِگُو بَا حِيْلَهْ گَرِي خُودِ (سَايْتِ شَهِيْدِ آوِيْنِي)

فعل نهی مخاطب = معادل امر منفی اسم موصول: آنچه

۴- لا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ بِهِ. أمير المؤمنين علي عليه السلام (فعل النهي)
 که هر آنچه را که شنیدی (اش) به مردم بازگو نکن. (هر چه را که شنیده ای با مردم در میان مگذار.)
 فعل النهي: لا تُحَدِّثُ
 نکته: لا بر سر مضارع وارد شده و آخر فعل را تغییر داده (ساکن کرده است) ولی بخاطر رفع التقای ساکنین کسره گرفته است.

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: عَيْنِ الْكَلِمَةِ الَّتِي لَا تُنَاسِبُ الْكَلِمَاتِ الْآخَرَى مَعَ بَيَانِ السَّبَبِ.

- | | | | |
|--|--|--|--|
| ۱- مقال (کلام) <input type="checkbox"/> | کلام (گفتار) <input type="checkbox"/> | قَوْل (سخن) <input type="checkbox"/> | إطار (تایر) <input checked="" type="checkbox"/> |
| ۲- کَلَّمَ (سخن گفت) <input type="checkbox"/> | حَدَّثَ (سخن گفت) <input type="checkbox"/> | كَمَّلَ (کامل کرد) <input checked="" type="checkbox"/> | تَكَلَّمَ (صحبت کرد) <input type="checkbox"/> |
| ۳- جَذَّوع (تنه‌ها) <input type="checkbox"/> | تَأَجَّلَ (به تاخیر انداختن) <input checked="" type="checkbox"/> | أَثْمَارَ (میوه‌ها) <input type="checkbox"/> | أَغْصَانِ (شاخه‌ها) <input type="checkbox"/> |
| ۴- يَغْرِسُ (می‌کارد) <input type="checkbox"/> | يَنْبُتُ (می‌روید) <input type="checkbox"/> | يَزْرَعُ (می‌کارد) <input type="checkbox"/> | يَخْفَى (خفه می‌کند) <input checked="" type="checkbox"/> |
| ۵- أَحْمَرَ (سرخ) <input type="checkbox"/> | أَسْوَدَ (سیاه) <input type="checkbox"/> | أَخْضَرَ (سبز) <input type="checkbox"/> | أَكْرَمَ (گرامی‌تر) <input checked="" type="checkbox"/> |

وزن أفعَلَ به معنی رنگ، اسم تفضیل نیست.
 تَكَلَّمَ: سخن گفتن، حرف زدن، صحبت کردن

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: تَرْجِمِ الْآيَاتِ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.
 تا + معادل مضارع التزامی

۱- ﴿... فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا...﴾ [الأعراف: ۸۷]
 صبر کنید تا خداوند میان ما داوری کند. (حکم کند)
 فعل الأمر: اصبروا

معادل مضارع اخباری که + معادل مضارع التزامی
 ۲- ﴿... يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ...﴾ [الفتح: ۱۵]
 می‌خواهند که کلام خداوند را عوض کنند.
 المضاف إليه: الله

معادل مضارع اخباری تا + معادل مضارع التزامی
 ۳- ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّيٰ ۙ عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...﴾ [الأحزاب: ۴۳، ۴۱] (الْجَارَّ وَ الْمَجْرُورَ)
 او کسی است که خود و فرشتگانش بر او درود فرستند تا [خداوند] شما را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی برآورد.
 الجارَّ و المجرور: عَلَيْكُمْ، مِنَ الظُّلُمَاتِ، إِلَى النُّورِ

لکي + لای نفی + معادل مضارع التزامی
 ۴- ﴿... لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلٰی مَا فَاتَكُمْ...﴾ [آل عمران: ۱۵۳]
 تا بر آنچه که دست داده‌اید، اندوهگین نشوید.
 الفاعل الماضي: فَاتَ

^{۸۵} يُصَلِّيٰ: درود می‌فرستد

^{۸۶} اوست کسی که با فرشتگان خود درود می‌فرستد تا شما را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی برآورد. (ترجمه فولادوند)

^{۸۷} لِكَيْلَا: لِكَيْ + لای نفی

^{۸۸} فَاتَ: از دست رفت؛ ما به معنی آنچه اسم موصول است.

خوشخو | عربی زبان قرآن (۲) پایه یازدهم مشترک

معادل مستقبل منفی تا + معادل مضارع التزامی معادل مضارع اخباری

(الْفِعْلَ الْمُضَارِعَ)

۵- ﴿لَنْ تَنَالُوا^{۸۹} الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...﴾ آل عمران: ۹۳

به نیکوکاری دست نخواهید یافت تا از آنچه دوست می دارید انفاق کنید.

﴿الْفِعْلَ الْمُضَارِعَ: لَنْ تَنَالُوا، حَتَّى تُنْفِقُوا، تُحِبُّونَ﴾

الْتَّمَرِينَ الْخَامِسُ: تَرْجِمَ الْجَمَلَ التَّالِيَةَ.

- ۱- اِجْلِسْ عَلَى الْكُرْسِيِّ: بر روی صندلی بنشین.
 ۲- تَجَلِسْ مَعَ زَمِيلِكَ: با همکلاس ات می نشینی.
 ۳- اِصْبِرْ لِكَي يَجْلِسَ: صبر کن تا بنشیند.
 ۴- جَالِسْ خَيْرَ النَّاسِ: با بهترین مردم همنشینی کن.
 ۵- لَا تَجْلِسُوا هُنَاكَ: آنجا ننشینید.
 ۶- لَنْ يَجْلِسَنَ هُنَا: اینجا نخواهند نشست.
 ۷- اُرِيدُ أَنْ اِجْلِسَ: می خواهم که بنشینم.
 ۸- رَجَعْنَا لِتَجْلِسَ: بازگشتیم تا بنشینیم.

خُطوط: خط

الْتَّمَرِينَ السَّادِسُ: اُكْتُبْ مُفْرَدَ الْجُمُوعِ التَّالِيَةَ.

- أدوية: دواء: دارو..... خُطَطُ: خُطَّة: نقشه.....
 أحياء: حي: زنده..... صعوبات: صعوبة: سختی.....
 أساتذة: أستاذ: استاد..... عيوب: عيب: کمبود، نقص.....
 أعمال: عمل: کار..... أسئلة: سؤال: پرسش.....
 إجابات: إجابة: پاسخ، دادن..... طلاب: طالب: دانشجو، دانش آموز أخلاق: خلق: خوی.....
 أفاضل: أفضل: برتر.....
 أصدقاء: صديق: دوست.....
 إخوان: أخ: برادر.....
 أسابيع: أسبوع: هفته.....
 خلق: خلق: خوی.....

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ برگرد

إِنِحَتْ عَنْ قِصَّةٍ قَصِيرَةٍ أَوْ أَحَادِيثَ حَوْلَ قُبْحِ الْكِذْبِ وَ عَاقِبَتِهِ السَّيِّئَةِ.



^{۸۹} لَنْ تَنَالُوا: دست نخواهید یافت

الدرس السادس برگرد

آنه ماري شيمل

تَعَلَّمُ كُلُّ لُغَةٍ فُتِحَتْ إِلَى عَالَمٍ جَدِيدٍ.

یادگیری هر زبانی، دریچه‌ای به سوی جهانی نوین است.

تُعَدُّ الدُّكْتُورَةُ «آنه ماري شيمل» مِنَ أَشْهُرِ ٩٠ الْمُسْتَشْرِقِينَ.

دكتور آنه ماری شیمیل از مشهورترین خاورشناسان به شمار می‌آید. (شمرده می‌شود)

معرف بالعلمية

هر چیزی

بود

معرف بالعلمية

وُلِدَتْ ٩١ فِي «أَلْمَانِيَا» وَ كَانَتْ مُنْذُ طُفُولَتِهَا مُشْتَاقَةً إِلَى كُلِّ مَا يَرْتَبِطُ بِالشَّرْقِ وَ مُعْجَبَةً بِإِيرَانَ. در آلمان متولد شد. و از زمان کودکی اش تشنه (مشتاق) هر چیزی بود که به خاور مربوط می‌شد و شیفته ایران بود.

بود

كَانَ عُمُرُهَا خَمْسَةَ عَشَرَ عَامًا حِينَ بَدَأَتْ بِدِرَاسَةِ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.

وقتی که شروع کرد به تحصیل زبان عربی، ۱۵ ساله بود. (عمر او پانزده سال بود)

حَصَلَتْ عَلَى شَهَادَةِ الدُّكْتُورَاهِ فِي الفَلْسَفَةِ وَ الدَّرَاسَاتِ الإِسْلَامِيَّةِ وَ هِيَ فِي التَّاسِعَةِ عَشْرَةَ مِنْ عُمُرِهَا؛ مَدْرِك دِكْتَرَايِ فِلْسَفَه وَ مَطَالَعَاتِ اِسْلَامِي رَا دَر حَالِي كَه ١٩ سَالَه بُوَد، بَه دِسْت أَوْرْدُ؛

معرف بالعلمية

تَعَلَّمَتِ اللُّغَةَ التُّرْكِيَّةَ وَ دَرَسَتْ فِي جَامِعَةِ أَنْقَرَةَ.

زبان ترکی را آموخت و در دانشگاه آنکارا تدریس کرد.

معرف بال

معرف بالعلمية

كَانَتْ شِيمِلُ تَدْعُو الْعَالَمَ الْعَرَبِيَّ الْمَسِيحِي لِفَهْمِ حَقَائِقِ الدِّينِ الإِسْلَامِيِّ وَ الإِطْلَاعِ عَلَيْهِ.

شیمیل دنیای مسیحی غرب را به فهم حقایق دین اسلامی و آگاهی نسبت به آن دعوت می‌کرد.

معرف بالعلمية

وَ هَذَا الْعَمَلُ رَفَعَ شَأْنَهَا فِي جَامِعَاتِ الدُّوَلِ الإِسْلَامِيَّةِ، فَحَصَلَتْ عَلَى دُكْتُورَاهِ فَخْرِيَّةٍ مِنْ جَامِعَاتِ السُّنْدِ وَ إِسْلَامْ أَبَادِ وَ بِيشَاوَرِ وَ قُونِيَّةِ وَ طَهْرَانَ.

و این کار جایگاه و مقامش را در دانشگاه‌های کشورهای اسلامی بالا برد، پس دکترای افتخاری از دانشگاه‌های سند، اسلام آباد، پیشاور، قونیه و تهران به دست آورد.

معرف بال

إِنَّهَا تَعَلَّمَتْ لُغَاتٍ كَثِيرَةً مِنْهَا الفَارْسِيَّةُ وَ الْعَرَبِيَّةُ وَ التُّرْكِيَّةُ وَ الإِنْجِلِيزِيَّةُ وَ الفَرَنْسِيَّةُ وَ الأُرْدِيَّةُ؛ وَ كَانَتْ تُلْقِي مُحَاضِرَاتٍ بِاللُّغَةِ الفَارْسِيَّةِ.

او زبان‌های بسیاری را آموخت؛ از جمله: فارسی، عربی، ترکی، انگلیسی، فرانسه و اردو؛ و به زبان فارسی سخنرانی می‌کرد.

بود

فَهِيَ كَانَتْ مِثَالًا لِهَذِهِ الْعِبَارَةِ: «الْإِنْسَانُ بِكُلِّ لِسَانٍ إِنْسَانٌ» أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ (عَلَيْهِ السَّلَام) ٩٢

پس او نمونه‌ای برای این عبارت بود: انسان با دانستن هر زبان جدیدی یک انسان [جدید] است.

معرف بالعلمية معرف بال

فاعل مفعول

الْفَتْ شِيمِلُ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ وَ مَقَالَةٍ مِنْهَا كِتَابٌ حَوْلَ شَخْصِيَّةِ جَلَالِ الدِّينِ البَلْخِيِّ.

٩٠ أشهر: مشهورترین، نامدارترین (اسم تفضیل، مفرد مذکر است) / أشهر، شهر: ماه‌ها (اسم، جمع مکسر مفرد شهر: ماه)

٩١ وُلِدَ: زایید (مضارع: يَلِدُ / مصدر: ولادة)

٩٢ كَلٌّ + اسم نكرة به معنای «هر» - لسان: نكرة است و ی نكرة می‌خواهد.

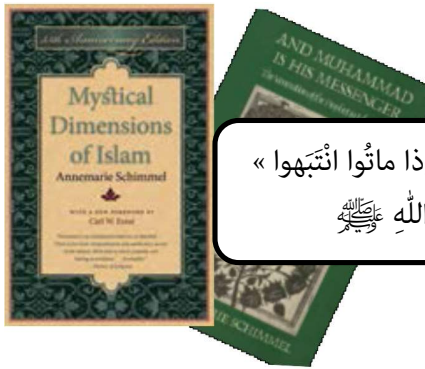
شیمیل بیش تر از ۱۰۰ کتاب و مقاله نوشت؛ از جمله کتابی پیرامون شخصیت جلال‌الدین بلخی (مولوی).

هِيَ كَانَتْ تُحِبُّ الْعَيْشَ فِي الشَّرْقِ، لِذَلِكَ دَرَسَتْ مُدَّةً طَوِيلَةً فِي **الْهِنْدِ وَبَاكِسْتَانِ** ^{معرف بالعلمية} وَ دَرَسَتْ كَذَلِكَ مَا يُقَارِبُ حَمْسَةً وَ عَشْرِينَ عَامًا فِي جَامِعَةِ **هَارْفَارْدِ** ^{معرف بالعلمية} او زندگی در شرق را دوست می‌داشت، به همین خاطر مدتی طولانی در هند و پاکستان تدریس کرد، و همچنین نزدیک به ۲۵ سال در دانشگاه هاروارد درس داد.

قَبْلَ وَفَاتِهَا أُوصِتْ شِيمِلُ زُمَلَاءَهَا أَنْ يُشْكَلُوا فَرِيقًا لِلْجَوَارِ الدِّينِيِّ وَ الثَّقَافِيِّ يَكُونُ هَدَفُهُ الْأَعْلَى «مَدَّ جُسُورِ الصَّدَاقَةِ وَ التَّفَاهُمِ بَيْنَ أُوْرُوبَا وَ الْعَالَمِ الْإِسْلَامِيِّ» وَ «الْإِتِّحَادَ بَيْنَ الْحَضَارَاتِ». شیمیل پیش از وفاتش به همکارانش وصیت کرد که تیمی را برای گفتگوی دینی و فرهنگی تشکیل دهند که هدف والایش «کشیدن پل‌های دوستی و تفاهم میان اروپا و جهان اسلامی» و «همبستگی بین تمدن‌ها» باشد.

أَشَارَتْ شِيمِلُ فِي إِحْدَى مُقَابَلَاتِهَا إِلَى الْأَدْعِيَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَ قَالَتْ: شیمیل در یکی از مصاحبه‌هایش به دعا‌های اسلامی اشاره کرد و گفت:

«أَنَا أَقْرَأُ الْأَدْعِيَةَ وَ الْأَحَادِيثَ الْإِسْلَامِيَّةَ بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ وَ لَا أُرَاجِعُ تَرْجَمَتَهَا». «من دعاها و حدیث‌های اسلامی را به زبان عربی می‌خوانم و به ترجمه (برگردان) آنها مراجعه نمی‌کنم.»



«الْأَنَسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»
رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

^{فعل مجهول نائب فاعل مشار إليه} هِيَ أَوْصَتْ أَنْ يُكْتَبَ هَذَا الْحَدِيثُ عَلَى قَبْرِهَا: او وصیت کرد که این حدیث روی قبرش نوشته شود:

^{فعل شرط جواب شرط} «الْأَنَسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا» رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مردم خفته‌اند و هرگاه بمرند، بیدار شوند.

المعجم برگرد

فَرَنْسِيَّةٌ : فرانسوی	حَصَلَ عَلَى : به دست آورد	أُرْدِيَّةٌ : زبان اردو
قَارِبٌ : نزدیک شد	(مضارع: يَحْضُلُ)	أَشَارَ : اشاره کرد (مضارع: يُشِيرُ)
مَا يُقَارِبُ : «نزدیک به»	حَضَارَةٌ : تمدن	أَلْقَى : انداخت (مضارع: يُلْقِي)
مُحَاصِرَةٌ : سخنرانی	دُكْتَوْرَاهُ : دکترا	كَانَتْ تُلْقِي مُحَاصِرَةً : سخنرانی می‌کرد
مَدَّ : کشید، گسترش داد	شَكَّلَ : تشکیل داد (مضارع: يُشَكِّلُ)	إِنْجِلِيزِيَّةٌ : انگلیسی
مُسْتَشْرِقٌ : خاورشناس	شَهَادَةٌ : مدرک	أَنْقَرَةٌ : آنکارا
مُعْجَبَةٌ بِ : شيفته (أَعْجَبَ، يُعْجِبُ)	عَدَّ : به شمار آورد، شمرد	أَوْصَى : سفارش کرد (مضارع: يُوصِي)
مُقَابَلَةٌ : مصاحبه	(مضارع: يَعُدُّ)	ثَقَافِيٌّ : فرهنگی
مُنْدٌ : از هنگام	فَخْرِيَّةٌ : افتخاری	«ثَقَافَةٌ: فرهنگ»

حول النص

أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- بِأَيِّ لُغَةٍ كَانَتْ شَيْمِلُ تَقْرَأُ الْأَدْعِيَةَ الْإِسْلَامِيَّةَ؟ به چه زبانی شیمیل دعاهاى اسلامی را می‌خواند؟
 كِه كَانَتْ شَيْمِلُ تَقْرَأُ الْأَدْعِيَةَ الْإِسْلَامِيَّةَ بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.
 شیمیل دعاهاى اسلامی را به زبان عربی می‌خواند.

۲- أَيُّ حَدِيثٍ كُتِبَ عَلَى قَبْرِ شَيْمِلِ؟ چه حدیثی روی قبر شیمیل نوشته شده است؟
 كِه كُتِبَ عَلَى قَبْرِ شَيْمِلِ هَذَا الْحَدِيثُ «الْأَنْسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهَوْا». رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
 روی قبر شیمیل این حدیث نوشته شده است: «مردم در خوابند پس وقتی همیزند بیدار می‌شوند.»

۳- كَمْ كِتَابًا وَ مَقَالَةً أَلَفَتْ شَيْمِلُ؟ شیمیل چند کتاب و مقاله گردآوری کرد؟
 كِه أَلَفَتْ شَيْمِلُ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ وَ مَقَالَةٍ.
 شیمیل بیش‌تر از ۱۰۰ کتاب و مقاله نوشت.

۴- بِمَاذَا أَوْصَتْ شَيْمِلُ زُمَلَاءَهَا؟ شیمیل دوستانش را به چه چیزی وصیت کرد؟
 كِه أَوْصَتْ شَيْمِلُ زُمَلَاءَهَا أَنْ يُشْكَلُوا قَرِيقًا لِلْجَوَارِ الدِّينِيِّ وَ الثَّقَافِيِّ.
 شیمیل دوستانش را وصیت کرد که گروهی را برای گفتگوی دینی و فرهنگی تشکیل دهند.

فعل ماضی مجهول نایب فاعل

۵- أَيْنَ وُلِدَتْ شَيْمِلُ؟ شیمیل کجا به دنیا آمد؟

كِه وُلِدَتْ فِي «أَلْمَانِيَا».

در آلمان متولد شد.

إِعْلَمُوا

تَرْجَمَةُ الْفِعْلِ الْمُضَارِعِ (۲)

ادوات جازمه + مضارع مجزوم

حروف «لَم، ل، لا» بر سر فعل مضارع می‌آیند و در معنای آن تغییر می‌دهند.

حرف «لَم» فعل مضارع را به «ماضی ساده منفی» یا «ماضی نقلی منفی» تبدیل می‌کند؛ مثال:

م + مضارع معادل ماضی ساده منفی یا ماضی نقلی منفی	{	لَمْ يَسْمَعُ: نشنید، نشنیده است	يَسْمَعُ: می‌شنود
		لَمْ تَذْهَبُوا: نرفتید، نرفته اید	تَذْهَبُونَ: می‌روید
		لَمْ تَكْتُبَنَّ: ننوشتید، ننوخته اید	تَكْتُبَنَّ: می‌نویسید

حرف «لِ» امر بر سر فعل مضارع به معنای «باید» است و چنین فعلی معادل «مضارع التزامی» در فارسی است؛

مثال:

لِ + مضارع باید + معادل مضارع التزامی	{	لِيَرْجِعْ: باید برگردیم	يَرْجِعُ: بر می‌گردیم
		لِيَعْلَمُوا: باید بدانند	يَعْلَمُونَ: می‌دانند

در کتاب عربی پایه نهم با حرف «لای نهی» بر سر مضارع (دوم شخص) آشنا شدید؛ مثال:

لا ی نهی مخاطب + مضارع فعل نهی معادل امر منفی	{	لَا تَيَأْسُ: ناامید نشو	تَيَأْسُ: ناامید می‌شوی
		لَا تُرْسِلُوا: نفرستید	تُرْسِلُونَ: می‌فرستید

خوشخو | عربی زبان قرآن (۲) پایه یازدهم مشترک

همین حرف « لای نهی » اگر بر سر سایر ساخت‌های فعل مضارع بیاید، به معنای «نباید» و معادل « مضارع التزامی » در فارسی است؛ مثال:
 یُسَافِرُونَ: سفر می کنند
 لا یُسَافِرُوا: نباید سفر کنند
 حروف « لَم ، ل ، لا » در انتهای فعل مضارع تغییراتی ایجاد می‌کنند. (به جز در ساخت‌هایی مانند یَفْعَلَنَّ و تَفْعَلَنَّ^{۹۳})
 نهی و نفی
 فعل های جمع مؤنث یکی است.

كَمْ اخْتَرْتَنَفْسَكَ: تَرْجِمِ الْآيَتَيْنِ وَالْحَدِيثَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ.

«إِنَّ» در اصل به شکل قید تاکید «قطعاً، مسلماً، راستی» ترجمه می‌شود ولی بعد از فعل امر و نهی، به معنای «که، زیرا» به کار رفته است. ترجمه به هر دو شکل صحیح است.

فعل نهی مخاطب
 ۱- ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ التَّوْبَةُ: ۴۰
 اندوه مدار که خداوند با ماست. (ترجمه فولادوند)

اسم نکره در عبارت منفی، حکم نفی شدید را دارد. لا یَغْیِّرُ ما یَقُومُ (آنچه از قومی را تغییر می‌دهد) را می‌گوییم: [حال] هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد

فعل مضارع منفی
 ۲- ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا یَغْیِّرُ ما یَقُومُ حَتَّىٰ یُغْیِّرُوا ما بَأْنَفْسِهِمْ﴾ الرَّعْدُ: ۱۱
 قطعاً خداوند [حال] هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان خودشان را تغییر بدهند.

فعل نهی فعل مضارع منفی
 ۳- لَا تَظْلَمْ کَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ وَ أَحْسِنْ کَمَا تُحِبُّ أَنْ یُحْسَنَ إِلَیْکَ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَیْهِ السَّلَامُ
 ستم مکن همانطور که دوست نمی‌داری مورد ستم واقع شوی (بر تو ستم رود) و نیکی کن همانطور که دوست داری به تو نیکی شود.

هـِ اعْلَمُوا ۲

چند نکته:

نکته (۱): فعل نهی همان فعل مضارع است.

نکته (۲): ترجمه فعلی مانند «لِیَعْلَمُوا» فقط در جمله و در متن امکان پذیر است؛ مثال:
 تَكَلَّمْتُ مَعَ أَصْدِقَائِی لِيَعْلَمُوا كَيْفَ يُمْكِنُ لَهُمْ أَنْ يَنْجَحُوا فِي بَرَامِجِهِمْ.
 کج با دوستانم سخن گفتم تا بدانند چگونه برایشان امکان دارد که در برنامه هایشان موفق شوند.

قَالَ الْمُدِيرُ: إِنَّ الْإِمْتِحَانَ تَسَاعِدُ الطُّلَابَ لِيَتَعَلَّمُوا دُرُوسَهُمْ فَلِيَعْلَمُوا ذَلِكَ وَ عَلَيهِمْ أَنْ لَا يَخَافُوا مِنْهَا.
 مدیر گفت: آزمون‌ها دانش آموزان را برای یادگیری درس‌هایشان کمک می‌کند و باید این را بدانند و بر آنان لازم است که از آن نترسند.

نکته (۳): حرف «لِ» بر سر ضمیرها به «لَ» تبدیل می‌شود؛ مثال:
 لَهُ، لَهَا، لَهُمْ، لِهِنَّ، لَهُمَا، لَكُ، لَكَ، لَكُمْ، لَكُنَّ، لَكُما، لَنَا.
 در «لی» این گونه نیست.

^{۹۳} آشنایی با این تغییرات، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست؛ اما خوب است بدانید این حروف (که حروف جازمه نام دارند)، نشانه انتهای

فعل های «يَفْعَلُ، تَفْعَلُ، أَفْعَلُ وَ تَفْعَلُ» را تغییر می دهند. ﴿... يَفْعَلُ ، ... تَفْعَلُ ، ... أَفْعَلُ و... تَفْعَلُ﴾ و حرف نون را در انتهای فعل های «يَفْعَلُونَ، يَفْعَلَانِ، تَفْعَلَانِ، تَفْعَلُونَ و تَفْعَلِينَ» حذف می‌کنند. این حروف در شکل ظاهر دو فعل جمع مؤنث «يَفْعَلَنَّ» و «تَفْعَلَنَّ» هیچ تغییری ایجاد نمی‌کنند.
^{۹۴} مکسور بودن همزه إِنَّ: اول جمله، بعد از فعل امر و نهی، بعد از مشتقات قال

نکته (۴): تاکنون با دو نوع حرف «لِ» آشنا شده‌اید، یکی بر سر اسم (ضمیر نیز اسم محسوب می‌شود) و دیگری بر سر فعل مضارع می‌آید؛ تشخیص معنای هر یک فقط داخل متن امکان دارد:

۱- لِ + اسم

- «لِ» به معنای «مالِ، از آن» مانند «لِمَنْ تِلْكَ الشَّرِيحَةُ؟»؛ یعنی «آن سیم کارت مالِ کیست؟»
 «لِ» به معنای «برای» مانند «اِشْتَرَيْتُ حَقِيبَةً لِلسَّفَرِ»؛ یعنی «چمدانی برای سفر خریدم».
 «لِ» به معنای «داشتن» مانند «لِي شَهَادَةٌ فِي الْحَاسِبِ»؛ یعنی «مدرک رایانه دارم».

۲- لِ + فعل

- «لِ» به معنای «باید» مانند «لِنَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»؛ یعنی «باید به خدا توکل کنیم».
 «لِ» به معنای «تا» مانند «دَهَبْتُ إِلَى الْمَتَجَرِّ لِأَشْتَرِيَ بَطَارِيَّةً لِجَوَالِي»؛ یعنی «به مغازه رفتم تا باتری تلفن همراهم بخرم».

حرف «لِ» پس از حرف‌هایی مانند «و، ف» معمولاً ساکن می‌شود؛ مثال:

فَ + لِ + يَعْمَلُ = فَلْيَعْمَلْ: پس باید انجام دهد.

که اِخْتَبَرْنَا نَفْسَكَ : تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ حَسَبَ الْقَوَاعِدِ.

- ۱- ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ الْفَاتِحَةُ: ۲ ستایش از آن خداوند پروردگار جهانیان است.
 ۲- بُعِثَ النَّبِيُّ ﷺ لِيَهْدِيَ النَّاسَ. پیامبر فرستاده شد تا مردم را هدایت کند.
 ۳- لِنَسْتَمِعَ إِلَى الْكَلَامِ الْحَقِّ. باید به سخن حق گوش دهیم.
 ۴- لِمَنْ هَذِهِ الْجَوَازَاتُ؟ این گذرنامه‌ها مال کیست؟

که التَّمَارِينُ برگرد

التَّمَرِينُ الْأَوَّلُ: ضَعْ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً مِنْ كَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ.

- ۱- كَانَتْ شَيْمِلُ مُنْذُ طُفُولَتِهَا مُشْتَاقَةً إِلَى كُلِّ مَا يَتَعَلَّقُ بِالشَّرْقِ وَ ... بِإِيرَانَ.
 مُعْجَبَةٌ : شیفته ← از زمان کودکی‌اش تشنه هر چیزی که به خاور مربوط می‌شد و شیفته ایران بود.
 ۲- الْدُكْتُورَاهُ ... هِيَ شَهَادَةٌ تُعْطَى لِشَخْصٍ تَقْدِيرًا لِجُهْدِهِ فِي مَجَالٍ مُعَيَّنٍ.
 الْفَخْرِيَّةُ : افتخاری ← دکترای افتخاری همان مدرکی است که برای تقدیر از تلاشش در زمینه مشخص داده می‌شود.

۳- إِنَّ ... ثَانِي أَكْبَرَ مَدِينَةٍ فِي تُرْكِيَا بَعْدَ إِسْطَنْبُولِ.

أَنْقَرَةَ : آنکارا ← بعد از استانبول آنکارا دومین شهر بزرگ در ترکیه است.

۴- الشَّعْبُ الْبَاكِسْتَانِي يَتَكَلَّمُ بِاللُّغَةِ ...

الأُرْدِيَّةُ : اردو ← مردم پاکستان به زبان اردو سخن می‌گویند.

۵- اللُّغَةُ الرَّسْمِيَّةُ فِي بَرِيطَانِيَا ...

إِنْجِلِيزِيَّةُ : انگلیسی ← زبان رسمی در بریتانیا انگلیسی است.

التَّمَرِينُ الثَّانِي: عَيْنِ الْكَلِمَةِ الَّتِي لَا تَنَاسِبُ الْكَلِمَاتِ الْأُخْرَى.

- ۱- الْأُسْبُوعُ: هفتة الشَّهْرُ: ماه الثَّقَافَةُ: فرهنگ الْكَلِمَةُ: سال
- ۲- الْأُرْدِيَّةُ: اردو الْإِنْجِلِيْزِيَّةُ: انگلیسی الْفَرَنْسِيَّةُ: فرانسه الْفَخْرِيَّةُ: افتخاری
- ۳- الْرِّمِيلُ: دوست الْقَمِيصُ: پیراهن الْصَّدِيقُ: دوست الْحَبِيبُ: دوست
- ۴- الْقَرْيَةُ: روستا الْمَدِيْنَةُ: شهر الْبِلَادُ: کشور الْنِيَامُ: خفتگان
- ۵- الشَّهَادَةُ: مدرک الْطُفُولَةُ: کودکی الْصَّغَرُ: کودکی الْكِبَرُ: بزرگسالی، کهنسالی
- ۶- الْقِطْعُ: گربه الرُّمَانُ: انار التَّفَاحُ: سیب الْعِنَبُ: انگور

التَّمَرِينُ الثَّلَاثُ: إِقْرَأِ الْآيَاتِ الثَّلَاثِيَّةَ، ثُمَّ انْتِخِبِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيْحَةَ.

لِ- امر + مضارع = باید + معادل مضارع التزامی

لام امر (لام جازمه) + مضارع: باید + مضارع التزامی
این لام با فعل غیر مخاطب به کار می رود.

۱- ﴿... عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ آل عمران: ۱۲۲

الف) مؤمنان تنها باید بر خدا توکل کنند.

ب) مؤمنان فقط به خدا توکل می کنند.

لَمْ + مضارع = معادل ماضی منفی

۲- ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لِمَ تُؤْمِنُونَ﴾ وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا ... ﴿ الْحُجُرَاتُ: ۱۴

بادیه نشینان گفتند: ...

الف) «ایمان می آوریم.» بگو: «ایمان می آورید؛ بلکه بگویید: در سلامت می مانیم.»

ب) «ایمان آوردیم.» بگو: «ایمان نیاورده اید؛ بلکه بگویید: اسلام آوردیم.»

لَمْ + مضارع = معادل ماضی منفی

۳- ﴿... أَوْ لِمَ يَعْلَمُونَ﴾ إِنَّ اللَّهَ يَنْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ ... ﴿ الزُّمَرُ: ۵۲

الف) آیا ندانسته اند که خدا روزی را برای هرکس بخاهد، می گستراند؟

ب) آیا نمی دانند که خدا روزی را برای هرکس بخاهد، فراوان می کند؟

لَمْ + مضارع = معادل ماضی منفی لَمْ یَكُنْ = ما کان

۴- ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ * لَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ سورة الإخلاق

بگو: او خداوند یکتاست، خدا بی نیاز است...

الف) ... نمی زاید و زاده نمی شود و کسی همانندش نیست.

ب) ... نزاده و زاده نشده و کسی برایش همتا نبوده است.

لِ- امر + مضارع = باید + معادل مضارع التزامی

۵- ﴿... فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * أَطْعَمَهُمْ * مِنْ جُوعٍ * وَ آمَنَهُمْ * مِنْ خَوْفٍ﴾ سورة قُرَيْشٍ

پس پروردگار این خانه را ...

الف) ... می پرستند؛ زیرا در گرسنگی خوراکشان داد و از ترس [دشمن] در امان نهاد.

ب) ... باید پرستند، همان که در گرسنگی خوراکشان داد و از ترس [دشمن] ایمنشان کرد.

۴- أَلْكَفُو: همتا

۳- وَكَلَّ: زایید (مضارع: يَكِلِدُ)

۲- الصَّمَدُ: بی نیاز

۱- أَسْلَمَ: اسلام آورد

۷- آمَنَ: ایمن کرد، ایمان آورد

۶- أَلْجُوعُ: گرسنگی

۵- أَطْعَمَ: خوراک داد

خوشخو | عربی زبان قرآن (۲) پایه یازدهم مشترک

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ : صَعُ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً.

- ۱- نُسَمَّى مَظَاهِرَ التَّقَدُّمِ فِي مِيَادِينِ الْعِلْمِ وَ الصَّنَاعَةِ وَ الْأَدَبِ ... مِهْرَجَانًا: جشن حَضَارَةً: تمدن
- نشانه‌های پیشرفت در عرصه‌های علم و صنعت و ادب تمدن است.
- ۲- ... أَسْتَاذُ الْجَامِعَةِ فِي حَدِيثِهِ إِلَى فَضَائِلِ آتِهِ مَارِي شِيمِل. أَشَارَ: اشاره کرد أَثَارَ: برانگیخت
- استاد دانشگاه در سخنرانی‌اش به فضیلت‌های آینه ماری شیمیل اشاره کرد.
- ۳- ... هِيَ الْقِيَمُ الْمُشْتَرَكَةُ بَيْنَ جَمَاعَةٍ مِنَ النَّاسِ. الشَّهَادَةُ: مدرک الثَّقَافَةُ: فرهنگ
- فرهنگ همان ارزش‌های مشترک میان جمعی از مردم است.
- ۴- أَلْقَى أَسْتَاذُ الْجَامِعَةِ ... حَوْلَ شِيمِل. مُحَاصِرَةٌ: سخنرانی مُسَجَّلًا: نویسنده
- استاد پیرامون شیمیل سخنرانی کرد.
- ۵- ... هُوَ الشَّخْصُ الَّذِي يَعْمَلُ مَعَكَ. الرَّمِيلُ: همکار الْمِضْيَافُ: مهمان دوست
- همکار همان کسی که با تو کار می‌کند.

التَّمْرِينُ الْخَامِسُ: اِنتَخِبِ الْجَوَابَ الصَّحِيحَ.

- ۱- عَلَيْكَ^{۹۵} بِالْمُحَاوَلَةِ، وَ ... فِي حَيَاتِكَ. أَنْ تَتَيَّسَّ كَيْ تَتَيَّسَّ لَا تَتَيَّسَّ
- تو باید تلاش کنی، و در زندگی‌ات ... که لا تَتَيَّسَّ: نا امید نباشی
 أَنْ تَتَيَّسَّ: که نا امید شوی / كَيْ تَتَيَّسَّ: تا نا امید شوی / لَا تَتَيَّسَّ: نا امید نباشی
- ۲- أَنَا ... فِي السَّنَتَيْنِ الْمَاضِيَتَيْنِ لَنْ أُسَافِرَ لَمْ أُسَافِرَ لِكَيْ أُسَافِرَ
- من در دو سال گذشته ... لم أُسَافِرَ: سفر نکردم
 لَنْ أُسَافِرَ: سفر نخواهم کرد / لَمْ أُسَافِرَ: سفر نکردم / لِكَيْ أُسَافِرَ: تا سفر کنم
- ۳- أُرِيدُ ... إِلَى سَوَاقِ الْحَقَائِبِ. أَنْ أَذْهَبَ لَمْ أَذْهَبَ إِنْ أَذْهَبَ
- می‌خواهم به بازار کیف‌ها (چمدان‌ها) ... أَنْ أَذْهَبَ: که بروم
 أَنْ أَذْهَبَ: که بروم / أَذْهَبَ: بروم / إِنْ أَذْهَبَ: اگر بروم
- ۴- هُوَ ... إِلَى الْمَلْعَبِ غَدًا لَنْ يَرْجِعَ مَا رَجَعَ لَمْ يَرْجِعَ
- او فردا به ورزشگاه ... لَنْ يَرْجِعَ: باز نخواهم گشت
 لَنْ يَرْجِعَ: باز نخواهم گشت / مَا رَجَعَ: برنگشت / لَمْ يَرْجِعَ: برنگشت
- ۵- مَنْ ... يَنْجَحُ فِي أَعْمَالِهِ. لَا يَجْتَهِدُ لَا يَجْتَهِدُ يَجْتَهِدُ
- هر کس ... در کارهایش موفق می‌شود. يَجْتَهِدُ: تلاش کند
 لَا يَجْتَهِدُ: تلاش نمی‌کند / لَا يَجْتَهِدُ: نباید تلاش کنی / يَجْتَهِدُ: تلاش کند

^{۹۵} در جمله «عَلَيْكَ بِالْمُحَاوَلَةِ»، عَلَيْكَ: اسم فعل منقول از جار و مجرور است و متعلق ندارد؛ بهرحال جار و مجرور، جار و مجرور است هر چند که از معنای خود خارج شده و معنای فعلی گرفته باشد.

خوشخو | عربی زبان قرآن (۲) پایه یازدهم مشترک

التَّمَرِينُ السَّادِسُ: عَيْنُ الْبَيْتِ الْفَارِسِيِّ الَّذِي يَرْتَبِطُ بِالْحَدِيثِ فِي الْمَعْنَى.

قليل ≠ كثير

۱- اَلْمُؤْمِنُ قَلِيلٌ الْكَلَامُ كَثِيرٌ الْعَمَلُ. اَلْإِمَامُ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
مومن کم حرف و پر کار است.

▲ الف) کم گوی و گزیده گوی چون در / تا ز اندک تو جهان شود پر (نظامی گنجوی)

العالم ≠ الجاهل
عَلَمٌ ≠ جُهَالٌ

۲- اَلْعَالَمُ بِإِلَّا عَمَلٍ كَالشَّجَرِ بِإِلَّا ثَمَرٍ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
دانای بدون عمل مانند درخت بدون میوه (بی ثمر) است.

▲ ب) علم کز اعمال نشان نیست / کالبدی دارد و جانش نیست (امیر خسرو دهلوی)

الفرائض: مفرده فریضة (واجب دینی)

۳- أَمْرِي رَبِّي مُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِأَدَاءِ الْفَرَائِضِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

پروردگارم مرا به مدارا کردن با مردم امر کرد همانطور که مرا به انجام واجبات امر کرده بود.

▲ ه) آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است / با دوستان مروت با دشمنان مدارا (حافظ)

عداوة ≠ صداقة

۴- عَدَاوَةُ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ صَدَاقَةِ الْجَاهِلِ. اَلْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
دشمنی عاقل بهتر از دوستی نادان است.

▲ و) دشمن دانا که غم جان بود / بهتر از آن دوست که نادان بود (نظامی گنجوی)

لَكَ ≠ عَلَيْكَ

۵- اَلدَّهْرُ يَوْمَانِ؛ يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ. اَلْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

روزگار دو روز است؛ روزی به نفع تو و روزی به ضرر توست.

▲ د) روزگارست آن که که عزت دهد که خوار دارد/ چرخ بازیگر ازین بازیچه ها بسیار دارد (قائم مقام فراهانی)

۶- خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
بهترین کارها، میانه‌ترین آنهاست.

▲ ج) اندازه نگه دار که اندازه نکوست / هم لایق دشمن است و هم لایق دوست (سعدی)

التَّمَرِينُ السَّابِعُ: ضَعُ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً مِنَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ: «كَلِمَتَانِ زَائِدَتَانِ»
(أَنْقَرَةَ / الْإِنْجِلِيزِيَّةَ / الْحَضَارَةَ / فَخْرِيَّةَ / مُنْدُ / الْمُسْتَشْرِقَ / مُحَاضِرَةً / شَهَادَاتِ)

۱- ما رَأَيْتُ جِرَانِي مُنْدُ يَوْمَ الْخَمِيسِ.

همسایگانم را از روز پنج‌شنبه ندیدم.

۲- تَتَعَلَّمُ اللُّغَةَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ مِنَ الصَّفِّ السَّابِعِ.

زبان انگلیسی را از کلاس هفتم یاد می‌گیریم.

۳- أَلْفَى الْأُسْتَاذُ مُحَاضِرَةً تَقَافِيَّةَ أَمَامَ الطُّلَابِ.

استاد در برابر دانشجویان سخنرانی فرهنگی ایراد کرد.

۴- كَانَتْ الْحَضَارَةُ السُّومَرِيَّةُ فِي جَنُوبِ الْعِرَاقِ.

تمدن سومر در جنوب عراق بود.

۵- اَلدُّكْتُورَاهُ مِنْ أَعْلَى شَهَادَاتِ التَّخَّصُّصِ فِي الْجَامِعَاتِ.

دکتر از بالاترین مدارک تخصص در دانشگاه‌هاست.

۶- إِنَّ الْمُسْتَشْرِقَ عَالِمٌ مِنَ الدُّوَلِ الْعَرَبِيَّةِ عَارِفٌ بِالثَّقَافَةِ الشَّرْقِيَّةِ.

خاورشناس، دانشمندی از کشورهای غربی و آشنا با فرهنگ شرق است.

در زبان فارسی خبر اول و دوم را با حرف «و»
به هم ربط می‌دهیم.

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ

پرگرد

اَكْتُبْ عَنْ أَحَدِ هَؤُلَاءِ الْمُسْتَشْرِقِينَ الَّذِينَ خَدَمُوا اللُّغَةَ الْفَارْسِيَّةَ أَوِ الْعَرَبِيَّةَ.



هانری کوربین (هنری کوربین)
Henry Corbin



رینولد نیکلسون
Reynold Alleyne Nicholson



یوهان گوته
Johann
Wolfgang von Goethe



ولادیمیر مینورسکی
Vladimir Minorski



توشی هیکو ایزوتسو
Toshihiko Izutsu



إدوارد براون
Edward Granville Browne

* «یوهان گوته» هوَ أَحَدُ أَشْهَرِ أَدْبَاءِ أَلْمَانِيَا، وَ الَّذِي تَرَكَ إِرْثًا أَدْبِيًّا وَ ثَقَافِيًّا عَظِيمًا لِلْمَكْتَبَةِ الْعَالَمِيَّةِ .
«یوهان گوته» یکی از مشهورترین ادیبان آلمانی است، و کسی است که میراث ادبی و فرهنگی بزرگی برای کتابخانه جهانی گذاشت.

* «رینولد نیکلسون» هوَ مُسْتَشْرِقٌ إنْجِلِيزِيٌّ. حَبِيرٌ فِي التَّصَوُّفِ وَ الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ، وَ يُعْتَبَرُ مِنْ أَفْضَلِ الْمُتَرْجِمِينَ لِأَشْعَارِ جَلَالِ الدِّينِ الرَّومِيِّ.
«رینولد نیکلسون» همان خاورشناس انگلیسی است. آگاه در زمینه تصوف و ادبیات است و از بهترین مترجمان اشعار جلال الدین رومی به شمار می‌رود.

* «هنری کوربین» فَيْلسُوفٌ وَ مُسْتَشْرِقٌ فَرَنْسِيٌّ اِهْتَمَّ بِدِرَاسَةِ الْإِسْلَامِ. أَسَّسَ فِي فَرَنْسَا فِسْمًا لِتَارِيخِ إِيرَانَ.
«هنری کوربین» فیلسوف و خاورشناس فرانسوی است که به تحصیل در زمینه اسلام اهتمام ورزید. در فرانسه مرکزی را برای تاریخ ایران تاسیس کرد.

* «إدوارد براون» مُسْتَشْرِقٌ إنْجِلِيزِيٌّ نَالَ شُهْرَةً وَاسِعَةً فِي الدِّرَاسَاتِ الشَّرْقِيَّةِ وَ كَانَ يَعْرِفُ الْفَارْسِيَّةَ وَ الْعَرَبِيَّةَ جَيِّدًا.
«إدوارد براون» خاورشناس انگلیسی است که به شهرت زیادی در زمینه مطالعات شرقی دست یافت و فارسی و عربی را خوب، می‌دانست.

* «توشی هیکو ایزوتسو» أَوَّلُ مَنْ تَرَجَمَ الْقُرْآنَ إِلَى اللُّغَةِ الْيَابَانِيَّةِ. وَ كَانَ يَعْرِفُ ثَلَاثِينَ لُغَةً مِنْهَا الْفَارْسِيَّةَ وَ الْعَرَبِيَّةَ.
«توشی هیکو ایزوتسو» اولین کسی است که قرآن را به زبان ژاپنی ترجمه کرد و ۳۰ زبان از جمله فارسی و عربی می‌دانست.

* «فلادیمیر مینورسکی» مُسْتَشْرِقٌ رُوسِيٌّ. أَسْتَاذٌ فِي دِرَاسَةِ الْفَارْسِيَّةِ وَ الْكُرْدِيَّةِ.^{۹۶}
«فلادیمیر مینورسکی» خاورشناس روسی است. در مطالعات فارسی و کردی استاد است.

^{۹۶} ترجمه این متن، از اهداف کتاب درسی نیست.

الدرس السابع برگرد

تأثير اللغة الفارسية على اللغة العربية
اثرگذاری زبان فارسی بر زبان عربی

﴿ الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ﴾ الرَّحْمَنُ: تا ۴

خدای بخشاینده، قرآن را آموزش داد، انسان را آفرید، سخن گفتن را به او آموخت.



برنامه	البرنامج
اندازه	الهندسة
چراغ	السراج
پرديس	الفردوس
پيروز	الفيروز
گوهر	الجوهر
گندی	الجندي
کندک	الخندي

المفردات الفارسية دخلت اللغة العربية منذ العصر الجاهلي، فقد نقلت إلى العربية ألفاظ فارسية كثيرة بسبب التجارة و دخول الإيرانيين في العراق و اليمن،
واژگان فارسی از دوره جاهلی وارد زبان عربی شدند، الفاظ فارسی بسیاری به دلیل بازرگانی و ورود ایرانیان به عراق و یمن به [زبان] عربی منتقل شد.

و كانت تلك المفردات ترتبط⁹⁷ ببعض البضائع التي ما كانت عند العرب كالمسك و الدياتج و آن واژگان در ارتباط با کالاهایی بود که نزد عرب نبود؛ مانند مشک و ابریشم (و آن واژگان به برخی کالاها مربوط می‌شد که عرب نداشت)

و اشتد النقل من الفارسية إلى العربية بعد انضمام إيران إلى الدولة الإسلامية.
و انتقال از فارسی به عربی بعد از پیوستن ایران به دولت اسلامی شدت یافت.

و في العصر العباسي ازداد نفوذ اللغة الفارسية حين شارك الإيرانيون في قيام الدولة العباسية على يد أمثال أبي مسلم الخراساني و آل برمك.
در دوره عباسی هنگامی که ایرانیان در برپایی دولت عباسی به دست امثال ابو مسلم خراسانی و آل برمک (خاندان برمک) شرکت کردند، نفوذ زبان فارسی افزایش یافت.

و كان لابن المقفع دور عظيم في هذا التأثير، فقد نقل عدداً من الكتب الفارسية إلى العربية، مثل كلیله و دمنه.
و ابن مقفع نقش بزرگی در این اثرگذاری داشت، [او] تعدادی از کتاب‌های فارسی را مانند کلیله و دمنه به عربی برگرداند (ترجمه کرد).

⁹⁷ إرتبط: ارتباط داشت، مضارع: يرتبط / امر: ارتبط / مصدر: إرتبط

دارد

و [الفیروزآبادی] مُعْجَمٌ مَشْهُورٌ بِاسْمِ الْقَامُوسِ **يُضَمُّ مُفْرَدَاتٍ كَثِيرَةً بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.**
و فیروزآبادی لغت‌نامه مشهوری به نام "القاموس" دارد که واژگان بسیاری از زبان عربی را در بردارد. (شامل می‌شود)

جمله وصفیه

و قَدْ بَيَّنَّ عُلَمَاءُ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ وَ الْفَارِسِيَّةِ اَبْعَادَ هَذَا التَّأثيرِ فِي دِرَاسَاتِهِمْ، فَقَدْ اَلَّفَ الدُّكْتُورُ التُّونْجِيُّ كِتَاباً **يُضَمُّ الْكَلِمَاتِ الْفَارِسِيَّةِ الْمُعْرَبَةَ سَمَاهُ «مُعْجَم»** ^{۹۸} الْمُعْرَبَاتِ الْفَارِسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ». و دانشمندان زبان عربی و فارسی ابعاد (جنبه‌های) این اثرگذاری را در پژوهش‌های خود آشکار ساخته‌اند (توضیح داده‌اند)، پس دکتر التونجی کتابی گردآوری کرد که کلمات فارسی عربی شده را در بر می‌گرفت [و] آن را «مُعْجَم الْمُعْرَبَاتِ الْفَارِسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ». (= لغت‌نامه عربی شده‌های فارسی در زبان عربی) نامگذاری کرد.

حال

أَمَّا الْكَلِمَاتُ الْفَارِسِيَّةُ الَّتِي دَخَلَتْ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ فَقَدْ تَغَيَّرَتْ أَصْوَاتُهَا وَ أَوْزَانُهَا، وَ نَطَقَهَا الْعَرَبُ وَفَقاً لِأَلْسِنَتِهِمْ، فَقَدْ بَدَّلُوا الْحُرُوفَ الْفَارِسِيَّةَ «گ، چ، پ، ژ» الَّتِي لَا تَوْجَدُ فِي لُغَتِهِمْ إِلَى حُرُوفٍ قَرِيبَةٍ مِنْ مَخَارِجِهَا؛ مِثْلُ:

پَرْدِيس ← فِرْدَوْس، مِهْرگان ← مِهْرَجَان، چَادْرَشَب ← شَرَشَف و ...

اما صدا و وزن آن واژه‌های فارسی که وارد زبان عربی شد، دگرگون شد و عرب‌ها آن را مطابق زبان خودشان تلفظ کردند (بر زبان آوردند) پس حروف فارسی «گ، چ، پ، ژ» را که در زبانشان پیدا نمی‌شود (نبود) به حروفی نزدیک به مخارجشان تبدیل کردند؛ مانند: پَرْدِيس ← فِرْدَوْس، مِهْرگان ← مِهْرَجَان، چَادْرَشَب ← شَرَشَف و ...

وَ اشْتَقُّوا مِنْهَا كَلِمَاتٍ أُخْرَى، مِثْلُ «يَكْنِزُونَ» فِي آيَةِ ﴿... يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ ...﴾ مِنْ كَلِمَةِ «گنج» الْفَارِسِيَّةِ. ^{۹۹}
و از آن کلمات دیگری را برگرفتند، مانند «يَكْنِزُونَ» در آیه ﴿... يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ ...﴾ از کلمه فارسی «گنج».
{ و طلا و نقره انباشته می‌کنند... }-

جمله وصفیه

عَلَيْنَا أَنْ نَعْلَمَ أَنَّ تَبَادُلَ الْمُفْرَدَاتِ بَيْنَ اللُّغَاتِ فِي الْعَالَمِ أَمْرٌ طَبِيعِيٌّ **يَجْعَلُهَا غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ، وَ لَانَسْتَطِيعُ أَنْ نَجِدَ لُغَةً بِدُونِ كَلِمَاتٍ دَخِيلَةٍ؛**
ما باید بدانیم که تبادل واژگان میان زبان‌های جهان، امری طبیعی است که آنها را در اسلوب و بیان (شیوه و گفتار) غنی می‌سازد، و نمی‌توانیم زبانی را بدون کلمات دخیل (وارد شده) پیدا کنیم؛

بود

كَانَ تَأثيرُ اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ عَلَى اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ قَبْلَ الْإِسْلَامِ أَكْثَرَ مِنْ تَأثيرِهَا بَعْدَ الْإِسْلَامِ، وَ أَمَّا بَعْدَ ظُهُورِ الْإِسْلَامِ فَقَدْ اِزْدَادَتِ الْمُفْرَدَاتُ الْعَرَبِيَّةُ فِي اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ بِسَبَبِ الْعَامِلِ الدِّينِيِّ.
اثرگذاری زبان فارسی بر زبان عربی پیش از اسلام بیش‌تر از تأثیر آن در پس از اسلام بوده است، و اما پس از پیدایش اسلام، واژگان عربی در زبان فارسی به دلیل عامل دینی افزایش یافت (بیشتر شد).



^{۹۸} لغت‌نامه، قاموس / فرهنگ‌نامه / حروف الْمُعْجَم: حروف هجاء، حروف الفبائی

^{۹۹} سوره توبه: ۴، يَكْنِزُونَ «از ماده «کنز» به معنای گنج است، ترجمه فولادوند: طلا و نقره را گنجینه و ذخیره می‌کنند.

المعجم برگرد

مُفْرَدَات : واژگان	تَغَيَّرَ : دگرگون شد	إِزْدَادٌ : افزایش یافت (فعل ماضٍ من باب افتعال)
مِسْك : مُشْك	(مضارع: يَتَغَيَّرُ) من باب تَفَعَّل	(مضارع: يَزْدَادُ)
نَطَقَ : بر زبان آورد (مضارع: يَنْطِقُ)	دَخِيل : وارد شده	إِشْتَدَّ : شدت گرفت
نَقَلَ : منتقل کرد (مضارع: يَنْقُلُ)	دِيْبَاج : ابریشم	(مضارع: يَشْتَدُّ)
وَفَقَّأَ لـ : بر اساس	شَارَكَ : شرکت کرد	إِشْتَقَّ : برگرفت (مضارع: يَشْتَقُّ) من باب افتعال
يَضُمُّ : در برمی گیرد (ماضی: ضَمَّ)	(مضارع: يُشَارِكُ) من باب مفاعلة	إِنْضَمَّ : پیوستن (انضَمَّ، يَنْضُمُ) من باب انفعال
*الأصل: ریشه، خاستگاه، اصل، بنیاد، منشأ	مُعَرَّبٌ : عربی شده	بَيَّنَّ : آشکار کرد (مضارع: يُبَيِّنُ) من باب تفعیل

حول النص برگرد

أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ مُسْتَعِينًا بِالنَّصِّ.

۱- لماذا ازدادت المفردات العربية في اللغة الفارسية بعد ظهور الإسلام؟
چرا واژگان عربی در زبان فارسی پس از پیدایش اسلام افزایش یافت؟

کھ قد ازدادت المفردات العربية في اللغة الفارسية بسبب العامل الديني.
واژگان عربی در زبان فارسی پس از پیدایش اسلام به دلیل عامل دینی افزایش یافت.

۲- من هو مؤلف «معجم المعربات الفارسية في اللغة العربية»؟
گردآورنده « لغت نامه معربات فارسی در زبان عربی » چه کسی است؟

کھ الدكتور التونجي هو مؤلف «معجم المعربات الفارسية في اللغة العربية».
دکتر التونجی گردآورنده « لغت نامه معربات فارسی در زبان عربی » است.

۳- متى دخلت المفردات الفارسية في اللغة العربية؟
کی (چه وقت) واژگان فارسی در زبان عربی وارد شدند؟

کھ المفردات الفارسية دخلت اللغة العربية منذ العصر الجاهلي.
واژگان فارسی از دوره جاهلی در زبان عربی وارد شدند.

۴- أي شيء يجعل اللغة غنية في الأسلوب و البيان؟
چه چیزی زبان را در شیوه و گفتار غنی می سازد؟

کھ تبادل المفردات بين اللغات في العالم يجعل اللغة غنية في الأسلوب و البيان.
تبادل واژگان میان زبان های جهان، زبان را در اسلوب و بیان (شیوه و گفتار) غنی می سازد.

۵- متى ازداد نفوذ اللغة الفارسية في اللغة العربية؟

کی (چه وقت) نفوذ زبان فارسی در زبان عربی افزایش یافت؟

کھ في العصر العباسي ازداد نفوذ اللغة الفارسية في اللغة العربية.
در دوره عباسی نفوذ زبان فارسی در زبان عربی افزایش یافت.

۶- ما هو الأصل * الفارسي لكلمة «كنز»؟ ریشه فارسی کلمه «کنز» چیست؟

کھ أصلها الفارسي هو «كنج». ریشه فارسی آن همان «کنج» است.

بِرْگِردِ اِعْلَمُوا

مَعَانِي الْأَفْعَالِ النَّاقِصَةِ

فعل های پرکاربرد «كَانَ، صَارَ، لَيْسَ وَ أَصْبَحَ» افعال ناقصه نام دارند.

★ **كَانَ** چند معنا دارد:

سه شکل ماضی مضارع و امر را دارد:
كان يكون كُنْ

۱- به معنای «بود»؛ مثال: كَانَ الْبَابُ مُغْلَقًا. در بسته بود.

۲- به معنای «است»؛ مثال: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَفْوٌ رَحِيمٌ﴾ الْأَحْزَاب: ۲۴

بی گمان خدا آمرزنده و مهربان است.

۳- كَانَ به عنوان «فعل کمکی سازنده معادل ماضی استمراری»؛ مثال: كانوا يَسْمَعُونَ: می شنیدند.

۴- كَانَ به عنوان «فعل کمکی سازنده معادل ماضی بعید»؛ مثال: «كَانَ الطَّالِبُ سَمِعَ» و «كَانَ الطَّالِبُ قَدْ سَمِعَ» به این معناست: «دانش آموز شنیده بود».

۵- «كَانَ» بر سر «لِ» و «عِنْدَ» معادل فارسی «داشت» است؛ مثال:

كَانَ لِي خَاتَمٌ فَضِيَّةٌ. انگشتر نقره داشتم. كَانَ عِنْدِي سَرِيرٌ حَشْبِيُّ. تختی چوبی داشتم.

مضارع كَانَ «يَكُونُ» به معنای «می باشد» و امر آن «كُنْ» به معنای «باش» است.

★ **صَارَ وَ أَصْبَحَ** به معنای «شد» هستند. مضارع صَارَ «يَصِيرُ» و مضارع أَصْبَحَ «يُصْبِحُ» است؛ مثال:

شکل ماضی مضارع و امر دارد:
صار يصير صِرْ
أصبح يُصبح من باب إفعال

﴿... أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً﴾ الْحَجَّ: ۶۳

از آسمان، آبی را فرو فرستاد و زمین سرسبز می شود.

نَظَّفَ^{۱۰۲} الطُّلَّابُ مَدْرَسَتَهُمْ، فَصَارَتِ الْمَدْرَسَةُ نَظِيفَةً.

دانش آموزان مدرسه شان را تمیز کردند و مدرسه تمیز شد.

لیس: مضارع و امر ندارد.
فعل ماضی است با مفهوم حال (نیست)

★ **لَيْسَ** یعنی «نیست»؛ مثال:

﴿... يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ﴾ آل عمران: ۱۶۷

با دهان هایشان چیزی را می گویند که در دل هایشان نیست و خدا به آنچه پنهان می کنند دانایتر است.

كَمْ إِخْتَرِ نَفْسَكَ: تَرْجِمْ هَذِهِ الْآيَاتِ.

فعل کمکی (معین) و معادل ماضی استمراری

۱- ﴿وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ﴾ مريم: ۵۵

خانواده خود را به نماز و زکات امر می کرد.

امری ثابت و همیشگی = است (مورد سوال است) یا سوال می شود.

۲- ﴿أَوْفُوا^{۱۰۳} بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾ الْإِسْرَاء: ۳۴

به عهد و پیمان وفا کنید زیرا از عهد و پیمان سوال می شود.

فعل ناقص به معنای «نیست»

۳- ﴿... يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ الْفَتْح: ۱۱

چیزی که بر دل هایشان نیست، بر زبان هایشان می گویند.

^{۱۰۰} كان: هرگاه بر امری ثابت و همیشگی مانند قانونی علمی دلالت کند، «است» معنا می کنیم. اگر جواب شرط واقع شود، میتوان به زمان «حال» است می باشد» معنا کرد.

^{۱۰۱} الْمُخْضَرَّةُ: سرسبز اسم مفعول از فعل ثلاثی مزید، ماضی آن «إخْضَرَ»، مضارع آن «يخْضَرُ» و مصدرش می شود: «إخْضَرَار»

^{۱۰۲} نَظَّفَ: تمیز کرد

^{۱۰۳} أَوْفُوا: وفا کنید / املائی صحیح کلمه «مسئول» در عربی به این شکل است: «مَسْئُول»

خوشخو | عربی زبان قرآن (۲) پایه یازدهم مشترک

۴- ﴿... أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ﴾ الأَنْعَام: ۵۳
آیا خدا به [احوال] سپاسگزاران دانایتر نیست؟

فعل ناقص به معنای «نیست»
بأعلم: خبر لیس (جار و مجرور) حرف باء زائد است و ترجمه نمی‌شود.

۵- ﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلِّسَاتِينَ﴾ يُونُسُ: ۷
قطعاً در [سرگذشت] یوسف و برادرانش نشانه‌هایی برای پرسشگران است.

لقد كان: بوده است ✓
یا امری ثابت و همیشگی حساب کنیم
= لقد كان: است ✓

۶- ﴿وَأَذْكُرُوا لِلَّهِ عَلَيْهِمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾ آلِ عِمْرَانَ: ۱۰۳
نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید. (ترجمه فولادوند)

در گروه‌های دو نفره شبیه گفت‌وگوی زیر را در کلاس اجرا کنید.

جواز برگرد (مَعَ الطَّبِيبِ)

الْمَرِيضُ	الطَّبِيبُ
أَشْعُرُ بِالْأَلَمِ فِي صَدْرِي، وَ عِنْدِي صُدَاعٌ. در سینه‌ام احساس درد می‌کنم و سردرد دارم.	مَا بِكَ؟ تو را چه می‌شود؟
مَا عِنْدِي صَغَطُ الدَّمِّ وَ لَا مَرَضُ السُّكَّرِ. فشار خون و بیماری قند ندارم.	أَ صَغَطُ الدَّمِّ عِنْدَكَ أَمْ مَرَضُ السُّكَّرِ؟ آیا فشار خون داری یا بیماری قند؟
بَعْدَ الْفَحْصِ يَقُولُ الطَّبِيبُ: پزشک بعد از معاینه می‌گوید:	
مَاذَا تَكْتُبُ لِي، يَا حَضْرَةَ الطَّبِيبِ؟ ای جناب پزشک، برایم چه می‌نویسی؟	أَنْتَ مُصَابٌ بِزُكَامٍ ۲، وَ عِنْدَكَ حُمَّى شَدِيدَةٌ ۴. أَكْتُبُ لَكَ وَصْفَةً. تو دچار سرماخوردگی شده‌ای (سرما خوردی)، و تب شدیدی داری. برایت نسخه‌ای می‌نویسم.
مِنْ أَيْنَ اسْتَلِمَ الْأَدْوِيَةَ؟ داروها را از کجا بگیرم (دریافت کنم)؟	أَكْتُبُ لَكَ الشَّرَابَ وَ الْجُبُوبَ الْمُسَكِّنَةَ. برایت شربت و قرص‌های مسکن می‌نویسم.
شُكْرًا جَزِيلًا. خیلی ممنون	اسْتَلِمَ ۱۰۶ الْأَدْوِيَةَ فِي الصِّيدَلِيَّةِ الَّتِي فِي نِهَائِهِ مَمَرٌ الْمُسْتَوْصَفِ. داروها را از داروخانه‌ای که در انتهای راهروی درمانگاه است، بگیر (دریافت کن)
إِنْ شَاءَ اللَّهُ. اگر خدا بخواهد.	تَتَحَسَّنُ ۵ حَالُكَ. حالت خوب می‌شود.
فِي أَمَانِ اللَّهِ. خداحافظ.	مَعَ السَّلَامَةِ. به سلامت.

۱- الأَلَمُ: درد ۲- المَصَابُ: دچار ۳- الزُّكَامُ: سرماخوردگی شدید ۴- الحُمَّى: تب ۵- تتَحَسَّنُ: خوب می‌شود

۱۰۴ آیات: نشانه‌ها

۱۰۵ أَلَّفَ: همدل کرد، پیوست

۱۰۶ كَسْرُهُ آخِرُ كَلِمَةٍ اسْتَلِمَ بِخَاطِرِ رَفْعِ التَّقَايِ سَاكِنِينَ هَسْتِ. اسْتَلِمَ (فَعَلَ امْر) + الْأَدْوِيَةَ = اسْتَلِمَ الْأَدْوِيَةَ

کتاب التمارین برگرد

التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: عَيْنُ الْجُمْلَةِ الصَّحِيحَةِ وَ غَيْرَ الصَّحِيحَةِ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ.

۱- أَلْمَسْكَ عِطْرًا يَتَّخِذُ مِنْ نَوْعٍ مِنَ الْغَزْلَانِ^{١٠٧}.
مشک، عطری است که از نوعی از آهوان گرفته می‌شود.

۲- أَلشَّرَشْفُ قِطْعَةٌ فُمَاشٍ تَوْضَعُ عَلَى السَّرِيرِ.
ملافه، تکه پارچه‌ای که روی تخت گذاشته می‌شود.

۳- أَلْعَرَبُ يَنْطِقُونَ أَلْكَلِمَاتِ الدَّخِيلَةِ طَبَقَ أَصْلِهَا.
عربها کلمه‌های وارد شده را طبق ریشه آن به زبان می‌آورند.

۴- فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ مِثَالُ أَلْكَلِمَاتِ الْمُعْرَبَةِ ذَاتُ الْأَصُولِ الْفَارِسِيَّةِ.
در زبان عربی، صدها کلمه عربی شده دارای ریشه‌های فارسی وجود دارد.

۵- أَلْفُ الدُّكْتُورِ التُّونَجِيِّ كِتَابًا يَضُمُّ أَلْكَلِمَاتِ التُّرْكِيَّةِ الْمُعْرَبَةَ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.
دکتر التونجی کتابی گردآوری کرد که کلمات ترکی عربی شده در زبان عربی در بر می‌گرفت.

التَّمْرِينُ الثَّانِي: عَيْنُ الْعِبَارَةِ الْفَارِسِيَّةِ الْمُنَاسِبَةِ لِلْعِبَارَةِ الْعَرَبِيَّةِ.

- ۱- تَجْرِي الرِّيحُ بِمَا لَا تَشْتَهِي^{١٠٨} السُّفُنَ
بادها به سمتی که کشتی‌ها نمی‌خواهند، جریان دارند.
- ۲- أَلْبَعِيدُ عَنِ الْعَيْنِ، بَعِيدٌ عَنِ الْقَلْبِ.
کسی که از چشم دور است، از قلب دور است.
- ۳- أَكَلْتُمْ مَمْرِي وَ عَصَيْتُمْ أَمْرِي.
خرمایم را خوردید و از فرمانم سرپیچی کردید.
- ۴- خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ.
بهترین سخن آن است که کم باشد و راهنمایی کننده.
- ۵- أَلصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ.
صبر کلید گشایش است.
- ۶- أَلْخَيْرُ فِي مَا وَقَعَ.
خوبی در چیزی است که اتفاق افتد.
- هر چه پیش آید خوش آید.
- کم گوی و گزیده گوی چون دُرّ.
- گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی.
- نمک خورد و نمکدان شکست.
- از دل برود هر آنکه از دیده رود.
- بَرَدِ کشتی آنجا که خواهد خدای وگر جامه بر تن دَرَدِ ناخدا

^{١٠٧} غَزْلَان، (غزال)، أَبْدَان (بدن)، أَدْيَان (دین)، جِيرَان (جاری)، أَسْنَان (سن) جمع مکسر هستند.

^{١٠٨} تَشْتَهِي: می‌خواهد، میل دارد

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ الثَّلَاثِيَّةَ.

فعل نهی مخاطب	۱- لَا تَكْتُبْ عَلَى الشَّجَرِ.	روی درخت ننویس.
کان+ مضارع=معادل ماضی استمراری	۲- كَانُوا يَكْتُبُونَ رَسَائِلَ.	نامه‌هایی می‌نوشتند.
م+ مضارع = معادل ماضی منفی	۳- لَمْ يَكْتُبْ فِيهِ شَيْئًا.	در آن چیزی نوشت.
فعل شرط= معادل مضارع التزامی	۴- مَنْ يَكْتُبْ يَنْجَحْ.	هر کس بنویسد، موفق می‌شود.
جواب شرط= معادل مضارع اخباری	۵- يُكْتُبُ مَثَلٌ عَلَى الْجِدَارِ.	ضرب المثلی روی دیوار نوشته می‌شود.
فعل مضارع مجهول= صفت مفعولی+ می‌شود	۶- كُنْتُ أَكْتُبُ إِجَابَاتِي.	جواب‌هایم را می‌نوشتم.
کان+ مضارع= معادل ماضی استمراری	۷- أَكْتُبُ بِحَطِّ وَاضِحٍ.	با خطی واضح بنویس.
س، سوف+ مضارع= معادل مستقبل	۸- سَأَكْتُبُ لَكَ الْإِجَابَةَ.	برایت جواب را خواهم نوشت.
لن+ مضارع= معادل مستقبل منفی	۹- لَنْ أَكْتُبَ جُمْلَةً.	جمله‌ای نخواهم نوشت.
قد + ماضی= معادل ماضی نقلی	۱۰- قَدْ كُنْتُ عَلَى اللَّوْحِ.	روی تخته نوشته شده است.
فعل ماضی+ اسم نکره+ (ماضی)= ماضی ساده یا ماضی بعید)	۱۱- أَخَذْتُ كِتَابًا رَأَيْتَهُ.	کتابی را که دیده بودم (دیدم) گرفتم.

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: ابْحَثْ عَنِ الْأَسْمَاءِ الثَّلَاثِيَّةِ فِي الْجُمْلِ.



۱- ﴿... يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ...﴾ طه: ۱۲۸

در سراهایشان راه می‌روند.

مَسَاكِن (وزن مَفَاعِل)، مَفْرَدُهُ: مَسْكَن (بر وزن مَفْعَل): اِسْمُ الْمَكَانِ

۲- ﴿... اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا﴾ نوح: ۱۰

از پروردگارتان آمرزش بخواهید قطعاً او بسیار آمرزنده است.
غَفَّارًا (وزن فُعَال): اِسْمُ الْمُبَالَغَةِ

فعل مجهول نائب فاعل

۳- ﴿... يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ...﴾ الزمّن: ۱۴

گناهکاران با چهره و سیمایشان شناخته می‌شوند.

الْمُجْرِمُونَ (مُ + عَ): اِسْمُ الْفَاعِلِ

مفردشان: بقعة - بهيمة

۴- إِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّىٰ عَنِ الْبِقَاعِ وَ الْبُهَائِمِ

قطعاً شما حتی درباره (در قبال) قطعه زمین‌ها و چارپایان مورد سوال واقع می‌شوید. (مسئول هستید)
مَسْئُولُونَ (بر وزن مَفْعُول): اِسْمُ الْمَفْعُولِ

خوشخو | عربی زبان قرآن (۲) پایه یازدهم مشترک

۵- **إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقِ الْحَسَنُ. الْإِمَامُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ**

قطعاً بهترین نیکی، خوی نیکوست.
أَحْسَنَ (بر وزن أَفْعَلَ) : إِسْمُ التَّفْضِيلِ

۶- **يَا رَازِقُ كُلِّ مَرْزُوقٍ. مِنْ دُعَاءِ الْجَوْشَنِ الْكَبِيرِ**

ای روزی دهنده هر روزی داده شده‌ای.
رازق (بر وزن فاعل) : إِسْمُ الْفَاعِلِ
مَرْزُوقٍ (بر وزن مفعول): إِسْمُ الْمَفْعُولِ

التَّمَرِينَ الْخَامِسُ: عَيْنِ التَّرْجَمَةِ الصَّحِيحَةِ، وَ عَيْنِ الْمَطْلُوبِ مِنْكَ.

۱- ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ﴾ هود: ۴۷
فعل مضارع **ندارم**
گفت: پروردگارا، من به تو ...

(الف) ... پناه بردم که از تو چیزی بپرسم که به آن علم ندارم.

(ب) ... پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که به آن دانشی ندارم.
الإِسْمُ النَّكِرَةُ: عِلْمٌ وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: لَيْسَ

۲- ﴿... وَ اسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ النساء: ۳۲
فعل امر **است**

(الف) و از خدا بخشش او را بخواهید؛ زیرا خدا به هر چیزی داناست.
(ب) و از فضل خدا سؤال کردند، قطعاً خدا به همه چیزها آگاه بود.

الإِسْمُ النَّكِرَةُ: كُلٌّ، شَيْءٌ، عَلِيمًا وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كَانَ

۳- ﴿... يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَالَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ التَّيْبَاءُ: ۴۰
بدان + ه **بودم**
روزی که ...

(الف) ... آدمی آنچه را با دستانش پیش فرستاده است می‌نگرد و کافر می‌گوید: کاش من خاک بودم.

(ب) ... مرد آنچه را با دستش تقدیم کرده است می‌نگرد و کافر می‌گوید: من همانند خاک شدم.
الْفِعْلُ الْمَضَارِعُ: يَنْظُرُ، يَقُولُ وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كُنْتُ

۴- ﴿كَانَ الْأَطْفَالُ يَلْعَبُونَ بِالْكَرَّةِ عَلَى الشَّاطِئِ وَ بَعْدَ اللَّعْبِ صَارُوا نَشِيطِينَ﴾
معادل ماضی استمراری **شدند**

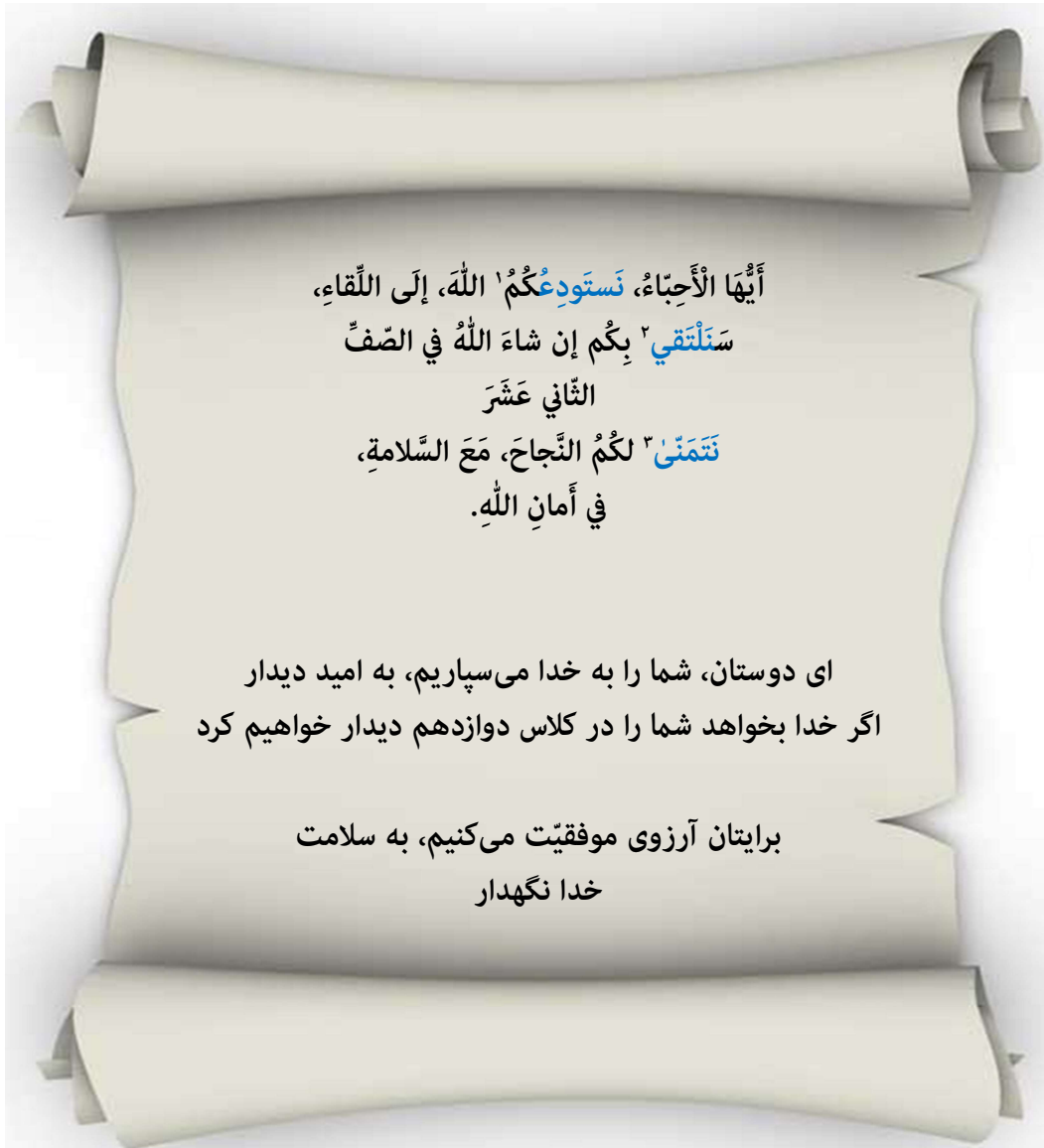
(الف) کودکان در کنار ساحل با توپ بازی می‌کردند و پس از بازی با نشاط شدند.
(ب) بچه‌ها در کنار ساحل توپ بازی کردند و بعد از بازی پر نشاط خوشحال هستند.

الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ الْجَرِّ: الْكَرَّةُ، الشَّاطِئِ وَ الْمُضَافُ إِلَيْهِ: اللَّعْبِ
كان + مضارع منفی

۵- ﴿كُنْتُ سَاكِنًا مَا قُلْتُ كَلِمَةً، لِأَنِّي كُنْتُ لِأَعْرِفُ شَيْئًا عَنِ الْمَوْضُوعِ﴾
بودم **ماضی منفی** **ماضی استمراری منفی**

(الف) ساکت شدم و کلمه‌ای نمی‌گویم؛ برای اینکه چیزی از موضوع نمی‌دانم.

(ب) ساکت بودم و کلمه‌ای نگفتم؛ زیرا چیزی درباره‌ی موضوع نمی‌دانستم.
الْمَفْعُولُ: كَلِمَةً، شَيْئًا وَ الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ: عَنِ الْمَوْضُوعِ



۱- نَسْتَدْعُكُمْ: می‌سپاریم ۲- نَلْتَقِي: دیدار می‌کنیم ۳- نَتَمَنَّي: آرزو می‌کنیم

لیست کلمات تکراری در این درس

الدرس الاول		
ترجمه	مفرد	جمع التکسیر
خلق	خُلِقَ	أَخْلَاق
خود	نَفْس	أَنْفُس
لقب	لِقَب	أَلْقَاب
کمبود، نقص	عِيب	عُيُوب
نام	اسم	أَسْمَاء
راز	سِرّ	أَسْرَار
گناه بزرگ	کبیره	کِبَائِر
گناه	ذَنْب	الذُّنُوب
دلیل، سبب	سَبَب	أَسْبَاب
گوشت	لَحْم	لُحُوم
مرده	مَيِّت	أَمْوَات
مرده	مَيِّت	مَوْتَى
کوه	جَبَل	جِبَال
برتر، برترین	أَفْضَل	أَفْضَل
فرومايه، پست تر	أَرْذَل	أَرْذَل
بنده	عَبْد	عِبَاد
کار	عَمَل	أَعْمَال
دستور، کار	أَمْر	أُمُور
برادر، دوست	أَخ	إِخْوَان
چارپا	بَهِيمَة	بِهَائِم
مدرسه	مَدْرَسَة	مَدَارِس
زمین بازی، ورزشگاه	مَلْعَب	مَلَاعِب
رستوران	مَطْعَم	مَطَاعِم
خانه	مَنْزِل	مَنَازِل
لباس	مَلْبَس	مَلَابِس
قیمت	سِعْر	الْأَسْعَار
پیراهن زنانه	فُسْتَان	فَسَاتِين
شلوار	سِرْوَال	سِرَاوِيل
سخن	حَدِيث	أَحَادِيث
بزرگی، کرم و بخشش	مَكْرَمَة	مَكَارِم
فعل	فِعْل	أَفْعَال
مصدر، منبع	مَصْدَر	مَصَادِر
ترکیب	التَّرْكِيب	التَّرَاكِيِب
جمله	الْجُمْلَة	الْجُمَل
ماه	شَهْر	أَشْهُر
ایستگاه	مَوْقِف	مَوَاقِف
دشمن	العَدُوّ	الأَعْدَاء

الدرس الثاني		
طالب	طالب	طُلَّاب
زند	حَيّ	أَحْيَاء
دانشمند	عَلِيم	عُلَمَاء
خود	نَفْس	أَنْفُس
خرد	عَقْل	عُقُول
پا	قَدَم	أَقْدَام
ویژگی، بهترین و	خَاصَة	خَوَاص
بزرگ	عُنْصُر	العُنَاصِر
دشمن	عَدُوّ	أَعْدَاء
سرباز	جُنْدِيّ	جُنُود
مشکل	مُشْكَلَة	مَشَاكِل
گناه	الْمَعْصِيَة	الْمَعَاصِي
کار	عَمَل	أَعْمَال
خوی	خُلُق	أَخْلَاق
الدرس الثالث		
شگفت انگیز	عَجِيْبَة	عَجَائِب
درخت	شَجَر	أَشْجَار
پدیده	ظَاهِرَة	ظَوَاهِر
میوه	ثَمْر	أَثْمَار، ثَمَر
هزار	أَلْف	آلَاف
شاخه	عُصْن	أَغْصَان، غُصُون
جزیره	جَزِيرَة	جُزُر
کشتزار	مَزْرَعَة	مَزَارِع
محصول	مَحْصُول	مَحَاصِيل
دانه	بَدْر	بُذُور
روغن	زَيْت	الزُّيُوت
تنه	جَذَع	جُذُوع
اسب	فَرَس	أَفْرَاس
دانش آموز، دانشجو	طَالِب	طُلَّاب
هرم	هَرَم	أَهْرَام
قاعده، دستور	قَاعِدَة	قَوَاعِد
بنده	عَبْد	عِبَاد
گردشگر	سَائِح	سَيَّاح
شهر	مَدِينَة	مُدُن
اثر، نشانه	أَثْر	آثَار
مغازه	مَتَجَر	مَتَاجِر
هم شاگردی، همکار	رَمِيل	رُؤْمَاء
روستا	قَرْيَة	قُرَى
چارپا	بَهِيمَة	بِهَائِم
شلوار	سِرْوَال	سِرَاوِيل

مَلَعَب	مَلَعَب	زمین بازی، ورزشگاه
أَحْيَاء	حَيٌّ	زنده
تَوَارِيخ	تَارِيخ	تاریخ
دَوْل	دَوْلَة	کشور، حکومت
رُسُل	رَسُول	فرستاده
قُبُور	قَبْر	گور
الدرس الرابع		
آدَاب	أَدَب	ادب، تهذیب
عُقُول	عَقْل	عقل، خرد
مَوَاضِع	مَوْضِع	جایگاه، محل
التَّهْم	التَّهْمَة	تهمت
الأَوْقَات	الْوَقْت	وقت، زمان
المُشَاكِل	المُشْكِلَة	مشکل
الأَقْوَال	الْقَوْل	سخن
المَلْبَس	المَلْبَس	لباس
النُّصُوص	النَّص	متن
تَمَارِين	تَمْرِين	تمرین
قَوَاعِد	قَاعِدَة	قاعده، دستور
الأَفْعَال	الْفِعْل	فعل، کنش
أَحَادِيث	حَدِيث	حدیث، سخن
قُلُوب	قَلْب	دل
أَوْلِيَاء	وَلِي	یار، سرپرست
أَفْلام	فِلم	فیلم
أَبْنَاء	إِبْن	پسر، فرزند
أَزْهَار	زَهْر	شکوفه، گل
أَسَاوِر	سِوَار	دستبند
كِبَائِر	كَبِيرَة	گناه بزرگ
الزُّبُوت	الزُّبُوت	روغن
رِيَّاح	رِيح	باد
الْفُقَرَاء	الْفَقِير	نیازمند
الأَلْقَاب	اللقب	لقب
الدرس الخامس		
إِخْوَان	أَخ	برادر، دوست
الأَعْمَال	العَمَل	کار
مُشَاكِل	مُشْكِلَة	مشکل
طَلَاب	طَالِب	دانش آموز، دانشجو
أوراق	وَرَق	برگ
الأسْئَلَة	السُّؤال	سوال، پرسش
أَصْدِقَاء	صَدِيق	دوست
حُطَط	حُطَة	نقشه
زَوَايَا	زَاوِيَة	گوشه
أَخْلَاق	خُلُق	خوی

الأَدْوِيَة	الدَّوَاء	دارو
زُمَلَاء	زَمِيل	هم شاگردی، همکار
جُدُوع	جَدَع	تنه
أَمْثَار	مَمْر	میوه، نتیجه
أَعْصَان	عُصْن	شاخه
أَفْضَل	أَفْضَل	برتر، برترین
أَحْيَاء	حَيٌّ	زنده
أَسَاتِذَة	أَسْتَاذ	استاد
عُيُوب	عَيْب	کمبود، نقص
أَسَابِيع	أَسْبُوع	هفته
الدرس السادس		
الدُّوَل	الدَّوْلَة	کشور، حکومت
زُمَلَاء	زَمِيل	هم شاگردی، همکار
جُسُور	جَسْر	پل
الأَدْعِيَة	الدَّعَاء	دعا
الأَحَادِيث	الْحَدِيث	حدیث، سخن
نِيَام	نَائِم	خفته، خوابیده
أَنْفُس	نَفْس	خود
أَصْدِقَاء	صَدِيق	دوست
بِرَامِج	بِرْنَامِج	برنامه
الطَّلَاب	الطَّالِب	دانش آموز، دانشجو
دروس	دَرَس	درس
الأَعْرَاب	الأَعْرَابِي	عرب
مَظَاهِر	مَظْهَر	شکل، صحنه
مِيَادِين	مَيْدَان	میدان، عرصه
فَضَائِل	فَضِيلَة	فضیلت، امتیاز، برتری
الْقِيَم	الْقِيَمَة	ارزش
الْحَقَائِب	الْحَقِيبَة	کیف، چمدان
أَعْمَال	عَمَل	کار
الْفَرَايِض	الْفَرِيضَة	واجب دینی
الأُمُور	الأَمْر	دستور، کار
جِرَان	جَار	همسایه
الطَّلَاب	الطَّالِب	دانش آموز، دانشجو
أَدْبَاء	أَدِيب	ادیب، نویسنده
أَشْعَار	شِعْر	شعر
الدرس السابع		
أَلْفَاظ	لَفْظ	لفظ، گفتار
الْبِضَاعَة	البِضَاعَة	کالا
أَمْثَال	مِثْل	همانند، مشابه
الْكُتُب	الْكِتَاب	کتاب، نوشته
عُلَمَاء	عَلِيم	دانشمند
أَبْعَاد	بُعْد	دوری

صدا	صَوْتُ	أَصْوَاتُ
وزن	وَزْنٌ	أَوْزَانٌ
زبان	لِسَانٌ	أَلْسِنَةٌ
حرف	أَلْحَرْفُ	الْحُرُوفُ
جای بیرون رفتن	مَخْرَجٌ	مَخَارِجٌ
دانش آموز، دانشجو	الطَّالِبُ	الطُّلَابُ
دهان	قَمٌ	أَفْوَاهٌ
دل	قَلْبٌ	قُلُوبٌ
برادر	أَخٌ	إِخْوَةٌ
دشمن	عَدُوٌّ	أَعْدَاءٌ
برادر	أَخٌ	إِخْوَانًا

دانه، دارو	الْحَبُّ	الْحُبُوبُ
دارو	الدَّوَاءُ	الأدوية
آهو	الغزال	الغزلان
ریشه	الأصل	الأصول
باد	الرياح	الرياح
کشتی	السفينة	السفن
نامه	رسالة	رسائل
خانه	مسكن	مساكن
قطعه زمین	البقعة	البقاع
چارپا	البيهمة	البهائم
کودک	الطفل	الأطفال